

(غری ضیائی نوری)

کتاب

(شمشیر طاری بر فرو نسیم رستگاری)

✽ تالیف ✽

✽ عالم فاضل (عبد الکرم) کردی مدرس ✽

✽ در خاتمه بیارده تلایع لوائی سلیمانیه ✽

✽ حقوق الطبع محفوظه انوار ✽

✽ در مطبعه (غری) در نجف اشرف ✽

✽ بزبور طبع مزین و به تصحیح ✽

✽ واهتمام اداره غری ✽

✽ آراسته شده ✽

✽ فی شهر رجب ۱۳۵۷ هجریه الموافق ابول ۱۹۳۸ م ✽

﴿ بقلم مصحح محمد مظهر الحسینی ﴾

برقاریان کتاب شمشیر کاری مخفی و پوشیده نماند که جناب
فاضل محقق ملا عبدالاکریم مؤلف این کتاب سلامه الله بنایت
اعتنا و دقت سعی در رد و دفاع از مکاید کتاب نسیم رستگاری
فرموده و بنوعی تفصیل داده که آنانی اصل کتاب مردود را
تدیده اند باین اکتفا خواهند نمود و فقیر نیا بر آن از طبع رساله
فارسیه خود که در عین موضوع تنظیم نموده بودم عدول
و رساله مجمله عربیه را که نفحات باری در رد نسیم رستگاری
قام نهاده بامر حضرت شیخ دام عمره طبع کردم و استغنا
به کتاب فارسی جناب مدوس نمودم و سبب آنیکه به لغت
کردی تألیف نشده سه جهه داشت اول اینکه کتاب آقای
آیت الله به فارسی بود دوم اینکه در میان برادرانی عرب
بسیار کس را به عین عقیده آقای مردوخ مبتلا دیدم سیم اینکه
مسموع شد که جناب فاضل محترم شیخ محمد خال سلامه الله
در سلیمانیه به لغت کردیه مشغول تألیف رد آنست لهذا
امید است خداوند این ردود سه گانه را در میان فرق مسلمین
عرب و فارس و کرد مصدر فائده و دافع شبهه فرماید و خطابی

که حضرت مولانا قطب المعارفین شیخ علاء الدین العثماني دام
عمره شخصا با آقاي محمد مردوخ کرده بمناسبت اينکه فارسی بود
آنرا باين رساله نفیسه ملحق نمودیم

✽ خطاب حضرة مولانا الشيخ محمد علاء الدین العثماني النقشبندی ✽
به آقاي شیخ محمد مردوخ

آقاي شیخ محمد مردوخ جسارت نسبت بآئمه مجتهدین فرموده
خیلی جای حیرت شد که تأمل در حدیث فخر عالم صلی الله
علیه وسلم نکرده فرموده خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم
ثم و ثم معلوم است که مجتهدین کرام داخل زمره قرن دوم
و سیمند و بزمان حضرت علیه الصلاة والسلام نزدیک تر و به
احادیث و کلام مجید عالم تر و به لغات عربیه مختلفه عارف
تر بوده اند و قرآن کریم که جامع جمیع احکام بل جامع جمیع
ظهورات سابقه و لاحقه است الی یوم الدین مستخرج احکام
از ان کسی باید باشد که از صفای قلب و بذل مجاهدات و حسن
اعمال و نیات و اصل بعلوم ربانیه و دلش بحر معارف الهیه از آیات
و احادیث گشته که بتواند استنباط احکام از ان نمایند انهم
آناند که آن جناب بلا حیا و حجاب و بدون خوف از عتاب
رب الارباب زبان درازی را نسبت باو ها نموده اید جزا کم الله

بعدله از علمای این عصر تا مصور بیشتر اگر سؤالی کرده شود
 غیر از اینکه التجابه کتب سلف برند و معانی لغات را از آن
 استفهام کنند و بهزار زحمت جوابی بدهند چه میدانند (خال
 محبوبان سیاه و دانه فلفل سیاه) (هر دو جان سوزند اما این کجا
 و آن کجا) آن جناب که بصرف عمری طولانی معنی يك عبارت
 اگر بدانند حق نیست در مقابل آن بزرگان باین گونه عبارات
 بی اصل و فصل و پرغش و غل اقدام نمایند چرا تأمل در آیه
 های قرآن نموده فرقه ناجیه کسانی میباشند که مقلد به ائمه
 مذاهب اربعه اند و اولیاء علمای که در شان ایشان آیه
 (اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والشهداء والصالحين وآيه
 (الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون) نازل شده و کرامتهای
 گوناگون از ایشان در ظل معجزه حضرت خاتم الانبیاء
 علیه السلاوة والسلام ظاهر و خواوق عادات و تصرفات و کشفات
 فراوان غیر محصوره داشته اند و صلحای امت از ایشان آنها را دیده
 و شنیده و کتب عدیده را درین باب تألیف نموده غیر اینکه
 از مقلدین آن بزرگانند از چه مأخذی این همه فضائل را دارا
 شده اند آقای شیخ محمد مردوخ خوب دقت کیند از وقتی که
 دین اسلام از اختلافات مبتدعین پاک و منقی و تألیفات و کتب

بزرگان دین باب به ملایین به حیطة ظهور ورشته تحریر
در آمده و در هر صحیفه از جمیع این مؤلفات چند مرتبه اسم
مبارک حضرت رسول علیه الصلاة والسلام تحریر شده در عقب
آن صلوٰة و تسلیم نوشته اند شك نیست که تکرار این صلوٰة
صلوٰة و تسلیم از دو چیز میخیزد اول از اتباع امر حق جل سبحانه
که فرموده (یا ایها الذین آمنوا صلوٰة علیہ وسلموا تسلیما) دوم از غایت
شغف و محبت آنحضرت که در روایت مسلم فرموده من (صلی
علی واحدة صلی الله علیہ عشر صلوات و حط عنه عشر خطیئات
و رفع له عشر درجات) اگر اهل انصافید آیا آنان خدا و رسول را
دوست داشته و اتباع او امر اوها نموده اند یا شما که در تمام
رسالهات یک دفعه صلوات و تسلیم را بر روان پاک حضرت
نه نوشتید (والله یعلم المفسد من المصلح والله یشهد ان
المنافقین لکاذبون) تمام شد فرمایش حضرت شیخ قدس سره
و تقنا بیرکاته آمین .



هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد

هنگامی که برای چاپ کردن رساله شمشیرکاری متوجه بغداد و در ماشین نشسته بودم ناگاه در یکی از محطه ها که آن را (منصوریه الجبل) گویند تصادف يك افندی کردم که داخل شد و بجانب من نشست

محض اینکه مناظره ما با افندی عرب به موضوع این کتاب مناسبت دارد آن را بفارسی ترجمه و ملاحظه به این رساله نمودیم . . . پس ازینکه ماشین بحرکت افتاد (افندی) قدری تماشا می نمود و گفت مرحبا درویش

گفتم — مرحبا افندی

گفت — عربی میدانی

گفتم — کمتری

گفت — بغداد میروی

گفتم — بلی

گفت — برای زیارت غوث

گفتم — خداوند زیارت اولیا را نصیب فرماید

(افندی) قدری با جنبانیدن سر واستهزاء بمن تماسا کرد

و بعد واشباع فوق العاده گفت (زین)

(پس) گفت چیست این خرافات چیست این اعمال و عادات

جاهلیه که شما ترك نمیکنند و از راه دور شد رجال بسته زیارت

اولیا می روند برای قضای حاجات همان بولی که در راه این منکر
 صرف میکنند قاضی الحاجات . وغوث . ومشکل گشا . وحاجت
 روا کنند شما است و اگر در کون غوثی باشد فقط پول است
 مختصر (افندی) از سخنان نالائق نسبت به شعائر دین
 آن چه دانست قصور نکرد

(گفتم) ای افندی معلوم می شود که شما بسیار عاشق پول
 هستی خوب آن است که عاشق عقل باشی که عقل شما را از جهل به
 علم و از شر به خیر رهنمونی میکند

چیز این عبارت شدید اللهجه واستهزای شما اگر مقصودت
 اظهار خشمناکی به اهل دین وشعائر دین است در لفظ (زین)
 با هان مد واشباع آنرا فهمیدم

و اگر مرادت نصیحت وارشاد است بربان شیرین وتواضع
 و اصول معقول باید باشد که این استهزاء وحدت الهجه خلاف تمدنی
 است که شماها آن را ادعای کنید

(گفت) بیان کن که مراد از زیارت قبور چیست

(گفتم) بیان کن که آیا از آیات وأحادیث چیزی در
 یاد داری

(گفت) بلی بلی بلی

(گفتم) مذهب شما شافعی است یا حنفی ومقصودم تحقیق
 اصل مذهبش بود

(گفت) نه شافعی ونه حنفی ونه مالکی ونه حنبلی بلکه

محمدی هستم فقیر قدری تبسم کردم و بعد واشباع فوق العاده مانند
افندی کلمه (زین) را بر زبان راندم انگاه

(گفتم) ای افندی محمد کدام است و دین او چیست

(گفت) محمد عربی و دین او اسلام است و کتاب خدا بر او

نازل و در آن فرموده (ان الدین عند الله الاسلام) و فرموده

(ان الدین عند الله الشافعی والحنفی والحنبلی و المالکی)

(گفتم) نبوت محمد بجه برای شما ثابت و همین اسلام که

لفظش را یاد گرفته عبارت از چیست

(گفت) نبوت محمد به تأریخ ثابت و اسلام عبارت از کلمه

شهادت است

(گفتم) مگر در دین محمد نماز و روزه و حج و زکات

نیست

(گفت) بلی هست

(گفتم) رجا دارم نماز محمدی بمن بیاموز

(گفت) مگر تجاهر میکنی که گویا تا حال ندانسته نماز

چطور است و این مردم چطور نماز میخوانند

(گفتم) افندی همین نمازی که من و دیگران تا حال خوانده

ایم به قول شما باطل و بی اساس است بجه اینکه ما شافعی مذهب

یا حنفی یا مالکی یا حنبلی میباشیم و من از شما تعلیم نماز محمدی را می

خواهم که فقط شما آن را میدانی

در اینجا افندی قدری سکوت کرد و حس کردم که خیال گریز

از مکالمه دارد

(گفتم) افندي نبايد گريز نمائي يا بايد همان نماز محمدي را که جز از شما کس نميداند بمن يياموزي يا اعتراف کني باينکه شما محمد را نمي شناسي و از دين او بي خبري

(پس) از انکه افندي شروع به اعتذار نمود

(گفتم) پس از قرن اول از عهد محمد تا حال چند قرن گذشته

(گفت) تقريباً سيزده قرن

(گفتم) درين قرون امت محمد چه کسانی غير از اتباع

مذاهب اربعه اگر اينها همه همراه بوده اند دگر محمد را امت کجا و فضيلت و شرافت کدام و شريعت او که بايد ناسخ تمام شرائع و تا روز قيامت بر پا باشد چه معنی دارد و اعتبار کي براي حديث محمد می ماند که فرموده (ان امتي لن تجتمع على ضلالة فاذا رأيتم اختلافاً فعليکم بالسواد الاعظم) و سواد اعظم بر بسيطه غبراء جز از مذاهب اربعه کدامند

(گفت) بحقيقت اين حديث پيغمبر است

(گفتم) بلي ولي شما پيغمبر را خوب نشناختي و الا از

احاديث او چيزي مي فهميدي و از جمله آنها حديث (كنت نهيتكم عن زيارة القبور الا فزوروها الآن الخ) بگوش شما ميرسد

(گفت) همين اعمال را که زائرين مرتکب مي شوند در

وقت زيارت آيا شرك نيست

(گفتم) اگر معنی شرك را ميدانستي اين سؤال نميکردي

و اگر قیام بر قبر نبی یا ولی و طلب مغفرت از خداوند برای خود
بشفاعت ارواح طاهره مشرک باشد شرک شما سخت تر است که بولر
قاضی الحاجات و مشکل گشا و غوث میدانی (افندی) قدری خجالت
کشید (و گفت) جناب شیخ گمان میکنم که شما اریلی میباشی
(گفتم) نه اریلی و نه ککر کوکی و نه بغدادی و نه موصلی
میباشم بلکه عراقی هستم
(گفت) چطور

(گفتم) چطور شما نه شافعی و نه حنفی و نه مالکی و نه حنبلی
میباشی و ادعا میکنی که محمدی میباشم آیا ندانسته که ائمه مجتهدین
و ارثین محمدند و بواسطه ایشان اقوال و اعمال محمد برای ما ثابت شده
و ایشان و امثال ایشانند که محمد اوها را بفرمایش (العلماء و رثة الانبیاء)
بما نشان داده و اگر اوها را اعتبار نکنیم نه تمام احکام دین برای
ثابت و نه وثوق و اطمینان برای اصل و فرع دین ما باقی خواهد ماند
(گفت) ای بزرگوار من رحمت خدا بر شما باد بر این ارشادهای
نافعه فقط يك اشکالی ام مانده

(گفتم) بفرمایید

(گفت) این اختلافات در بین مذاهب چیست و چند مسأله

را از اختلافات بیان نمود

(گفتم) شما اعتراف دارید بر اینکه مجتهدین مذاهب اربعه
در اصل دین متفقند گفت بلی گفتم همینکه در اعتقادات و اصول
دین متفق و تابع خلفای راشدین میباشند همین اختلافات که در احکام

عملية فروغیه دارند تأثیری بد بدین رسانیده و نخواهد رسانید
(گفت) چطور وانگهی حق تعالی فرموده (ولا تفرقوا)
(گفتم) معنی ولا تفرقوا همان نیست که شما تصور کرده اید آیا هیچ
دیدہ یا شنیده اید که شافعی مذهبی یا حنفی مذهبی گفته باشد که دین
من حق و دین شما باطل یا حنبلی یا مالکی همچنین چیزی گفته باشد
(گفت) نه (گفتم) شنیده یا دیده که از اتباع و مقلدین
مذاهب اربعه در يك مسجد جمع شده و جماعت بلکه اقتدا به يك
امام کرده باشند (گفت) بلی

(گفتم) پس بضرورت ثابت شد که اختلاف مذکور ضرری
بدین رسانیده و نخواهد رسانید و بلکه اگر دقت کنی آن اختلاف
عین رحمت است چنانکه حالا شما در ماشین نشسته و درین ازدحام
تصادفا با يك زن اجنبیه لمس حاصل شد و آب موجود نیست که وضو
را تازه کنی و ماشین در حرکت و وقت نماز نزدیک بغوت است چه
طور است که حنفی باشی و دست نمازت بحال خود باقی و نماز را ادا
کرده باشی (گفت) خیلی بجا و پسندیده است

(گفتم) من در صحرائی بر کنار رودی یا بر لب حوضی
نشسته و به لمس زن نامحرم وضویم باطل شد چطور است که مذهب
شافعی و سر و رو و اعضای خود را نظافتی تازه داده وضو را تجدید
و نماز بخوانم (گفت) اینهم خیلی مقبول است

(گفتم) برین قیاس کن تمام مسائل خلافیه که در بین
مذاهب اربعه موجود است که هر يك خالی از حکمت نیست و نسبت

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله شرع لما
الدين ونزل الذكر المبين وحفظه من أيدي الذين يحرفون الكلام عن
مواضعها ويعصون الله والصلاة والسلام على سيد المرسلين مولينا (محمد)
صلى الله عليه وسلم المبعوث بالحق الداعي إليه بالحكمة والموعظة الحسنة ومن
أحسن قولاً ممن دعى إلى الله وعلى آله واصحابه التالين لذكر الله
المهاجرين الناصرين له الذين نزل عليهم مدد وانصر من الله وعلى أئمة
دينه المهتدين بهديه الهادين لأئمة الذين ورد فيهم لا تزال طائفة من
أمتي ظاهرة على الحق حتى يأتي أمر الله (أما بعد) برادران دینی
مخفی نمائند که خداوند عالم بمحض لطف و کرم و انعام اتم حضرت محمد المصطفی
را صلی الله علیه وسلم سید المرسلین و خاتم النبیین کرده و دین او را
بدین ابدی و موجب سعادت سرمدی قرار فرموده لذلك اصحاب آن
حضرت را خیر الاصحاب وائمه دین او را خیر الائمه وامت او را خیر
الامم قرار داده و اصحاب وائمه دین قرآن شریف و احادیث آن حضرت
که اساس اسلام هستند از دوره اول تا امروزه بغایت اهتمام حفظ فرموده
اند و سبب به اخلاص و فداکاری اوها عموم احاد مسلمین مطیع و فرمان
بردار اوها و نسبت باحدی از ایشان سوء ادبی را اظهار نکرده تا این
دوره اخیر که بوسیله اختلاط (اروپائیهای) دین دشمن بعض
از مسلمین در برابر دین خود دل افسرده و پژمرده شده معاند به وسیله

بعضی از مفسدین شروع به طعن و رخنه کردند از جمله (آیت الله) کردستانی رساله عاقل و باطل و مشتمل بر افساد و عناد در موضوع بطلان اجتهاد نوشته و به دستباری بعضی از دعاة [بهائیه - بابیه] در مصر طبع و در کردستان نشر کرده و از آنجائیکه حضرت قطب العارفین مولانا الشیخ محمد علاء الدین العثماني دامت برکاته بهر وسیله طالب نشر حقیقت و خادم اسلام و شریعة و خیر خواه حکومت و ملت است و این نوع منشورات برای عامه اسلام پر از مفاسد و اوهام است بعد از دیدن آن فوراً امر به رد و تکذیبش فرمود (بناء علیه) ما هم بغایت استعجال شروع به تحریر و برای اینکه در هر خصوص شبهه مدفوع و هیچ میدانی برای مقابل ننماید صحیفه به صحیفه اول تا آخر آن وارد و هر مطلبی که در هر صحیفه نوشته به ادله و اضحه تکذیب کردیم فنقول و بالله التوفیق در صحیفه اول گفته اید حضرت رسول الله ﷺ فرموده (وستختلف بهی امی علی ثلاث و سبعین فرقة یهلك ائمتان و سبعین و تنجو فرقة واحدة و هم ما قال الله فیهم) الذین یتبعون الرسول النبی الامی) الا انی تارك فیکم الثقلین ان تمسکتم بها لن تضلوا ابدا کتاب الله و عترتی و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الخوض داعی باغایت ادب و تواضع و تمنای هدایة جناب آقا و باقی برادران که امثال این احادیث را دلیل و مستمسک زینغ خودشان کرده اند عرض می نمایم مضمون حدیث مذکور صحیح و معقول و در بین اسلامیان مقبول و لکنها (کلمة حق ارید بها باطل) زیرا شما آن حدیث را برای اثبات این آورده اید که ائمه اربعه مجتهدین هر یک رئیس یکی از فرقه های هالکه

و تابع و مشبوع همو گمراهند در واقع حدیث مذکور بمنزل
از مطلب شهادت است به چند دلیل اول اینکه مقصود از هفتاد
و سه فرقه فرقه‌هاست که در اصول دین چون بحث صفات باری و افعال
او مختلف باشند مانند معتزله خوارج مرجئه نجاریه جبریه
مشبهه ناجیه و شبه‌های مهمه آنها که هر یک تضلیل دیگران می‌کنند
نه فرقه‌ائی که در بین خودشان در اصول اتفاق و در مسائل محدوده فروع
فقیه خلاف داشته باشند و الا فرقه‌ها براتب از هفتاد و سه زیاد تر چنانکه
در کتب ملل مسطور است دلیل دوم حدیث شریف منطوقاً دلالت
دارد بر اینکه هفتاد و دو فرقه از آنها در آتش و سبب در آتش بودن بدعت
و ضلال ایشان است که غالباً سخنان خرافات فلاسفه یونانیها حجت
بر مسلمین می‌کردند و از جاده حق و حقیقت دور می‌شدند و با بعض
جهالت افراط در شأن کسی می‌کردند و به خدایش می‌دانستند و یا خود
تقریب بعمل آورده تکفیر یکی یا چند کسی از ائمه و اصحاب عدول
می‌کردند چنانکه کسی معرفت تواریخ صحیحیه داشته باشد می‌داند
و اما ائمه مجتهدین رضی الله عنهم قطعاً از مدلول قرآن و حدیث
دور نشده‌اند و غایت کار ایشان آن بوده در جائی حکمی شرعی معلوم
نبوده باشد به استنباط از معانی آیات و احادیث حکم را اظهار فرموده‌اند
و راه را برای مسلمین توسیع و توضیح نموده‌اند دلیل سوم فرقه‌ائی
مخالفه هر یک باقی را به گمراه می‌داند مانند خوارج نسبت اصحاب
را به گمراهی بلکه تکفیر حضرت امام علی مرتضی رضی الله عنه
می‌کردند و اما ائمه مجتهدین رضی الله عنهم هر منصفی ملاحظه تألیفات

اوها بنماید می داند سیرت ایشان ادب و اخلاص با اصحاب کرام
و حضرات آل بیت اعلام و در بین خودشان هر لاقی مدح و ثنائی سابق
فرموده و هیچکدام کسی را از اتباع باقی منم و دین مبین را بر کسی
محدود نکرده است دلیل چارم حضرت سید انام صلی الله علیه و آله در جواب
سائل در حدیث مذکور فرقه ناجیه را بعلامت و اضحه بیان فرموده
تادر نزد خاص و عام معلوم باشد فرقه ناجیه کیستند باین طور فرموده
(الذین يتبعون الرسول النبي الامي) و در روایتی دیگر الذین هم علی ما انا
علیه و اصحابی . یعنی فرقه ناجیه انها هستند که بر سنت و رفتار و آداب
من و یاران من هستند و چون به چشم حق بینی ملاحظه شود معلوم
خواهد بود هیچ کدام از فرقهای هالکه بر سنت حضرت صلی الله علیه و آله و بر رفتار
اصحاب او نیستند زیرا علی العموم یا نسبت قدح و طعن یا تمجید و تضرع
یا تکفیر اصحاب رسول یا بعضی از ایشان خواهند کرد و بقول اوها
رفتار نخواهند نمود و فقط پیرو حضرت و اصحاب کرام و ائمه مجتهدین
و اتباع ایشانند زیرا تمام احکام دین مبین ازوها اخذ نموده و جمیع
اصحاب را به خیر الامه و عادل می دانند و مشتی از حسنات ایشان
بر کوهی محاسن خود ترجیح می فرمایند و اگر حرکات و وقایعی در مابین
اصحاب جاری شده محمل همه را به حق بینی و غیرت و قوت ایمان قرار می
دهند (علاوة) مستمسک واضح بر اینکه ائمه مجتهدین قطعا در اصول
دین خلاف نداشته چنانکه اصحاب کرام ابد مخالفه بایکد کرد در اصول
دین نکرده اند . و اگر در هر جا خلافتی داشته باشند در فروع بوده که نه
موجب کفر است و نه ایمان چنانکه در تجهیز لشکر اسامه به سوی بحرین

اختلاف کردند بعضی رأی بر توقیف آن داشته تا اینکه استدالات ابو
بکر صدیق به فرمایشات حضرت صلی الله علیه و آله استماع فرمودند آن وقت به ترتیبی
که حضرت صلی الله علیه و آله پیش از مرض وفات ترتیب لشکر و آحاد جیش را معین
فرموده بود به جهاد رفتند و هیچ کس از لشکریان تخلف نفرمود و مانند
اینکه وقتی حضرت صلی الله علیه و آله متوفی شد اصحاب در وفاتش مختلف شدند
حتی حضرت فاروق رضی الله عنه اینقدر مندهش شده بود فرمود
من قال ان محمدا قد مات علوته بسینی انما رفع الی السماء کما رفع عیسی
بن مریم و حضرت صدیق رضی الله عنه در رد او آیه (وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم) خواند
آن وقت حضرت فاروق بروفات حضرت آگاه شد فرمود والله کانه
تاحال این آیت را نشنیده ام و مانند اینکه در مدفن حضرت صلی الله علیه و آله اختلاف
کردند بعضی فرمودند باید در مکه دفن شود که مولد و موطن او بوده
بعضی دیگر فرمودند باید در مدینه مدفون باشد که منزل هجرت و محل
نصرت اوست تا اینکه حدیث (الانبياء یدفنون حیث یوتون) روایت شد آن وقت اتفاق بردفش در مدینه منوره کردند و مانند
اینکه پس از وفات حضرت بعض از اعراب ضعیف الایمان غاصی
و مانع زکات شدند آن وقت حضرت ابو بکر رضی الله عنه فرمود
با ایشان قتال خواهم کرد حضرت عمر مخالفت فرمود که ایشان گوینده
لا اله الا الله و محمد رسول الله هستند ذکر چه طور با ایشان قتال خواهی
کرد و آنکه حضرت صلی الله علیه و آله فرموده امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا قالوا ذلك عصموا منی دما ثم

واموالهم) یعنی مامورم از طرف خداوند متعال باینکه با کفار جنگ
کنم تا اینکه شهادت می دهند که هیچ معبودی بحق نیست الا ذات الله
و شهادت می دهند که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست هرگاه این شهادت
را ادا کردند حفظ خون و مال خودشان از من میکنند حضرت ابو
بکر رضی الله عنه در جواب فرمود (الیس قال بحقها ومن حقها
اقامة الصلوة و ایتاء الزکاة ولو منعونی عقلا مما ادوه الی الذی لقائلهم
علیه) یعنی عجبا بی خبری که حضرت صلی الله علیه و آله فرموده پس از ادای شهادت
خون و مال خودشان از دست من محفوظ می کنند الا بجهت حقوقی
که مقتضای ادای شهادت است و از جمله همان حقوق است بجا آوردن
پنج فرضه نماز و دادن زکات پس اگر بزغاله از آنها در زکات تسلیم
حضرت صلی الله علیه و آله می کردند از من منع کنند جنگ با ایشان می کنم
تا اینکه از ایشان می گیرم بعد ازین جواب حضرت عمر رضی الله عنه
قناعت کرد و تاوستایش حضرت ابو بکر بجا آورد و فرمود والله
اگر ایمان ابو بکر در یک کفه میزان و ایمان همه مسلمین در کفه دیگر
کنند ایمان او بر ایمان همه راجح خواهد شد و مانند اینکه اصحاب
مهاجرین و انصار بعد وفات حضرت صلی الله علیه و آله در سقیفه قوم بن ساعده
جمع و در خلافت اختلاف کردند حتی بعضی از انصار فرمود (من اُمیر
ومنکم امیر) یعنی از انصار امیری و از مهاجرین امیری باید باشد
و هر دو اداره امور مسلمین بکنند تا اینکه حضرت ابو بکر رضی
الله عنه استدلال بحديث صحيح کرد (الأئمة من قریش) یعنی خلفاء
و ائمان مسلمین باید از قریش باشند ان وقت همه منصفانه ساکت

و بر خلافت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه متفق و باو بیعت کردند و در چندین مواد دگر هم اختلاف داشته اند همه از فروع و دخلی به اصول دین نداشته و در همه مواد بمعونت استدلال به صریح آیات و احادیث شریفه یا به استنباط از آنها چنانکه در آئیه انشاء الله بیان می شود رفع نزاع شده و بر حق گرد شده اند به این ترتیب تا اواخر دوره اصحاب کرام انوقت معبد جهنمی و غیلان دمشقی و یونس اسواری پیدا و اختلاف و رسائل قضا و قدر هویدا کردند تا خورده خورده بسبب دور شدن از عهد سعادت و غلبه فسق و ظلمت مذاهب مختلفه و اکاذیب به واسطه جهل و نادانی و القاءات اجانب در عقاید پیدا و هفتاد و دو فرقه هالکه آشکار و فرقه ناجیه یعنی اتباع آل و اصحاب بحسب امکان از دفاع مفاسد و عقاید ناپسند جهل فرمودند اصل مقصد این بود که حضرات آل و اصحاب رضی الله عنهم ابدا خلاف در اصول نداشته اند و فقط در مواد فروعیه حسب الاحتیاج مخلف و بقوه استدلال به آیات و احادیث و استنباط متفق و مؤتلف شده اند (و كذلك) ائمه مجتهدین همچون امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد رضی الله عنهم اختلافی که داشته اند در مسائل فروعیه بوده پس تابع سنت حضرت و اصحاب او هاند و فرقه ناجیه عبارت از اوها و اتباع اوها است و مادام فرقه ناجیه نمایان گردید واضح شد هر کس مخالف اوهاست داخلی فرقه هالکه است پس اگر به انصاف ملاحظه کنید این حدیث شریف حجت ثانیست بر شما است راجع به آخر حدیث مذکور که میفرماید الا انی تارک

فیکم الثقلین تا آخر عرض است احادیث شریفه درین مضمون که بیان تشریف
 واحترامات آل بیت و ترغیب بر تبعیت اوها می کند بسیار و مفصل
 تر از عبارت مذکوره در صحیح مسلم مروی است و قنی حضرت صلی الله
 علیه وسلم از حجة الوداع بمدینه منوره رجعت فرمود در نزدیک
 (رابع) خطبه بلیغ به حضرات اصحاب صد و چارده هزار حاضر
 بودند إلقا و در آن خطبه فرمود (انی تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب
 الله فیہ الهدی والنور ثم قال واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم
 الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی) فقیل لراوی الحدیث زید
 بن ارقم من اهل بیته ایس نسائه من اهل بیته قال نسائه من اهل بیته
 ولكن اهل بیته من حرم الصدقة بعده قیل ومن هم قال هم آل علی وآل
 عقیل وآل العباس رضی الله عنهم فقیل کل هؤلاء حرم الصدقة قال
 نعم ودر روایتی دکر می صحیحه هست (کافی قد دعیت فاجبت انی قد
 ترک فیکم الثقلین احدهما آکد من الآخر کتاب الله و زوجل و عترتی
 فانظروا کیف تخلفونی فیها فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض)
 وفی روایة (وانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض سألت ربی ذلک
 لهما فلا تتقدموها فتهلکوا ولا تقصروا عنها فتهلکوا ولا تعلموهم فانهم
 اعلم منکم) مضمون حدیث شریف ابن است ای اصحاب من چنان
 بدانید کانه من از طرف ذات حق تعالی دعوت شده ام و من قبول
 دعوت کرده ام که ازین زحمت سرای فانی بر حمت سرای باقیه کوچ کنم
 و من در میان شما بجا گذاشته ام دو چیز صاحب اعتبار و قیمت یکی
 از آنها به قیمت تر از آن یکی دگر است اول که قیمتی تر است کتاب الله

یعنی قرآن شریف دویم آل بیت من پس ملاحظه داشته باشید بطور
نیابت من می کنید در بجا آوردن حقوق آنها که خیلی واجب الرعایه
هستند و آل بیت من با کتاب الله بسیار مربوط و از یک جدائی شوند
ناوقتی بر حوض المورود می نشینم بر من وارد و نزد من حاضر می شوند
زیرا از خداوند متعال همین ملاقات راتما کرده ام پس بر ایشان مقدم
نشوید اگر قرآن شریف حکمی واضح فرمود تابع باشید و اگر از آل
بیت کسی را عالم دیدند در فتاوی و احکام شرعیه مطیعش باشید
و از ادب و احترام و رعایت حقوق با ایشان قصور نکنید مبادا هلاک
شوید و علمای ایشان را تسلیم نکنید یعنی منافسه در علم بصورت
جدال با اوها نکنید که ایشان بواسطه زیاده مجاوره بامن از شما عالم تر
پس اگر به دقت ملاحظه کنید غایه و مقصد حضرت صلی الله علیه و آله فقط این
بوده که اسلامیان رعایت قرآن بکنند یعنی در آموختن و تلاوت و فهم
معانی و عمل با احکام منصوصه و مستنبطه آن سعی و اکرام و احترام
حفظه قرآن شریف بگیرند که همچون گوهر نایاب در مخزن محفوظ
باشد کلمات قرآن را حفظ و ضبط کرده اگر در شرق خطا در کلمه باشد
در غرب مردود و اگر در غرب اعرابی نا صحیح بخوانند در شرق رد آن
مشهود است و هم رعایت آل بیت را هموما بنمایید اولاد در امورات
زندگانی اوها را محترم تماشا کرده خمس ایشان کاملات تسلیم کنند
مبادا محتاج شوند ثانیاً اقتدا به علمای ایشان بکنند و در اوامر و نواهی
مخالفت نمایند و علم دین را از اوها بیاموزند که بر آداب دیانت آگاهی
زیاد دارند چنانچه فرموده (انا مدینه العلم و علی بابها) و فرموده (انضوا کم).

علی) و چنانکه حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنه از برکت دمای
 حضرت صلی الله علیه و آله در عهد خود به خبر الامه یعنی عالم بزرگ اسلامی مشهور
 بوده و سیده عایشه رضی الله عنها مقداری زیاد از احادیث احکام
 را حفظ و نشر فرموده و بر تفسیر آیات قرآنی خیلی آگاه بوده اند
 و هكذا غالب آل بیت و ائمه اطهار رضی الله عنهم در هر جا بوده اند
 گروه اسلامیان از انوار قدسیه ایشان مقتبس و از فوائد نفیسه
 اوها مستفید و ملتزم و به برکت صحبت ایشان فایز شده اند و کتب
 دین پر از روایت احادیث ازوها و فی الواقع اهل فضل و علم بوده اند
 چنانکه بعضی از تابعین نقل میفرماید که هفتاد نفر از علمای اصحاب را
 دیدم هر وقت در مسئله دینی مختلف می شدند رفع نزاع بر قول
 حضرت ابن عباس رضی الله عنه میفرمودند و اینکه یکی ازوها چون
 امامی از ائمه اربعه مجتهدین در کلیه فروع مقلد و متبع نیست منشأ بی
 علمی علمای آل بیت و یابی مبالائی اهل سنت و جماعت باوها نیست
 چرا که ائمه مجتهدین چندین احادیث و تفسیر آیات ازوها نقل و تقریر
 فرموده بلکه سبب آنست مذاهب و اقوال هیچکدام در احکام
 فروعیه جمع و مخصوص به تألیف نشده تا آداب و شرائط مسائل را تمام
 در دست کنیم و اگر کتاب مدونی می داشتند اهل حرمین شریفین
 که غایت تعصب و شدت تمسک به دیانت داشته و دارند نقل و نشر
 می فرمودند بالخاصه علمای آل بیت که خودشان زیاد از دیانت و امانت
 شخصی رغبت در نشر مذهب و مؤلف اجداد خود داشته اند (علاوه
 بر آن) حضرت علیه السلام حقیقه ترغیب بر تبعیت و ملاحظه ایشان

فرموده دگر نقرموده ای مؤمنان اقتدابه کسی دگر ازائ
 و پیشوایان دین نکنید در صورتیکه احادیث صحیحه ترغیب
 در اقتدابه اصحاب بسیار مانند (اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر
 و عمر) و حدیث (ترکتکم علی البیضاء لیلها کنهارها و نهارها کللها
 لا یزین عنها احد الا هالك وان من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا
 فعلیکم بسنتی و سنتی الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ)
 و حدیث (اصحابی کالنجوم بایدیم اقتدیتم اهتدیتم) پس واضح
 گردید که بقیه حدیث مذکور هم بر شما حجت است (باری) مقصد
 از اتباع ائمه آل بیت اقتدا در رفتار و گفتاری نیست خارج از دیانت
 باشند زیرا حضرات آل بیت اهل بدعت نبوده اند و قول و فعلی
 خارج از قواعد دیانت نداشته اند و هم مقصود اتباع اوها در احکام
 واضح قرآنی نیست زیرا احکام منصوصه واضح قدری مشترک
 و اختصاصی بکس ندارند پس متعین گردید که مقصد اتباع علمای
 مجتهدین آل بیت است در احکامی که بقوة رشد و کفایت و درایت از
 قرآن و احادیث شریفه استنباط فرموده اند چنانکه اصحاب و تابعین
 استفادة اکثر احکام از مرویات و آراء حضرت ابن عباس رضی الله
 عنه کرده اند (صحیفه سه م) گفته اید تاریخ در تائید حدیث
 فوق الذکر گواهی میدهد و صریحا نشان می دهد که هیچ آیینی در
 عالم دچار اختلال نگشته مگر در نتیجه اختلاف پیشوایان
 هر ض می نمایم
 مع الاسف آن صحیفه لطیفه را بمبارات کتشفه برگردانده اند چنان

آقا باید دقت کند اینکه آینه‌های عالم دچار اختلال گشته‌اند سبب
 اختلاف ائمه مجتهدین نبوده زیرا ائمه کبار با عقل سلیم بر راه مستقیم
 رفته و کلمات صدق و تسلیم گفته‌اند چرا بده و ختم کار ایشان فقط
 توضیح مجملات وحی سماوی و تأیید تبلیغات نبویه بوده که اوها قریب
 العهد به عصر حضرت رسول ﷺ و آگاه تر بر موارد و اسباب نزول
 وضابط و قاعده تردید دال و مدلول بوده‌اند و دانسته اند چه می‌گویند
 و رو بر راه چه مقصدی می‌پویند از خوف اینکه مبدا طبقات پسینان
 بواسطه دوری و کم علمی و غلبه مفاسد که از (خیر القرون قرنی ثم
 الذین یلونهم) دریافته‌اند هر کس نفس خود را مقتدا و هوای خود را
 وسیله هدی کند چنانکه امروزه بکنفر مدعی در یک مجلس بزعم
 احقاق تاجان می‌آید حرفهای تفرقه صرف و مباراتش بر از مواد متناقضه
 و اگر پس از ختام مجلس آقارا از ضمیمه کلماتش سؤال نمائی مات و از
 سائل جاهل تر و از عامی غافل تر است دگر بعد از آن که ایشان فدا
 کاری در نشر دیانت کرده‌اند مردم سبب به شقاق و نفاق فطری
 خودشان اختلاف مجتهدین را در مواد اجتهاد و بهانه جدال و فساد
 سازند مجتهدین چه مسئولیتی دارند (کناه از مردم بغداد خیزد خطای
 مالی شط الرب چیست) و اینکه گفته اید ناقیاس و اجتهاد شروع
 نشد دیانت منتظم بود همینکه اجتهاد و قیاس شروع شد دیانت مختل
 گردید آقا عجیبی خبر و بی اطلاعی بر اینکه دوره حضرت ابو بکر
 صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و علی مرتضی و حسن مجتبی
 رضوان الله تعالی علیهم چه قدر از اجتهاد و قیاس و استدلال واقع شده

چنانکه انشاء الله در بحث اجتهاد بیان خواهد شد مع ذلك بواسطه اینکه مقصود ایشان ارشاد بوده نه اغوا روز بروز در ترقی و تقدم بوده اند و در مده کم بدون نشأت افراد از مکتب حربیه و ضبط قوانین عسکریه و بدون استعانه به قوای هواییه و مخبرات لاسلکیه و بدون استعمال طوب و تفنگ و سیارات زرهی چطور امپراطوریه روم و عجم را بر باد دادند و بدون تخرج در مکتب حقوق و سیاست فقط به قوه ایمان و غیرت اسلامیت و تمسک به قواعد دیانت چگونه بر کره زمین عدل و آزادی و اسایش ملک و ملت نشر فرمودند که هر کس پس از استمساک به قوانین مقدسه اسلام با امن و استراحت می زیست و فقیری باشاهی در احکام برابر و حدودی که بر گدایی جاری می شد بر شاهزاده تنفیذ می نمودند پس واضح شد انشاء اختلال در اسلام اختلاف اهل اجتهاد نبود بلکه نقطه اساسیه و سبب حقیقی اشتباهی ارباب گمراهی و فساد است که ملاحظه من کنند با قبول دیانت عمل به آرزوی نفسانی و شهوت رانی بر ایشان جمع نمی شود

(علاوة) اگر به انصاف ملاحظه نمائی خواهی دانست بودن ائمه مجتهدین بر از مصلحت و حکمت و موافق رأفت و رحمت پرور دکراست باین سبب خداوند دیانت اسلامیه را به اساس سعادت قرار داده و قرآن دیانت بر قرآن شریف و احادیث منیفه حضرت صلی الله علیه و آله است و قرآن شریف همان بود که بتوسط جبریل امین از رب العالمین بر حضرت محمد المصطفی نازل و از و به اصحاب و اصل و احادیث عبارت قول و فعل و تقریر آن حضرت است و معلوم حافظ هر دو در قرن اول اصحاب

گرام بود و حال اینکه حضرات اصحاب بهضاد حرب کفار به شهادت
مسرور و قسماً به سبب مشغلت به فتوحات در اقطار عالم دور و از وطن
مهجور و بقیه به استکمال مهر طبعی مدعو حضور شدند عجباً با این
حال اگر جمعی از مؤمنان با علم و عمل و بری از بد اندیشی و خلل
جان خود را در جمع و ضبط و حفظ آیات و احادیث و تبیینات مأثورۀ آنها باخت
تفرمایند چطور آیات و احادیث احکام در دست خواهند شد در صورتیکه
یکنفر از علمای کبار اصحاب در حدود اروپا و یکی در اقصای
آسیا و یکی در افریقا متوفی و مرویات و منقولات او هافقط در بین
مؤمنین آن دیار محفوظ است به اسلوب دیگر خداوند متعال برای
رفعت درجات حضرت ﷺ و اثبات منت بر قاطبۀ امت تا با هم متنور
به افتاب حکمت و مغترف از سر چشمۀ رحمت او شوند صلاحیت تفسیر
و تشریح معانی آیات و تبیین و توضیح مجملات بمحضرت ﷺ و اگذار
فرموده و منطوق او را مصدوق رحی قرار داده چنانکه فرموده
(ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) و فرموده (انا انزلنا
الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم) و فرموده (وما ینطق عن
الہوی ان هو الا وحی یوحی)

و واضح است احادیث تبیان و تفاسیر آیات قرآن بطرق عدیده
روایت شده اند بعضی از آنها متواتر جمعی ثنجان ناقل بوده اند کرد
شدن ایشان برخلاف محال و بعضی مشهور عدد را و بیان آن کمتر از عدد
تواتر بوده و بعضی اخبار آحاد که یکنفر روایت فرموده و بعضی
از او یا ضابطه تر و عالم تراز بعضی دگر بوده پس اگر تمهیدین

رضی الله عنهم تحقیق و فحص در حال راویان و مقدار کثرت و قلت
 با علم و ضبط و کفایت ایشان نفرمایند بجهت وسيله جمع احادیث و غیر
 قوی و ضعیف آنها ممکن و بکدام ازدو حدیث که ظاهرا تفارض
 داشته باشند عمل خواهد شد یا اینکه میفرمائی هر کس به آرزوی خود
 هوای خود را مقتدا کند و هر خبری یا اثری موافق طبیعتش بود
 به مقتضای امل خود عمل نماید تا اینکه افراد ملت اسلامیة از جادۀ شریعت
 منحرف و به شر و بدعت متصف گردند در صورتیکه خداوند متعال
 وعده مؤکده فرموده که قرآن از دست هواپرستها محفوظ فرماید
 (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) آقا بنائی با غایت حسن و بدیعی
 و نهایت انتظام و رفیعی اگر خالی در وضعی هندسی باشد راه هوا
 با فقد شعاع آفتاب داشته بی قیمت و کاسد خواهد بود و کذلک
 هر کاری حد و مبنائی و هر حکمی دلیل و نشانی دارد پس منکر اجتهاد
 مجتهد وقتی خواست نمازی بجا آرد و تفصیل نماز را در قرآن شریف
 نیافت و خودش عالم بتمام احادیث مبینة نبود و ملاحظه اقوال ائمه
 مجتهدین هم نکرد سرزده مشغول بنماز شد بی خبر از وجوب سجده که
 غایت تواضع است و بی اطلاع از تحیات که ثنا و ستایش پروردگار
 و سلام و تشریفات حضرت مختار و دعا برای شخص خود و سائر عباد
 ابرار است عجباً ان نماز اعتبار و امتیازی دارد حاشا پس معلوم شد
 همچون قرآن و احادیث شریف در کارند باید اقوال ائمه مجتهدین
 که حافظ و ضابط و عالم بمعانی آنها هستند با اعتبار باشند درین مورد
 عمل نکردن بقرآن شریف بجهت آن نیست که قرآن در میان اسلامیان

بی اعتبار بلکه منشأ آن است بیان قرآن به احادیث و حافظ احادیث و عالم
بمراتب آنها ائمه مجتهدین اند پس قرآن مثلاً مخزن علوم و صفت و علم
و فهم مجتهدین کلید آن در است و غیر از دروازه معبری دیگر برای امینان
نبوده و هرگز بی کلید موافق دروازه مقفل نگشوده (و اتوالبیوت من
ابوابها و اتقوا الله لعلکم ترحمون) و اینکه گفته اید الا در مجلس عز خوانی
حزبی یا جزئی ازان تلاوت بدون اینکه توجهی بمعانی آن داشته —
آقا خداوند ذی الجلال میفرماید (ان بعض اللظن اثم) گمان بد تمام
عالم اسلامی نتیجه بد دارد نمیدانم منشأ این افترا کردنت چیست و گروه
مسلمین را چه طور تمام تتبع کرده که در مقابل قرآن مجید اینگونه
معامله می نمایند در صورتی که از صدر اسلام تا این دوره حاضر اهتمام
کلی بقرآن کرده شده و تمام مدارس و مساجد و معابد و محافل و کلیات
اسلامیه در مشرق و مغرب مخصوصاً در ملک حجاز و یمن و مصر (۱)
و شام و فلسطین و عراق عرب و افغان و هندوستان پر از آموختن و تلاوة
و حفظ و درس تجوید و تفسیر و ضبط قرآت سبعه متواتره بوده
و میباشند و حال حاضر در حرمین شریفین و یمن که بنور حق آباد باشند
بنوعی اعتنا دارند اعداد متعدده از رجال وقت و ارباب جاه و منصب حافظ
آن هستند بلی در بن عصر اخیر که آنرا عصر نوری نامند و در واقع
عصر ناز است در بعض نقاط اسلامیه درس قرآن شریف و تعالیم دینی

(۱) حال تحریر تصحیح طبع این رساله صدای قاریان قرآن کریم
از مصر قاهره بگوش من می آید که در بغداد چنانکه بگوش
چند ملیون از مسلمانان قرآن خواه می رسد — مظهر

به القای آت اروپاییهای دین دشمن — اختلال یز یافته و قرنهای
 اجانب در تنفیذ و تشکیل این غایه سینه بوده اند بواسطه اینکه خلافت
 اسلامی بر پا و اهل دین ریحانی صاحب نبوده اند ظفر نبوده اند تا این
 آتش جنگ بین الملل افروخته و بواسطه بی دعاغی امراء واعیان
 رفته اتفاق به مقراض نفاق بریده شد آنوقت دروازه آمال خود را
 و مفسدین را در تحت عناوین مختلفه باسم حفر و تفتیش ارضیه یا تاسیس
 مریض خانه مجانبه یا کشف معادن یا شرکت تجارت یا درس لغات اجماع
 الی غیر ذلک در اقطار اسلام منشور و در هر خاکی از گروه ملا
 و زنادقه که جز استیفای شهوات طبیعی نه ملاحظه آب و خاک
 حفظ شرافت و ناموس و نه رعایت مذهب و دین
 و نه نگاهی بحال و نه آگاهی بر استقبال دارند فریض
 خود کردند در هندوستان بافرقه قادیانیه در عراق و ایران باکر
 بهائیه و در سائر مملکتها باید افکاران آنجا آمیخته شدند و آن
 اشخاص کاسده را فلاح بذور فاسده نمودند تا اینکه این ملت قدس
 بملت خسیسه مبتلا نمودند زیرا پس از تجارب و درس ایام معلوم
 بودند که تا گروه مؤمنین مشغول درس تاریخ اسلامی و رجال دین
 در فکر وحدت و اعتصام و برادری باشند چنانکه قرآن مجید مؤمنان
 برادر و شرقی و غربی را برابر میخواند و حدیث شریف میفرمود
 فضل عرب بر عجم و عجم بر عرب و سفید بر سیاه و سیاه بر سفید
 نیست الا به تقوی که سر چشمه امانت و منفعت و اخلاق است
 برایشان غالب نخواهند شد (والحالة هذه) ما از رحمت خداوندانه

نیستیم که بعادت مستمره خود بعد ازین همه عسرت راحتی بمسلمین
بخشد (وما ذلک علی الله بعزيز) (صحیفه چارم) گفته اید که قرآن
حکیم تبیان هر چیز است و استدلال بآیه شریفه (الیوم اکملت لکم
دینکم) و آیه (ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء) و آیه (ولا
رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین) کرده اید — اولاً خیلی زیاد نمجب
از حال شمامی نمایم که تمام قوت ناتوان خود انکار اجتهاد ائمه مجتهدین
می کنید و در عین حال خودتان بی با کانه مشغول اجتهاد اشتباهیه
در آیات قرآن و بی دقت و تأمل و اهمه خود را صاحب تفسیر و تبیان
کرده اید ثانی در جواب عرض می نمایم حقیقه آیه شریفه (الیوم
اکملت لکم دینکم) آیتی بسیار به اهمیت و اعتبار زیرابه اسناد صحیح
ثابت است همین آیه شریفه روز جمعه مصادف روز عرفه بعد از نماز
عصر در سال حجة الوداع هنگامی که سید کائنات صلی الله علیه و آله در کوه عرفات
بسواری اشترخود استاده بود نازل شد و به نزول آیه جلیله اینقدر
هیبت و جلال از وحی خداوند متعال برای حضرت ظاهر شد که
اشترتوانای استادش نماند و خوابید و بعد از انقطاع چون آنحضرت
آیت را بر اصحاب کرام خواند حضرت فاروق بر نزول آیه خبردار
شد و گریه بسیار کرد پس حضرت رسالت پرسید سبب گریه ات
چیست عرض کرد تا حال در زیاد شدن آداب دین بودیم حالا که خداوند
جل شأنه خبر به اجمال دین داده معلوم می شود بعد ازین ما مهبط وحی
نخواهیم بود یعنی آن حضرت متوفی می شود حضرت فرمود راست
گفتی و پس از ان تقریباً سه ماه گذشت در دوازدهم ربیع الاول بسوی

شهود انوار ملك متعال انتقال فرمود و لكن بايد بدانيد تفسير كلام خدا و تبیان آن مفوض بحضرت شده و آنچه در مقام توضیح و تفسير تقرير فرموده اند اول بلامتعه عليه اصحاب کرام اخذ فرموده اند و به اسانيد صحيحه حضرات ایشان تفسير اكمال دين را به اكمال کلیات و اصول اسلاميه فرموده اند يعنى امروز اكمال کردم برای شما ديانته اسلاميه به نص نهادن بر قواعد عقاید و توقیف بر اصول احکام و قوانین اجتهاد — زیرا مادام ذات حق جل سبحانه بیان مجملات را بحضرت رسول ﷺ حواله نموده و اطاعه آنحضرت را واجب فرموده و كذلك اتباع راه و رسم كافه مؤمنین و اطاعه مجتهدین و سؤال از علمای دين لازم کرده دگر حکم دين نمی ماند تفصیلاً یا اجمالاً در قرآن نباشد دگر معنی آیت شریفه این نیست احکام دين تماماً بطور تفصیل در قرآن مجید تکمیل شده — به چند دليل — اول اینکه احکام الهی لامتناهی بصورتی اگر دنیا هزاران سال دگر باقی ماند و چندین وقائم حادث شوند باید قرآن شریف کافی همه باشد پس اگر کفایت کردنش به ثبت تمام احکام مفصله باشد يقين صد چندان اوراق مصحف شریف وسعت آن نخواهد داشت دویم اگر مقصود ثبت تفصیل احکام است افلا می بود تفصیلاً ارکان اسلام که بر همه کس محموم اند در قرآن مرسوم باشد و حال اینکه اگر استمداد از بیان و تعلیمات حضرت خیر البشر نکنیم دروادی بنی پایان سر اسیمه می مانیم سوم اینکه اگر چنانکه زعم برده اید قرآن حاوی تفصیل است پس بیان حضرت ﷺ برای چه (انچه بیان است چه حاجت به بیان است) پس واضح گردید فرض

از اجمال دین در آیه اولی و تبیان هر چیز در آیه دوم اجمال و تبیان کلیات و مبادی و مأخذ است که قرآن فهرس کائنات و حضرت رسول هادی و مفسر و شارح آن خواهد بود و کتاب مبین در آیه ثالثه جمهور مفسرین از کبار و علمای اصحاب بعلم الله تفسیر کرده اند چنانکه (ام الکتاب) هم مفسر بعلم الله است (یعنی الله ما یشاء و یثبت و ینتدیه ام الکتاب) و آیه شریفه (انما انزل بعلم الله) بر علیه شما حجة لایعده و برهان ساطعه است و فور معانی هر کلامی بمیزان قوه و ادراک متکلم است نمی بینی اشخاص با درایت در دفع چندین مشاغبات و جدال و برای تسویه چندین کارهای با اهمیت به چند کلمه مختصر که حاوی اطراف مقام و شامل بر مراعات سیاست لازمه است اکتفا می کنند (بلا تشبیه) این الثری من الثریاء علم و کلام و سایر صفات باری لا متناهی و باندازه بی نهایتی آثار می بخشند و کلامش به مقدار مقامش جلوه می دهد چنانکه در صحاح مرویست حضرت رسالت فرمود قرآن از یک پرده تا هفتاد پرده دارد درین صورت قضای وسیع صفات به پیاده ناتوان پاره نه ملی نخواهد شد بلکه شیرین سواری باشکوهی می خواهد جلوه میدانش (ثم ذی فتدی) و مقام و قرب یزدانش (فکان قاب قوسین او ادنی) و عنوان معرفتش (فاوحی الی عبده ما اوحی) و نشان خلق کریمش (وانک لعلی خلق عظیم) و اصول تعلیم و ارشاد و حسنش (ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن) و صبر و تحملش در بیان سبیل (فاصبر کما صبر اولوا الذم من الرسل) و جزای زحمات غیر معدودش (عمی ربک ان یمضیک مقاما

محموداً) باشد و طبقه اولی که لایق دور و تسلیم این محاسن و تعلیم هستند
مخاطبین به) کنتم خیر امة اخرجت للناس) و متوجهین به خلعت (اصحابی
کالنجوم) هستند و طبقه ثانی که مبدء دوره ائمه مجتهدین بوده نشان ایشان
(والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه) خواهد بود
پس بر حال شما تعجب دارم که در چه ورطه افتاده و خود را بچه مهلکه
انداخته عجباً شماراضی نیستید به اینکه کبار تابعین و تابع تابعین با علم
و معرفت و منور به قرب عصر سعادت و آشنا بعمود و اسباب نزول آیات
و آگاه بر کم و بیش واقعات تفسیر و توضیح یکی از آیات با استمداد
از احادیث شریفه بفرمایند اما خود آنان بی قدرت و توانائی حتی بر مبادی
علوم رسمی چنانکه مضامین و الحان و عبارات دلالت واضحه دارند
و نا آشنا از طبقات اصحاب و بی معرفت به عالم و اعلم اوها و بی خبر از درجانات
احادیث بر طبق هوای خود می نویسند فلان آیت همان معنی و فلان
حدیث بهمین مضمون است (سبحان الله) زانکس که نداند و نداند که
نداند و باید شما شرم از خدا و رسول داشته باشی که اینقدر اهمیت
برای کلام ایشان قرار نداده نسبت بان کلام در بین عامی و عالم و اعلم
فرقی باشد در صورتیکه جناب آقا اگر مضمونی دقیق در یک عبارت
درج کند و کسی نا آشنا مدهی معرفت آن باشد با قدری مسخره
با و خواهید گفت (کار هر بز نیست خرمن کوفتن) پس باید بدانید
کسانی به رتبه اهل اجتهاد نرسیده باشند نمی توانند بی دلیل حمل به
یکی از دو دلیل ظاهر التعارض بکنند چون آیه (والمطلقات یتربصن
بأنفسهن ثلثة قروه) و آیه (واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن)

و حتماً باید مراجعه بکتاب مجتهدین بنمایند که اهل اجتهاد واجب الاتباع
اند و این مراجعه و حمل ترجیح نیست تا بفرمایند چرا آن را ترجیح
می دهید بلکه تقلید است و انشاء الله بعد از این حقیقه تقلید و لزوم
ان را بیان خواهم کرد (صحیفه پنجم) گفته اید اگر می گویند که
مجتهدین بما این طور دستور داده اند که ما بکتاب فقه حمل کنیم نه
به کتاب الله از کجا معلوم است که مجتهدین نظریات شخصی درین
دستور نداشته اند — آقا جوابت اینست افراد امت بجملا دو طبقه اند
طبقه اولی مجتهدین که اشخاص با علم و درایت و با ضبط کفایت دانا
بر مبادی و مقاصد توانا بر استخراج مبدء فواید حافظ کلمات و حی
خدای اکبر و اعی احادیث و سنت خیر البشر جامع محاسن اخلاق
و ادب رافع لوای شریعت هادی به راه صواب و افراد این طبقه
باحق گفتاری و حقیقت گرداری در بین امثال و اصناف خودشان دائماً
خاشع و متواضع اگر یکی از ایشان حجتی بر دیگری اقامه کرده باشد بجمان
و دل قبول شده و هیچکدام از وها کسی را از اقتدا به یکی از دیگران
منع نکرده و یا خوردیکی را از باقی اما مان تضلیل نفر مرده و همین آزادی
و استقلال برای اهل اجتهاد و کمال از صدر اسلام تا حال باقی مانده
ومی ماند دگر دستور دانی درین طبقه نیست (طبقه اول خواه
اهل علم و معرفت باشند چون گبار و صفار علماء حسب درجات و تفاوتی
که بوده و هست و یا خود عامی و محتاج به قائد چون سائر افراد که نا
خوانده و نا آشنا به وضویت احکام هستند و واجب این طبقه سفلی
فقط و فقط تبعیت طبقه اولی است که ایشان هادی و رهنا هستند

و (بنوانر) که یکی است از اسباب یقین و مفید علم قطعی مادی است معلوم است از صدر اسلام بعد از وفات سید کائنات صلی الله علیه و آله تا امروز در هر قرن و ایام مابین آن زمان استغنا و استرشاد از علمای وقت کرده اند اگر مفتی مجتهد بوده بر حسب اجتهاد خود فتوی فرموده و اگر مقلد بوده باشد بمراجعه و استفاده از کتب مقلد خود حل مطلب کرده چنانکه بعضی از علمای تابعین نقل میفرمایند رأیت سبعین من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سیار و اذا تنازعوا فی امر صاروا الی قول ابن عباس (یعنی هفتاد نفر را از اصحاب حضرت رسول دیدم هرگاه در کاری نزاع میکردند راجع به قول ابن عباس میشدند و فقهای سیمه در مدینه منوره فتوی می دادند و مردمان بفتاوی ایشان عمل می کردند و چنانکه در مدینه منوره در زمان امام مالک بتمام علما خبر دادند که کسی غیر از امام مالک و امام ابن ابی زؤب که مجتهد وقت بودند در احکام دینی فتوی ندهد زیرا شرط عمل استقلالی به قرآن و احادیث در هر عالمی موجود نیست چرا که ممکن است همان آیت یا همان حدیث منسوخ الحکم باشند بادر صورت محوم مخصوص و بادر صورت اطلاق مقیدی داشته و یا شاید آن حدیث ضعیف و بامروی آحاد در صورتیکه مقابلش متواتر باشد در این صورت مجتهدین دستوری نداده اند بلکه خداوند این دستور داده زیرا بعض بشر را عالم و بعض را جاهل و اتباع علماء را مقرر نموده (فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لینتقموا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیه لعلهم یحذرون) (صحیفه ششم) گفته اید اگر آقایان مجتهدین نظریات شخصی و عشق تشخص در کار ندارند چرا می گویند که بما آراء متخالفه و متناقضه مجتهدین

اهل درست است و باعث رحمت و تقلید و اتباع همه جائز است اما اهل
 بقرآن و تقلید فرمایش خدا ممنوع تا آخر حرفهای که انسان با وجدان
 زیاد از اهل دیانت و شرف و عرفان عارش می آید بآن کلمات مکرره
 لا طائل نطق نماید آقا عرض می نمایم اولاً آراء مجتهدین در مواد
 اجتهادیه متخالفند نه متناقض از آثار قلم عالی معلوم می شود که آقا
 در بین مخالف و تناقض فرق نکرده و مواد تقابل و شروط و ممیزات آنها را
 فهم نفرموده باشد والا این عبارت را برشته تحریر نمی آورد ثانیاً در
 حمل نکردن به آیات و احادیث سبب آن بود که بیان کردیم والا اگر
 انسانی تحصیل معارف لازمه و شرائط فهم و فقه درو وجود و آثار
 رشد و کفایت اخذ احکام درو مشهود باشد هیچکس از حمل کردن
 بآیات و احادیث ممنوعش نخواهد کرد و اینکه قیاس کلام مجتهدین
 بر کلام رب العالمین کرده اند گویا افاده فرموده اید اگر مردمان
 عربی کلام عربی خداوند نمی فهمند کلام مجتهدین که عربی است
 چگونه میفهم مابند آقا اصلاً خودتان منکر قیاسند نمی بود این
 قیاس را بمیان آورید ثانیاً قیاس کلام مجتهدین بر کلام خداوند قیاس
 مع الفارق است چرا که عبارات و کلام ائمه مجتهدین بمعونت احادیث
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله مفعول و موضح احکام الله هستند عجباً هیچ مانی
 هست درینکه کسی در یکضمون دقیق سراسیمه باشد و بمعونه اینکه
 دانائی توضیح آنرا برشته تحریر در آورد آن مطلب را بفهماند و بنابر
 قول شما لازم می آید کسی کلام عربی را فهمید باید به کلام خداوند
 عالم باشد و باید هر کدی عباراتی فارسیه را فهم کند هیچ توقفی در عبارت
 بیدل یا کلیم نکند در صورتیکه واقع خلاف آنست پس سبب ندانستن

بدوی قرآن جمع کنند باید بر تمام معانی الفاظ آن مطلع باشند بفرض
 محال که سراسر مقصد از کلمات قرآنی معانی لغوی به باشد عجب در محاورات
 هر قومی دریا فتن و فهم افراد قوم چطور مساوی خواهد بود
 آیا هر عربی نهج البلاغه حضرت علی رضی الله تعالی عنه و یا هر فارسی
 خسته نظامی و یا هر کردستانی قصاید مولوی رامی داند (حاشا)
 یا میفرماند باید کلام خداوند اینقدر ساده و بی مغز باشد عامی و عالم
 در آن مقامی داشته باشند در صورتیکه خداوند جل شأنه فرموده (هل
 يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون) یختص برحمته من یشاء والله
 ذو الفضل العظیم ان فی ذلك لآیات لقوم یعقلون

گفته اید اما ابو حنیفه عراقی که عربی را درست نمی توانست
 تلفظ کند (ولو بابی قبیس ولو بابا قبیس تلفظ می نمود تا آخر آقا باید
 درین جادقتی داشته باشید اولاً لفظ (ولو بابا قبیس) که از ان امام جلیل
 القدر نقل شده ناقل آن نه به حد توان و نه بمقام شهرت و استفاضه
 نرسیده و مؤرخانی آن را نقل کرده اگر بمدح و ذم او اعتبار می داشتی
 اینقدر مدح ائمه مجتهدین کرده بحال ابن قدح و طعن برای شمانی ماند
 ثانیاً شخص با اینکه در صنعت زبان دانی سرآمد باشد در اثنای
 محاورات اهتمامی چندان به ملاحظه صحت و سقم حرکات و سکنات
 نخواهد داشت نمی بینی فارسیها با غایت مهارت در فن و قواعد فرسبه
 در اثنای مکالمه غالباً بدون تطبیق قواعد حرف می زنند و حال اینکه
 هبیبی در آن نیست زیرا در اثنای محاوره تحریری کردن کسی خیلی فارغ
 میخورد — ثالثاً تکلم بر لغات عربیه بر حسب تتبع لغات عربیه است
 این هم مانند اجتهاد نیست که میدانی و سببی برای خودتان اختراع

کنند و در اسمای سته لغات کثیره مستعمل است مشهور ترین آنها دو
 لغت است اول اعراب به حروف ثلثه واو الف یاء و این لغت بصری است
 دوم قصر یعنی لزوم الف در هر سه حالت و این لغت کوفی است و امام
 ابو حنیفه هم کوفی بوده والا آقا چطور معقول است شخص خود
 عرب باشد و سالها در مدارس مصر را در اوضاع لغات عربیه بسر برد
 و تالیفات عجیبه بکند مع ذلك ساده ترین عبارات قرآن خود نداند
 (بیداری) در اینجا بحقیقت واضح می شود ذیل ائمه مجتهدین از تهمت
 پاک زیرا معاند اینقدر برای عیب بینی اوها در کمین بوده اند کم ترین
 عیبی است قرنهای ضبط کرده اند معلوم اگر چنانچه حضرات ایشان
 به عیوب و جریمه ملوث می بودند معاند آن عیوب را در عالم فاش می
 کرد تا عام فام شوند (ائمه مجتهدین) چون درین اثنا نسبت عشق
 تشخص و شخصیت را به ائمه مجتهدین داده اند مناسب است ثمة از
 ترجمه احوال حضرات ائمه بیان نمایم تا اینکه برادران بر حقیقت حال
 واقف باشند و بدانند ائمه مجتهدین ازینگونه تهمت ها پاک و قدح
 دشمنان مبنی بر تقاضای نقص اماره و طبیعت ناپاک است اولای
 برادران دین و ارباب سعادت و تمکین بدانند واضح است آنحضرت
 منبع سعادت و مبعثت و احسان و مجمع حقیقت و برکت و عرفان بوده
 و خداوند متعال بعبادت مستمره خود که در دوره پیشوایان بارشاد
 در دل مردمان کفایت و استعداد را ایجاد میفرماید دلهای افراد امت
 مقدس را بطوری آماده فرموده بود عرب بدوی چنان که سالها همراه
 برادی صرف کرده بمحض صحبت آنحضرت در مدتی قلیله بمراتب جلیله
 می رسید به مثالی که بگویند دلهای اصحاب او آینه های پرتاب

وطلعت مبارک انحضرت قرص باشماع آفتاب بمحض ملاقات و مقابله
 شماع حقیقت او در سینه بر صفوت ایشان نمایان می شد (لذلك)
 در دوره حضرت رسالت ﷺ اصحاب چنان با کفایت و عرفان پیدا
 شدند اگر مناقب هریکی ازوها ملاحظه شود بطور اکید قسم میخورید
 که آن شخص بر همه یاران بالا و ارشد کل بوده (فكانوا كالحلقة
 المفرغة لا يدري این طرفها) و این گروه باشکوه بعد از وفات سید
 کائنات باقی چنانکه معلوم است صد و چارده هزار از اصحاب
 نماز جنازه مقدسه انحضرت خوانده اند و قاطبه ایشان بر قدم و ساق
 استعداد استاده و در همه حال بهمه صورت برای نشر دین و اعلاء کلمه
 حق و تکثیر مسلمین آزادانه آماده تادیانت رابه آفاق رسانیدند و بعد
 اصحاب کرام تابعین اعلام که منصوص (والذين اتبعوه باحسان)
 و هریک دارای علم و رشد جلیل بوده اند چنانکه مشهور است (علماء
 امتی کانبیاء بنی اسرائیل) بر سیرت و آداب حضرت و اصحاب کوشش
 و اهتمام در ترقی دین اسلام کرده اند و چون اصحاب کرام در عصر اول
 بواسطه اشتغال بجهاد و فتوحات و تسویه امور مسلمین غیر از حفظ
 و ضبط آیات و احادیث شریفه و تأمل در مبانی و معانی آنها مجال تدوین
 و تألیف نداشتند و معلوم است (ما حفظ فروما کتب قر) علمای تابعین
 بعد از اینکه دیانت اسلامی در آفاق متمکن و ملت مقدسه بر رسوم
 خود مطمئن از خوف فوت حفظه آیات و احادیث و بواسطه توسع
 اقطار اسلام و لزوم نشر احکام شروع در تدوین و کتابت احادیث و تفسیر
 و توضیح مدلولات و طبقات آنها فرمودند و در میان اسلام علمای
 اعلام و مجتهدین کرام سر آمد شدند ولیکن به تقاضای حکمت بالغه

باری (الله اعلم حيث یجمل رسالته) در میان مجتهدین در دوره تابعین
و اتباع تابعین غیر از ائمه اربعه مذهب و فرمایشات هیچ یکی از مجتهدین
مدون و منشور نگردید (اول از ائمه اربعه) (امام ابو حنیفه)
رضی الله تعالی عنه نام او نعمان کنیه اش ابو حنیفه ابن ثابت کوفی
اجداد او کابلی بوده اند پدرش ثابت در عهد طفولیت بخدمت
حضرت امام علی رضی الله تعالی عنه برده اند و حضرت امام دعا به برکت
برای او و اولادش فرموده ولادت آن امام در شهر کوفه در تاریخ
هشتاد هجری بوده و در شهر کوفه نشأت و اشتغال به تحصیل علوم
دینیّه داشته و به خدمت چار نفر از اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله شرفیاب
شده به حضرت انس بن مالک و عبد الله بن ابی اوفی در شهر کوفه
و به خدمت سهل ابن سعد در مدینه منوره و به خدمت ابو طقیل
حاضر در مکه مکرمه پس امام ابی حنیفه از تابعین بوده و از جمیع امامان
بزرگوار از تابعین حدیث و فقه آموخته و در مدتی کم ترقی بسیار کرد
بنحوی که مذهبش در اقطار اسلام قرار گرفت و علما و امامان زمان
بفضل و فقه و علمش اقرار و اعتراف فرمودند و کتب خیلی زیاد در دین
تألیف فرمود یکی از آنها (الفقه الاکبر است) امام شافعی رضی الله
تعالی عنه در مدح او فرموده (الناس عیال علی ابی حنیفه فی الفقه)
و در عبادت و تقوی قدمی راسخ داشته مدتی سی سال تمام روزه بوده
و چهل سال به وضوء و عشاء نماز ادا فرموده گریه و زاری او در شبها نوعی
بوده همسایه هایش بر وتر حم می کردند و در همه شبها یک ختم قرآن مجید کرده
و بر جانی که برای مدفن خود قرار داده هفت هزار ختم قرآن خوانده و وقتی ابو
جعفر منصور او را از کوفه به بغداد نقل نمود از و طلب قضاوت کرد امام

ابا فرمود بعد از آن ابو جعفر امر بمحبسش کرد و چند مرتبه دگر طلب قضاوت از او کردند قبول نفرمود آخر الامر بر قبول نکردن قضاوت در محبس ناخوش افتاد و در ماه شعبان در تاریخ یکصد و پنجاه منوره و مدفنش در بغداد معروف و زیارتگاه مسلمین است (امام مالک) رضی الله تعالی عنه ابن انس ابن مالک ابن ابی عامر عربی الاصل و لادنش در (ذی مروه) جائزست در اطراف مدینه منوره در تاریخ نود و سه هجری پدرش انس ابن مالک خادم حضرت صلی الله علیه و آله بوده و آنحضرت دما به زیادی عمرو و اولاد و برکت برایش فرموده پس ولادت امام مالک اثری است از آثار دطای سید ابرار صلی الله علیه و آله و آن امام از تابعین تابعین است فقه و حدیث آموخته از هفتصد نفر از علمای کبار سه صد از ایشان از تابعین و چهار صد از تابع تابعین بوده اند تا اینکه بمقام اجتهاد رسیده و اهل علم از افطار اسلام برو گردیده اخذ فقه میفرمودند و حدیثی که حضرت صلی الله علیه و آله فرموده (لا تنقضی الساعة حتی تضرب ا کباد الابل من کل ناحية الى عالم المدينة یطلبون علمه) بران امام هام تطبیق کرده اند که پس از دوره اصحاب تا امروز هیچ کسی به اندازه آن امام در مدینه منوره دارای علم و فضل نبوده و امام ابو حنیفه در شأن او فرموده (ما رأیت اعلم بسنة رسول الله منه) هفتاد سال در مدینه منوره که مرکز دیانت و مهبط وحی است مشغول افتاء و نشر احکام دین مبین بوده و به روایت صحیحیه همه شب در خواب بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیده و فاتش روز یکشنبه ۲۲ ربیع الاول و تاریخ صد و هفتاد و نه بوده قبر انورش در مقبرة (جنة البقیع) در مدینه منوره است (امام شافعی) نامش محمد بن ادريس ابن عباس بن عثمان ابی

شافع نسبی در همداناف بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله می رسد ولادتش در (غزه) (عسقلان) در تاریخ صد و پنجاه هجری دزدو سالگی بمکه اش بردند در هفت سالگی در مکه مکرمه قرآن شریف را حفظ فرموده و در خدمت مسلم بن خالد مفتی مکه مشغول فقه شد در ده سالگی کتاب (موطأ) تألیف امام مالک را حفظ فرموده و در پازده ساله بمقام افتاء رسیده و در افتاء و نشر احکام حجاز بعد از آن بمحضور امام مالک در مدینه منوره رفت و مدتی در خدمت او اخذ فقه کرده بعد از آن به بغداد آمده علماء براو گرد شدند و ازو اخذ فقه کردند بعد از آن بمکه مکرمه عودت مدتی مجاور بیت الله در عمر ۴۹ باز به بغداد و از بغداد بمصر نقل و بقیة عمرش در مصر مشغول افتاء احکام دین بوده و علماء از اطراف و اکناف بخندش می آمدند و کسب فقه از وی کردند حدیثی که حضرت صلی الله علیه و آله فرموده (عالم قریش یملأ طباق الارض علماً) بروحل فرموده چرا که از قریش کسی مانند آن امام نشر احکام در بین انام نفرموده خیلی متقی و عابد بوده شبها را به سه قسم می کرد قسمی برای علم و قسمی برای نماز و قسمی برای خواب نهاده در هر روز ختمی قرآن شریف خوانده الا رمضان که هر روز دو ختم کرده از آن امام نقل است فرموده شانزده سال است نتوانسته ام سیر خورم زیرا خوردن بدن را اگران و شهوت را زیاد و طاعت را نقصان می کند هرگز سوکته نخورده هیچکس گناه صغیره یا کبیره ازو ندیده و به مستجاب الدعوه مشهور بوده وفات او روز جمعه سلخ رجب در تاریخ دو صد و چهار هجری و مدفنش در قرافة مهر معروف (امام احمد

فرقه از وها محبوب خداوند قفار و ناجی از عقاب یوم القرار و آنها
 کسانی هستند بر داب من و اصحاب من هستند پس اگر به انصاف نظر
 نمائی معلوم خواهد شد غیر از اهل سنت و جماعت که بر داب و سیرت
 حضرت و اصحاب می باشند فرقه های باقیه همه اهل هلاک و ذیل و مقام
 نبوت از مناسبه با ایشان پاک زیرا نور از یک دورند و اما مذاهب
 اربعه اجتهادیه در صورتی که مصیب دو نباشد همچون در آئی بیان
 خواهم نمود بلکه مصیب یک باشد آنوقت هر کدام اصابه نفس الامر
 کرده باشد بحقیقت بر داب و روش حضرت و آن یک دو اجر دارد
 اجر اصابه و اجر زحمت و هر کدام اصابه نکرده باشد انهم معذور
 و مأجور لکن فقط اجر زحمت دارد و بس در صحاح مرویست (اذا
 اجتهد الحاكم فاصاب فله اجران واذا اجتهد فخطأ فله اجر واحد)
 (صحیفه نوم) در مقام طعن بمحضرات مجتهدین و اتباع ایشان
 که سواد اعظم اسلامی هستند بعضی از الفاظ و کلمات قرآن شریف
 که در شان کفار وارد شده مخلوط به بعضی کلمات مستقیمه نامربوط
 خود کرده اید و گفته اید (قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء) تا آخر
 عبارات مذبوره) میگویم درین صنعت تمام بدعت و شناعت اظهار
 کرده اند که دل انسان عاقل از آن منزول می شود از چندین جهت اول
 اینکه خطاب کردن به گروه اسلامیان یعنی مجتهدین و اتباع ایشان
 به صدر آینی که در مقام عتاب به یهود و نصاری وارد شده از اهل
 ایمان و وجدان بسی دور است زیرا اشاره به تکفیر ملایین اسلام کرده اید
 که از قرن دوم اسلام تا این قرن رابع عشر بر تبهت آمده مجتهدین دوام

کرده اند و البته شنیده اید یا در نصوص احادیث دیده اید که حال
 آنها تکفیر مسلمان می کنند چيست دویم اینکه کلمات قرآن شریف را
 به کلمات کشیغه خود مخلوط کردن چه معنی دارد اگر بخيال اقتباس در التباس
 افتاده بدان که شرط اقتباس که مرضی اهل بلاغت و نکات باشد آنست
 بطوری نقل عبارت شود هیچ اشعاری درو نباشد به اینکه منقول
 از قرآن یا احادیث است در صورتیکه شما در مقام رد اهل اجتهاد
 و استدلال بقرآن شریف همین صنعت را اظهار کرده اید سوم اینکه
 بقاعده ارباب ابتداع اشاره بآن کرده اند که آیات قرآن مقامی چندان
 ندارند که ما هم میتوانیم عبارات خود مخلوط بآن کنیم بنحوی که مردمان
 انرا قرآن بدانند و این فقره علاوه بر آن که کفر است و مخالفه به آیه
 (قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون
 بمثله ولو کان بعضهم ابدع ظهیرا) هر شخصی جزئی المای و مناسبت
 بمقام قرآن شریف و بلذیت از نکات و مزایای آن داشته باشد به اول
 نظر همچون مو از ماست بیرون شود لغات سیاه شمارا در بین کلمات
 روشن قرآن شریف بیرون خواهد کرد و اگر محض تقلید فرقه گمراه
 بهائیه است که در بعض کلمه از قرآن شریف می برند و با عبارات
 برجسارت خود مخلوط می کنند انهم مطلبی دیگر و اینکه در اثنای ان
 صنعت اظهار کرده اید که حضرات ائمه در ضلال و مردمان را اضلال
 کرده اند و اوها دجال امت هستند اقا با بیداری و هشیاری
 گوش بگیر تا حالی شوی که ضال و دجال بودن شما نزدیک است نه به
 ایشان زیرا از این عصر سعادت و وجود حضرت رسالت ﷺ و الهام

اصحاب کرام با بودن آن حضرت که منبع علم و معرفت بود اجتهاد کرده اند و حضرت صلی الله علیه و آله تقریر آن فرموده و كذلك در دوره تابعین و تابع تابعین عمل به اجتهاد در احکام دین کرده اند چنانکه در آیه مقصلا بیان خواهد شد و بعد از قرن تابع تابعین بر تقلید مجتهدین دوام داشته اند و اجماع عملی بر حقیقت اجتهاد در دین اسلام واقع و حضرت علیه السلام فرموده (لن تجتمع امتی علی ضلالة) پس داب مجتهدین ضلال و اضلال نبوده زیرا بفرمایش حضرت کار ایشان حق و خلاف شما با حضرات ایشان ضلال است خداوند متعال میفرماید (وماذا بعد الحق إلا الضلال فانی تصرفون) باز آقا دجال بمعنی کذاب یعنی بسیار دروغ زن و یاوه گو و ما دام راستی و حقایقت مجتهدین در رفتن و کردار بقول و فرمایش رسول مختار واضح شده نمایان است مخالف اوها کذاب می ماند (شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائماً بالقسط) اهل علم بمدلول آیه منقوله از زمرة اهل قسط و عدل هستند و عادل صادق امت و بیرون از صداقت صادق کذب و نفاق منافق است در صحاح مرویست (خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم) و مرویست ان بین یدی الساعه کذب بین فاحذروهم) پس بنگر که ایشان به عصر خیر و صدق نزدیک اند یا شما و شما به ایام فتنه و دروغ نزدیکند یا امامان (ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب او لقی السمع وهو شهید)

(صحیفه ده) گفته اید اگر اجتهاد و نوشتن کتاب در دین جائز می بود چرا خلفای راشدین یا تابعین در مدت صد سال و کمری

از رحلت بهمچو کاری اقدام نکردند و کلیه حوادث را بر طبق کتاب مبین محل می کردند و اگر خوب کاری نیست ابو حنیفه چرا به این فتح الباب مبادرت نمود .

(میگویم) این مقاله از بی خبری شما به آثار دینیہ اصحاب کرام و تابعین اعلام شهادت دارد زیرا سابق اشاره کردم در عین زمان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اصحاب کرام اجتهاد فرموده اند و حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم تقریر ایشان فرموده و کذا تا بعد از وفات او هم اجتهاد خبلی زیاد داشته اند و هکذا تابعین و تابع تابعین تا آخر دورہ ائمہ مجتهدین فقط اصحاب کرام بواسطہ انتشار در اقطار اسلام و کثرت اشغال و نظم و ترتیب لشکر اسلامی و مقاومہ و مدافعہ دول یارای تألیف و فرصت تحریر کتابها نداشته اند و مع ذلک هم غایت جهد و اہتمام در حفظ و ضبط آیات و احادیث شریفہ کرده اند دگر امام ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ فتح الباب اجتهاد فرموده بلکہ در طبقہ متوسطہ مجتہدین بوده طبقہ اولی اصحاب طبقہ دوم تابعین طبقہ سوم تابع تابعین دگر اقاچرا رجاء بالغیب و رومآ للرب بدون مطالعہ و دیدن یا استماع و پرسیدن باین نقی و اثبات مشغول می شوی یا اینکه گمان می برید ہرچہ بکوئید خودتان مدعی و حاکم و در اسلام عالم نمانده شمارا بر این غفلت تنبیہ فرماید (ان هذا لشیء عجاب) المنة لله حال حاضر اقطار اسلام پراز علمای اعلام و درجوار خودت از اکابر بسیارند کہ بواسطہ کثرت فضیلت طاقت این مدافعات سر بدر آور ندارند حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرموده (لا تزال طائفة من امتی ظاہرین علی الحق حتی یأتی امر اللہ) و داعی

و امثال اینی چون هنوز توهمیم متعبدیم صالحا هر خیال و سؤال
و حر و یب و اشکال داشته باشید بطلب خداوند متعال و استعداد
از روح معدن الفتح حضرت علیه السلام و برکت و میمنت صحبت مردان
خدا بر قدم اقدام در دفاع از حاضر آماده باشیم (کلاما اوقدوا ناراً
تحرِبُ اهلها الله و یسعون فی الارض فساداً و الله لا یحب المفسدین)
و در صحیفه ۱۱ می گویند نمودن مقصود علما از اجتهاد چیست اگر
مقصود از اجتهاد بذل و سم در برابر نص است برای تعیین حکم بالاتفاق
حرام و کفر محض است و اگر مقصود از اجتهاد بذل و سم در تأویل
نص است انهم حرام و ممنوع است و در صحیفه ۱۳ می گویند اگر
مقصود از اجتهاد بذل و سم در جرح و تعدیل معانی و تبدیل کلمات الله
یا شرک در تشریح است که انهم کفر و ممنوع است و در صحیفه ۱۶
می گویند و اگر مقصود از اجتهاد بذل و سم در تفسیر آیات برای
شخصی است انهم حرام و ممنوع است صحیفه ۱۷ گفته اید و اگر
مقصود از اجتهاد بذل و سم در استنباط احکامی است که در قرآن
وارد نیست انهم اتیان بشرع جدید و در صحیفه ۱۹ گفته اید اگر
مقصود از اجتهاد بذل و سم در تولید اختلاف و کم کردن حق و بایمال
کردن حقیقت است انهم حرام و ممنوع و در صحیفه ۲۲ گفته اید اگر
مقصود از اجتهاد بذل و سم در تحصیل ظن است بحکم شرعی چنانکه
خود اصولی می گویند الاجتهاد است فراغ الفقیه الوسع فی تحصیل ظن
بحکم شرعی و الظن الماهل هو الفقه اجتهاد باین معنی هم باطل (میگویم)
جناب فیاض درین صنعت که اظهار فرموده اند نمایان می شود

بطریق مع الخلق باخیلی بی اطلاع و باخیلی بی انصاف هستیید زیرا
بعد از اینکه علمای مجتهدین بیان مهاد از اجتهاد فرموده اند که
شق اخیر است و شمساً به عقب مقصود ایشان میگردی دیگر صحیفه بر
کردن به اگر اگر اگر چه معنی دارد در صورتیکه بعضی از حقوق
مذکور لغو و مکنون است و اگر مقصودت توسیع دائره است
بدانکه توسیع دائره در محتملات عقلیه است و منقولی که صاحب
او بیان مقصود خود از آن کرده باشد جای همان توسیع ندارد در
اینصورت اگر مهاد از اجتهاد ندانسته و بتعریف علما ظفر نمرده
و بالاخره بطریق اتفاق بر تعریفش آگه بداند شده شق اول و اگر بر
مراد مطلع و بعضی عناد این محتملات خرافیه را زیاد کرده شق ثانی
پس (خوش بخوان این زجر و این تهدید را) (تا بدانی آفت نرود
را) (خلق را نرودیدشان بر باد داد) (ای دو صد نفرین بر آن
نرودید باد) (و بعد ذاک بشنو حی علی الصلوٰۃ حی علی الفلاح مقصود
علما از لفظ (اجتهاد) معنای هفتم و انشا الله برایت بیان و انبات
خواهم کرد لکن فعلاً بر ترتیب صحائف شروع برد عبارات می کنم
و عرض می کنم در صحیفه ۸۸ گفته اند اگر مقصود از اجتهاد بذل
و سمع است در رای نص تا آخر

﴿ میگویم ﴾ بذل و سمع در برابر نص باین معنی که از
قول شما مفهوم است عبارت از این است که انسان بر خلاف حق
و مقابل به نص خداوند بی دلیل و برهان حرف زند و این کار نا
هموار کار شیطان و گمراهان اشرار است نه کار علمای دین و امامان

مجتهدین رضی الله عنهم که خداوند در مدح ایشان فرموده (انما یخشی الله من عباده العلماء) یعنی کسی بحقیقت از خداوند نمیترسد الا کسانی که عالمند
خدا و صفات خدا و در مقام عتاب به شیطان خطاب فرموده است
(ان عبادي لیس لك علیهم سلطان) یعنی به راستی عبدهای مخلص من
قوت و غلبه تو بر ایشان نمی باشد پس به مضمون این دو آیه شریفه
علمای دین خاشعین و عباد خاشعین مغلوب شیطان لعین نخواهند بود
پس علمای دین مغلوب شیطان لعین نخواهند بود اگر بعد از این
هر کس به تمویهات و تبلیغات علماء را به اتباع شیطان نماید دهید رجا
میکم در مقام نصیحت باور نمائید (مبدء هر ملعنت ابلیس بود)
صنعت او بدعت و تبلیس بود (هر که دیدم مشرب تبلیس داشت) (عاقبت
بر مذهب ابلیس بود) .

گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل و سعه در تأویل نص است
که انهم حرام و ممنوع در سوره اعراف میفرماید (و اتقوا ما هم بکتاب
فصلناه علی علم های و رحمة لقوم یؤمنون هل یظنون الا تأویله) و نیز
در سوره آل عمران میفرماید (هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات
محکمات هن أم الکتاب و آخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون
ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون
فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا) تا آخر (میگویم) تا حال
آثار ارجع به بطلان اجتهاد حرف می زد ممکن بود کسی مشتبه شود اما
حالا که تأویل آیات متشابهه را وسیله قدح در ائمه مجتهدین کرده معلوم
شد که سرانبر گفتههایش عاقل می مانند آقا ما بین عالم آیات متشابهه

و عالمی اجتهاد مجتهدین آسمان و زمین است درین صورت مصاحت است
برای فهمانیدن برادران محکم و متشابه را تفصیل دهیم تا واضح شود
که محکم و متشابه در آیه مذکور چه معنی و به مقصودی آقا چه مناسبه
دارند و چون آقا در کتاب (نسیم) سخن امام نجر داری پسند و نقل
از و کرده درین موضوع اکتفا به فرمایش او می کنم شاید آقا را مسلم
و پسندیده آید پس عرض می کنم در بعض آیات قرآنی هست که تمام
آیات قرآن شریف محکم هستند چون آیه (الز تلك آیات الکتاب الحکیم)
و آیه (ال کتاب احکمت آیاته) و مقصود از محکم درین دو آیه این است
که تمام قرآن کلام حق و فصیح الالفاظ و صحیح المعنی می باشد و هر
کلامی در عالم بوده و هست و می باشد قرآن شریف از همه موثوق تر
است و محکم باین معنی در زبان عرب آمده چنانچه در شانی بنائی خلی
موثوق و متین می گویند (هذا بناء محکم) و در بعض آیات دیگر هست
که تمام قرآن متشابه است چون آیه شریفه: (کتاباً متشابهاً مثانی
تقشع منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله
ذلک هدی الله یهدی به من یشاء) و وجه مناسبه و مشابهه آیات
یکدیگر این است که هر بعضی از آیات تصدیق بعضی دیگر میکند مثلاً
در جای میفرماید ای آدمیها عبادت کنید خدائی که شما را خلق
کرده از یک نفس در جانی دیگر میفرماید اطاعه خدا و عبادت او کنید
در جای دیگر میفرماید آیا اگر خداوند شب را بر شما دانه کند
که می تواند روز کند تا دنیا را ببینید و به عقب وجه معیشت خود
بروید یا اگر روز را بر شما دوام دهد که می تواند شب بیاورد تا شما

بنابر وقف کردن بر لفظ جلالة خوب و مسلم الله مجتهدین است و ایشان
تاویل متشابهات فرموده اند و اگر ذم تاویل و منع توضیح و تفصیل در
سائر آیات بجهت دلیلی اثبات میکنند و لفظ (تاویل) در جمله شریفه
(هل ينظرون تاويله) بمعنی انتظاري ثواب و عقاب در قیامت و در بیان
تفصیل عاقبت آن است چنانکه بعقب آن میفرماید (يوم يأتي تاويله
يقول الذين نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شغل
فيشفعوا لنا او رد فنعمل غير الذي كنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل
عنهم ما كانوا يفترون) در صورتیکه خداوند متعال به ایه شریفه
(سأنفثك بتاويل ما لم تسطع عليه صبرا) و به کلمه شریفه (ذاك خير
واحسن تاويلا) تقریر و تحسین بعض از تاویلات فرموده .

(علاوه) از بیانات شمار اربع به (محکم) لازم میاید هر ایتی که حضرة
رسالت صلی الله علیه و سلم بیان فرموده باشد محکم نباشد زیرا گفته اید
انچه محکم است محتاج بتاویل نیست و در صورتی که محکم نبود باید داخل
متشابه شود و انگهی بیان متشابه را هم به طلب فتنه نام برد اید
نیست ای جان پدر حکم علیل * غیر از بیماری و سقم دلیل

گفته اند عطف (راسخون) بر مستثني یعنی خدا باطل است زیرا مستلزم
تناقض خواهد بود (میگویم) به این زودی عرض کردم که سلف
صالحین یعنی کل اصحاب و تابعین و اتباع تابعین رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین وقف بر لفظ جلالة فرموده اند و در آیات متشابهه تابع تاویل
نبوده اند و حالا عرض می کنم علمای خلف رحیم الله تعالی آیات متشابهه
که راجع بصفات هستند مانند ید و عین وجه استواء و امثال آنها

تأویل کرده اند و وجوه لطیفه بری از نقص و عیب و مجور از اشتباه و ریب نسبت بمقام عظمت عالم الغیب اظهار فرموده اند و بر صحت تأویل چندین دلیل آورده اند یکی اینکه خداوند متعال آیات را برای اظهار حق و ارشاد خلق نازل فرموده و هر یکی از آیات منزله پر از چندین فوائد و حکم مفصله است درین صورت زحمت کشیدن برای فهم مجملات و متشابهات قرآن بطریق مشروع غیر ممنوع بلکه از جمله ضرورات است دلیلی دیگر اینکه خداوند متعال آیات را دو قسم کرده محکم و متشابه و در فهم محکم اهل علم همه اشتراک دارند پس اگر راسخون فی العلم مخصوصاً در آیات متشابهه ایقانی و عرفانی نداشته باشند در بین علمای راسخین و غیر راسخین فرقی نمی باشد در صورتیکه علم غیب که مخصوص خداوند است بصورت خصوصیه لطفاً بعضی از دوستان خود بر بعضی مبذبات مطلع میفرماید چنانکه فرموده (لا یظهر علی غیبه احداً الا من ارادنی من رسول) اگر میفرمایند آیه شریفه (واما الذین فی قلوبهم زیغ) مانعی تأویل است می گویم ابدان لفظ جلیل مانعی تأویل نیست زیرا مدلول آن این نیست که هر کس تابع آیات متشابهه شود طأاب فتنه و تأویل است بلکه مدلولش اینست کسانی که در دل ایشان زیغ و میل از حق بسوی باطل است تابع متشابهات می شوند بخيال و ارزوي طول دادن به سخنان پریشان در میان مؤمنان و گمراه کردن و فتنه نشر کردن در بین ایشان و الله الحمد علمای خلف که نعم البذل طبقه سلف بوده اند همه ارباب حقیقت و انصاف نه زیغ و اعتساف و بموجب حدیث صحیح علمای دین ستاره زمین

زیغ و بدعت قصد ایشان در تبعیت آیات متشابهه محض تقنین و پریشانی
کردن مؤمنین است درینصورت این دو فرقه از یک مفارقتند زیرا اعماند
صفات دلیل اعماند موصوفات است پس عطف (راسخون) بر لفظ جلالة
ووقفه بر لفظ علم چنانکه خلف فرموده اند صحیح اگرچه طریق اقوم و اسلم
در قطع راسخون ووقفه بر لفظ (الله) است گفته اید اگر مقصود از اجتهاد
بذل وسع در جرح و تعدیل معانی و تبدیل کلمات الله یا شرکت در شریعت
که انهم کفر و ممنوع است (میگویم) آقا خداوند بمحض لطف و کرم شامل
خود دیانت حضرت محمد المصطفی (ص) بچند وجه بردیانات سائر انبیاء را
تشریف داده اول اینکه شریعتش برای عام عالم و شامل است نه برای زمزمه
مخصوصه چنانکه خداوند میفرماید وما ارسلناک إلا کافه للناس — وما
ارسلناک إلا رحمة للعالمین هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق
لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون — و در صحاح مرویست حضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده بعثت الی کافه الثقلین — دویم اینکه شریعتش
چنانکه عام و شامل عالمین است بر دوام و پایدار هم خواهد بود و به
شریعت دیگر منسوخ نخواهد شد چنانکه خداوند متعال فرموده
ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولیکن رسول الله و خاتم النبیین
وکان الله بکل شیء علما — سوم معجزه باهره آنحضرت چنانکه در
عصر خود بوده بعد از وفات او هم باقی مانند قرآن شریف که همچون
بوده می ماند و از دست تعدی محفوظ چنانکه خداوند فرموده انا
نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون — چارم اینکه امت اجابه بر ضلال گرد
نشده و نخواهند شد چنانکه حضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده (لا تجتمع امتی علی ضلالة پس آقایی فیلسوف با برکان

این پیغمبر اشرف و اکرم و با این شریعت و دین شامل و اعم و با این
 اعجاز باقی و اتم و با این امت با عصمت و احکم تبدیل کلمات الله یا اشتراك
 در تشریع با خدا چگونه معقول است علی الخصوص که ابتدای همین
 تبدیل و اشتراك در عصر اولین اسلامیان باشد که شدت اعتصام و تمسك
 ایشان بدین از تمسك دنیا پرستان این دوره دنیا بدرجات بالاتر بوده
 و بطور نسبت تحریف به امامان داده اند که اختیار امی باشند خداوند
 بر نیکی و عدالت کاری ایشان شهادت فرموده — صحیفه ۱۳ گفته اید
 در تفاسیر مذکور است مقصود از تحریف تبدیل الفاظ نیست بلکه
 تغییر و تاویل معنی (میگویم) با این حال که قدح و طعن از ائمه مجتهدین
 می دهند که اختیار علمای سلف و مقتدای مفسرین بودند پس چه
 مفسری موثوق به می ماند تا نقل از او بکنید (و بعد ذاک) این نسبت
 که به مفسرین و تفاسیر داده اند غیر صحیح — بین تفسیر امام رازی
 که خودتان اورا طرف و توفق گرفته اند در تفسیر آیه (یسمعون کلام الله
 ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه) میفرماید تحریف یا در لفظ است یا در معنی
 و حمل تحریف بر تغییر لفظ اولی تر از حمل تحریف بر تغییر معنی است
 زیرا ما دام کلمات الله باقی و تغییر در تاویل باشد آنوقت مغیر معنی می
 بودند نه مغیر کلمات و خداوند متعال نسبت تحریف کلمات به ایشان
 داده نه تحریف معنی و خداوند (یحرفون الکلام عن مواضعه)
 فرموده — گفته اید الفاظ و کلمات تورات و انجیل در نزد یهود و مسیحیان
 بطور توار در اقطار عالم محفوظ تا اینکه گفته اند بهیچ وجه تصور
 امکان تحریف در آنها نیست — (میگویم) (سبحان الله) چنانکه بر
 توار یخ و طبقات الهامی اسلام بی اطلاعند بر طبقات امم سالقه هم بی خبر

آقای ادله و وثوق بها ثابت شده که پس از تخریب بیت المقدس و حبس
بنی اسرائیل در بابل غیر از حضرت عزیر علی نبینا و علیه السلام هیچکس
نمانده بود که حافظ تورات باشد در صورتی که در آن واقعه ابتدا کتاب
و اسفار نزد بنی اسرائیل نمانده بود پس تورات در تورات کجاست و هم
انجیل که کتاب الهی و بر حضرت عیسی نازل شد بعد از رفع او انجیل
سماوی را ترك و اشخاص اربعه مشهوره متی مارقس لوقا یوحنا
عوض آن چار انجیل را تألیف و با اینسکه انجیل سماوی که تمام احکام
و تقدیس ملك علام بوده به کلمات خرافات تبدیل کردند که اگر
مطلب دور نمی افتادیم بعضی از عبارات محرفه و متخالفه آنها برای
ویشما حالی میگردم زعم تواتر و محفوظیت به الفاظ کتب عهد سابقه غلط
است (علاوه) اگر اعتبار بآنه تفسیر میفرمایند چنانکه خودتان فرموده
اند در تفاسیر مذکور است از حضرت ابن عباس صلی الله علیه و سلم مرویست
که هفتاد اشخاص مختارین بعد از اینسکه در گوه طور کلام باری تعالی
را بصورت خرق العاده سماع کردند و حالی شدند بمحض عناد و بد بختی
تبدیل آن دادند و عبارتی محرفه را در جایی آن نهادند باین مضمون
خداوند میفرماید اگر طاقت داشتند احکامی که برای شما قرار داده ام
بجا بیاورید و اگر طاقت نداشتند ترك او کنید و كذلك صفات نعمت
حضرت رسالت را تحریف و تبدیل کردند آن شخص منعموت که در
تورات موعود به است بعد از هشتصد سال دیگر ظاهر خواهد شد
و حضرت فاروق با ایشان معاهده فرمود اگر بعد از آن مده آن شخص
ظاهر نشد باید یهود دین اسلام قبول و یا از امان خارج شوند و حال اینک

پنصد سال بالاتر وعده ایشان میگردد و ابتدا آثار و نشانی از شخص
و عود نیست غرض اینست شما ادعای تواتر و محفوظیت کلمات اسفار
عهد اسرانیلیه کرده اید و حال اینکه اگر به تفاسیر اسلام اعتبار و یا بر
تواتر یخ صحیحه اگه دار باشید من دانید که قسمی بزرگ از آنها مبدل و محرف
است گفته اید پس مقصود از تحریف استعمال الفاظ است در معانی بعیده
و تنقید مطلق و تخصیص عام و عدول از منطوق بسوی مفهوم و از حقیقت
بجانب مجاز و امثال اینگونه عملیات که علم اصول را مجتهدین فقط برای
همین وضع کرده اند میگویم چون از منت خداوند رحمت او بر اسلامیان الفاظ
قرآن مورد تحریف لفظ نخواهد شد و باید معاند هم مجالی برای جلوه عیب
خود پیدا کنند و به دعوی تحریف معنی و الفاظ و استدلال به تنقید مطلق
و تخصیص عام و غیره کرده و لکن در حقیقت این گونه عملیات برای شما
دلیل بر تغییر و تحریف معنی نخواهد بود زیرا عملیات مذکوره خصوصیتی
بامامان مجتهدین ندارد و هر کس با معرفت ملاحظه هر لغتی از لغات اهل
کرم زمین بنماید معلوم می شود پر از این عملیات است بلکه صحت
و راستی معنی مبنی بر آنهاست راجع به تخصیص عام خداوند فرموده
(الله خالق کل شیء) اگر در آن عموم تخصیص نباشد لازم می آید
خداوند خالق خودش باشد (تعالی الله و خداوند در شان زنهای مطلقه
فرموده (و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء) و در شان زنان حامله
(و اولات الاحمال اجلهن ان یرضعن حملهن) — پس اگر عموم مطلقات
مخصوص به غیر حامله نباشد لازم می آید در انقضای عده مطلقه حامله
اعتبار بوضع حمل نباشد « هذا خلف » « تنقید مطلق خداوند در

آداب وضو فرموده (فاعسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق) و در آداب تیمم میفرماید (فامسحوا بوجوهکم وایدیکم) لفظ ایدی که در این جا مطلق است بواسطه اینکه تیمم فی الجمله بدل وضو است واضح می شود اینهم مقید به (الی المرافق است) (اعتبار مفهوم موافق) خداوند در خصوص احترام کردن پدر و مادر میفرماید « ولا تقل لهما اف » معلوم است در صورتی خداوند منع اف کردن در مقابل والدین کرده باشد دشنام و زدن و هتک کردن ایشان هم تحریم خواهد فرمود « مفهوم مخالف » خداوند در باب صیام فرموده « کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من النجر » در این جا معلوم میشود خوردن و آشامیدن تا طلوع فجر جائز است بعد از آن ممنوع « عدول از حقیقت بنجانب مجاز » خداوند در بیان زلزله و دهمشت روز محشر میفرماید « يوم تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها » یعنی زلزله و هیبت روز محشر بطوری است که زن مرضعه از شیر خوری خود غافل و هر زنی حامله حمل خود را می افکند و واضح است در آن روز زن مرضعه و حامله نیست پس آیه شریفه کنایه از ظهور جلال و آثار اسم منتقم است بنوعی اگر فرضا در آن وقت زنی مرضعه باشد از رضیع خود غافل و اگر حامله باشد حمل را می اندازد که این تقریر فی الجمله تصویری دهمشت آن روز است و الا بعرا تب از آن قدر هم زیاد تراست و امثال اینها که بیان کردیم در عبارات تمام اهل کائنات بسیار و همه در مورد خود باعتبار و خداوند متعال بر ترتیب که مفهوم باشد و حی را نازل میفرماید دگر حضرات مجتهدین جرح و تعدیل در

قرآن و حدیث نگرده اند و فقط به واسطه علم به عموم و خصوص و مطلق و مقیدی زبانی عربی که مقتضای طبیعت و فطرت خودشان بوده زیر اهر کس احکام زبان خود می داند اظهار معنی و مراد از الفاظ قرآن و حدیث کرده اند

بعد از عصر حضرت ابو حنیفه رضی الله عنه امام محمد بن حنفیه عزیزش شروع به تدوین اصول فقه فرمود و هکذا ائمه کبار رضی الله عنهم هم شروع فرمودند به چند غایه اول اینکه تا حقایق و علومی که دانستن آنها مقتضای سلیقه و فطرت سلف بود محفوظ بماند مبادا بمروار ایام و اختلاط اعراب و اعجام و القاء فتن ارباب اوهام منسی و ضایع شوند دوم توسیع راه فهم برای سائر علماء دین که عرب نبوده اند شاید بواسطه دانستن اصول استعمال احادیث و آیات و استدلال کردن بآنها سهل گردد سوم طریق اخذ و استنباط احکام که مجتهدها فرموده اند واضح شود مبادا هر جاهلی ظن جهل و قصور بامامان برد پس غایه ایشان ابقاء رسوم دین بوده جزاهم الله خیراً .

ولا عیب فیهم غیر ان لسانهم بیان لاصحاب الهدی والدلائل
واقلامهم فوق الصحائف اسیاف وقد شهرت فوق الهوی والذائل
آقا از قول شما عجیب تر از نادانی با از باب بدعت اختلاط کرده شنیدم می
گفت علماء از خود اختراع وجوه قرائات عربیه کرده اند که فلان کلمه
در فلان ترکیب مرفوع و در فلان جا منصوب و در فلان عبارت مجرور
و الا اینها اصل ندارند گفتم عجیباً فارسیها که امروز تحریر فارسی می
کنند آیا خودشان کلمات اختراع میکنند یا اینکه به شخص و تفتیش لغات فارس

قدیسه را پیدا خواهند کرد پس از گفتارش خوشم آمد که اهل معرفت بهای
می شوند از باب عناد بعضی اخلال و افساد باطن از دین میدهند
عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

خمیر مایه استاد شیشه گر منک است

گفته اید چنانکه ابوحنیفه (لامستم) را بمعنی جامع تحریف کرده
جرا بجهت این که میگوید لامستم در لغت بمعنی ماسستم و ماسستم هم بمعنی
اصبتم نیز آمده و اصبتم نیز ممکن است که مجازا بمعنی جامع مستعمل
شود مانند تحریف « حاجی » تا آخر عبارات لا طائل « عرض
میکم » اولاً بیان معنی با این که بطریق مجاز باشد تحریف نیست زیرا
تحریف با تحریف لفظ است باین طور که اصل لفظ در میان برده شود
و با تحریف معنی است انهم عبارات از تقریر معنایی که دلیلی منقول یا
معقول بر آن نباشد و بیان معنی بطریق اراده معنی مجازی مخصوص که
دلیل بر آن باشد بمراحل از تحریف دور است پس لفظ تحریف نام بردن
درین جا غلط است (ثانیاً) این معنی فقط معنای امام ابوحنیفه نیست
زیرا مفسرین در تفسیر فرموده اند اول این که (لامستم) مأخوذ از لمس
بمعنی (النقاء بشرین) و مراد بهم رسید پوست مرد و زن است خواه
این ملاقات به جماع باشد یا نه و اشتدلال کرده اند که لمس در ملاقات
بشرین حقیقت و در جماع مجاز و حمل بر حقیقت اولی باز حکم جنابت در
آیه ولا جنبوا الا طبری سبیل گذشته پس حمل لمس درین آیه بر جماع
تجسس است و این قول قول ابن عمر و ابن مسعود از اصحاب و شعبی
و نخعی از تابعین و قول شافعی که از تابعین است رضی الله عنهم

عنه اجمعين قول دوم اينكه (لاسم) يعنى جامع است و اين قول
 علي و ابن عباس از اصحاب و حسن بصري و مجاهد و قتاده و ابو حنيفه
 از تابعين است رضي الله عليهم اجمعين و دليل اين قول اينست كه لاسم
 مأخوذ از لمس و لمس مس به يك معنى آمده اند و مس در قرآن شريف به
 معنى جماع آمده چون آيه (و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فالاكم
 عليهن من عده) و آيه (فتحرير رقبة من قبل ان يماس) حنى مرويت
 از ابن عباس رضي الله عنهما كه فرموده (ان الله حي كريم يعف ويكفى)
 يعنى بي شك خداوند حي است و باكرامت كه در خطاب عباد خود عباد
 را به عفت و ادب بيان مي فرمايد و در جاهاي كه محل شرم و انفعال باشد به
 كنايه مطلب را افاده مي نمايد دليل دوم اينست حدث دو نوعند حدث
 اكبر يعنى جنابت و مادام حدث اصغر را در آيه (او جاء احد منكم من
 الغائط) ذكر كرده اگر مراد از جمله (و لاسم) هم حدث اصغر باشد
 در اينصورت تكرار خواهد شد پس لازم است (و لاسم) محمول بر
 حدث اكبر باشد و راجع به حدث اصغر در آيه سابقه تكرار لازم نمي آيد
 زيرا در آن آيه بيان حكم اصلي شده كه اغتسال است و رد اين جا بيان حكم
 بدلي مي فرمايد كه تيمم است — پس واضح شد كه (لاسم) نه در جماع
 و نه در التقاء بشرتين نص نيست و طرفين هر کدام بواسطه دليلي معقول
 (لاسم) را يك معنى محمول كرده اند بگذار در معاني التقاء بشرتين
 راجح باشد چه شد دگر استعمال تحريف درين مقام غلط و از آن غلط تر
 نسبت تحريف بامام ابو حنيفه كه در اجتهاد و تفسير لفظ (لاسم) خلف
 چندين از اصحاب و تابعين بوده (علاوه) ابو حنيفه كودك نبوده كه هم

چون تصحیف لفظ حاجی به سک تصحیف در آیات کند آقا بکلمات خرافات
 کودکانه زبان گشودن با امامان حیف است که انسان با وجود آن نباید به
 حرکات ترهات و تباه تاریخ خود را سیاه کند - صحیفه ۱۵ گفته اید
 بعلاوه اگر مقصود از لمس جماع باشد میبایستی خداوند بفرماید (اولا منتم
 ازواجکم) زیرا انشاء عام است از ازواج و غیر ازواج و جماع با غیر ازواج
 یعنی اجانب یا محارم بتجدید وضوء جبران نمی شود بلکه باید حد یا رجم
 جاری شود تا آخر - عرض می کنم حکمت آقایی فیلسوف در این مقاله
 واضح شد «السلام صفة المتکلم» آقا بنا بر آن که بعضی از امامان
 «لامستم» بمعنی جامعتم تفسیر کرده اند دلیل اینکه نسائکم فرموده
 نه ازواجکم اینست که نساء شامل منکوحات و مملوکات می آید و ازواج
 منکوحات است و بس و اضافه بضمیر مخاطب در نسائکم دلیل است
 بر اینکه مراد از نسائکم حلیله های مخاطبین است که اختصاص به
 ایشان دارند نه اجانب و محارم که منکوحات یا مملوکات دیگران هستند
 یا هنوز اختصاص بکس پیدا نکرده اند و بمقام تصرف شرعی رفته اند
 و در هر حال مقصود از آیه شریفه بیان حکم حدث اکبر است که چطور
 رفع و حکم طهر مترتب شود نه بیان عقوبت تا بگویند جماع با اجانب به
 تجدید وضوء جبران نمی شود «فاین هذا من ذلك» (ترسم نرسی بکعبه
 ای اعرابی) (کینره که نومیروی بترکستان است) گفته اید و انگهی
 عطف لامستم بر «جاء احد منکم من الغائط» دلیلی واضح است
 بر اینکه مقصود از لمس در آیه تلاقی بدن زن و مرد است که
 مانند خروج غائط مستلزم تجدید وضوء است نه جماع که موجب غسل

و مستلزم افتراق معطوفین در حکم که مانع از صحت عطف است میگویم
مقصود از آیه شریفه رفع حدث به استعمال خاك است یعنی تیمم و تیمم
چه در جای وضوء و چه در جای غسل جنابت باشد یکسان دیگر افتراق
معطوفین در حکم کجا است

صحیفه ۱۴ گفته اند یا اینکه اطلاق نص (وان تجمعوا بین الاختین)
مقید بوطی کرده است تا آخر (میگویم) آقا باید بدانید جمله شریفه
وان تجمعوا بین الاختین صنفی است از اصناف اربعه عشر که در آیه
(حرمت علیکم امهاتکم) خداوند منع نکاح ایشان فرموده از قبیل
مادر و دختر و خواهر و عمه و غیره پس ظاهر تفسیر «وان تجمعوا بین
الاختین» و حرم علیکم الجمع بین الاختین فی النکاح خواهد بود لکن
در جمع اختین به ملك نه به نکاح باین طور کسی دو خواهر که جاریه
باشند خرید کند یا خود یکی را نکاح و يك خرید کند در بین اصحاب
کرام مذاکره واقع حضرت عمر و علی و ابن مسعود و زید بن ثابت و عبد الله
ابن عمر میفرمایند موافق ظاهر «وان تجمعوا بین الاختین» باید جائز
نباشد زیرا ان جمله مطلق و مقید به نکاح یا بملك نشده و سایر اصحاب
میفرمایند جمع بین الاختین در ملك یا یکی به نکاح و آن دیگری بملك
جائز است آمانه در مباشره یعنی مرد که صاحب دو خواهر جاریه باشد
هر کدام از ایشان را مباشره کرد حرام است آن دگر را مباشره کند
تا خواهر اول از ملك یا نکاحش خارج میشود و استدلال فرموده اند
باینکه آیه «وان تجمعوا بین الاختین» فقره ایست از چارده فقره
محرمات نکاح و دخلی بملك و خریدن ندارد بدلیل اینکه در باقی فقرات

که محرمات نکاح می باشند خریدن جائز و فقط مباشره حرام است پس
جمع بین الاختین در ملک یا یکی بملک و دیگر به نکاح جائز است
و مذهب امام ابو حنیفه و امام شافعی هم بر این است درین صورت تقید
« وان تجمعوا بین الاختین » از مختصات امام ابو حنیفه نیست بلکه
اجتهاد امام ابو حنیفه و اجتهاد امام شافعی و سایر ائمه موافق اجتهاد
بقیه اصحاب گرام واقع بوده

گفته اید در صورتیکه اگر حدیثی درین باب هم باشد چون مخالف
بائن است بحکم فرمایش خود المحضرت که میفرماید « إذا روی
عنی حدیث فاعرضوه علی الکتاب فان وافقه فاقبلوه وإلا ذروه » باید
آن را ترک کرد و قرآن را قبول نمود زیرا حدیث وقتی مقبول و متبع
است که موافق با نص یا مبین بجمل باشد

« میگویم » اولاً حدیثی در موضوع جمع بین الاختین که مخالف
آیت باشد کجا است تا بمقتضای « إذا روی عنی حدیث » رد شود
ثانیاً آیت شریفه (وان تجمعوا بین الاختین) نص نیست و نام بردن آن
به نص درین مقام معنی نداد زیرا اگر مقصود از نص اینست که از
جمله الفاظ قرآن است واقعا تمام کلمات قرآن شریف بهمین معنی نص
ولکن مانعی در تأویل نص این چنین نیست و چون هر چه از آنها که
محتاج به بیان باشند حضرت صلی الله علیه وسلم بیان فرموده و ابداد دلیل
بر منع حضرت صلی الله علیه وسلم از آن بیان نیست خداوند خودش
فرموده (انا انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم) و اگر مقصود
از نص آنست که بر مدلول و مضمون خود دلالت قطعیه داشته باشد

و محال احتمال در آن نباشد حقیقه نص باین معنی محتاج بیان نیست اما آیه
 (وان تجمعوا بین الاختین) بهمین معنی نص نیست زیرا جمع بین الاختین
 احتمال جمع در نکاح فقط و جمع در ملک فقط و جمع در ملک و نکاح بهم دارد
 و لفظیکه اینطور احتمالات داشته باشد نص نخواهد بود (علاوه) باید علم
 شما از امثال حضرت علی و ابن عباس و سایر اصحاب کرام بالا تر باشد زیرا ایشان
 با وصف اینکه از عرب عرباً و افضل ادباء و مطلع بر معانی لغت بوده اند آیه
 (وان تجمعوا بین الاختین) را نص نخواهنده اند و انگهی برخلاف ایشان
 شما آن را به نص نام برده اید ثالثاً چون خداوند منان حضرت رسول را
 مبین قرآن کرده باید هر طور انحضرت تفسیر آیات نماید مطیع و تابع باشیم
 « ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا » و اینکه آن حضرت
 فرموده هر حدیثی از من روایت شد اگر موافق کتاب بود قبول
 و الا رد کنید بدان آن کلمه است که در مقام شدت اعتصام و تمسک به
 کتاب الله فرموده که هرگز مخالفه نصوص آن نمی فرماید زیرا مادام
 نص آنست که دلالت قطعیه داشته باشد مورد هیچ تعلیل و تأویل
 نخواهد بود اما نص که بمعنی لفظی از قرآن باشد هر گاه محتاج به بیان
 شد حضرت صلی الله علیه و سلم بیانش خواهد فرمود دیگر مقصود از
 حدیث آن نیست که فعلاً حضرت صلی الله علیه و سلم مخالفت نص می
 فرماید و ما حدیثی مخالف را رد مینماییم « معاذ الله ثم معاذ الله » باز در
 ضمن اعتصام به کتاب الله به علامتی برای مبتدعین و ملحدین اشاره
 فرموده که اوها بنام من حدیث دروغ و خرافات را اختراع می
 کنند تا موجب نفرت مرمان از دین باشد پس ملاحظه کنید اگر

حدیثی مخالف و نامناسب به آیت روایت کردند بدانند که حدیثی
من نیست زیرا همه احادیثی حضرت صلی الله علیه وسلم موافق نقل
مستقیم و عقل سلیم هستند

گفته اید ازین قبیل تحریفات و تأویلات باطله که مذهب ابو حنیفه
مراسر مملو از آنها است ... تا اینکه میگوئید در واقع می توان علم
اصول را علم تحریف نامید و مجتهدین را محرفین قرآن خطاب کرد

می گویم - لازم است برادران دینی و شما هم بدانند که علوم دینی
علی الاجمال دو نوعی است نوعی از آن مقصود بالذات مانند علم کلام که
علمی است شخص میتواند با آن علم عقاید اسلامی را به ادله قاطعه
و براهین ساطعه اثبات و رفع شبهه های اهل زیغ بنماید نوعی دیگر مقصود
للفیر از جمله (علم نحو) که خادم قرآن و حدیث شریف است و بواسطه
آن اعراب را صحیح توان خواند و مانند علم بلاغه که بواسطه آن علم
باعجاز قرآن برای انسان پیدا خواهد شد و مانند علم اصول که مسائلی
است بحث از ادله خمس احکام شرعی می کشد یعنی کتاب سنت اجماع
قیاس استدلال که مجتهدین ادله بهمین اخذ احکام کرده اند و شروط
و اسباب و موانع استدلال را در هر باب ادا فرموده اند « راجع به
کتاب » در چندین جا در قرآن شریف امر فرموده و باید بدانیم
مقتضای امر چیست و جوب است یا ندب و دلیل بر خصوصیت هر کدام
چیست و در چندین جا می مستعمل شده ایام مقتضای آن حرمت یا کراهت
و علامت فارقه چیست و اگر نص با نص مخالف و راه موافقه در بین آنها
نبود باید یکی از آنها نامسخ آن دیگر باشد و لازم است بدانیم ناسخ کدام

منسوح کدام است و هكذا (راجع به سنت) واضح است احادیث
حضرت صلی الله علیه وسلم بطرق متعدده نقل شده پس باید دانسته شود
حدیثی که یک نفر یا دو یا سه یا چار نفر روایت کرده اند یا حدیثی که روای
آن ده نفر یا بیست یا زیاد تر باشد عمل به کدام خواهیم کرد یا خود غدد را وای
از طریق مساوی و لکن راویان از یک طرف یا کفایت و با ضبط ترند یا خود
بعض از راویان با اسناد صحیح از حضرت صلی الله علیه وسلم روایت
می کنند و بعضی از اصحاب یا تابعین یا خود بعضی از راویان در وقت
روایت حدیث واسطه یا زیاد ترك میکنند و بعضی هیچ ترك نمیکنند یا
خود در سلسله راویان از یک طرف شخصی مجهول الهویه هست و از طرف
دیگر همه معلوم الهویه هستند در این صورت به کدام از ان احادیث
عمل خواهد شد

و هكذا اجماع و قیاس و استدلال هر يك شروط و اسباب و موانع دارند
و علماء مجتهدین رضي الله عنهم بواسطه رشدی که خداوند باو ها عطا فرموده
تحقیقات نامیه و استحصال مطلوب کرده اند پس شروع به تدوین
علم اصول فقه کردند تا اینکه غایات مذکوره سابقه حاصل مخصوص
تا اینکه متأخرین هم طریق و مشرب سلف را در استنباط احکام حالی شوند
(علاوه) با این همه ادله معقوله و منقوله که مجتهدین بیان فرموده اند
بطوری که هر کس ملاحظه آنها بکند از درجات علم و فهم عالی ایشان
سرگردان می شود هنوز معاند طعن و قدح از ایشان می دهد اگر طریق
استنباط و استدلال ایشان در علمی مدون و مبین نمی شد به تهمت
اینکه علماء سلف بی دلیل بوده اند عالم ضائع و زائع می شدند پس

در اینجا که علم اصول به علم تحریف نام برده اگر مقصودت از علم اصول فقط احوال منطوق و مفهوم و عموم و خصوص و مطلق و مقید و غیره است بدانکه اینها در لغات احوال طبیعی و دانستن آنها فطری و قدحی از اصول نمیدهند ازین قبیل کسی جغرافیه یا طبیعی یا اقتصادی یا سیاسی صحیح راجع بمملکت بنویسد که ابداً محل عیب و تکذیبی نخواهد شد و اگر مقصودت از اصول بیان ادله احکام که کتاب و سنت و اجماع و قیاس و استدلال می باشند همین علم اصول علم وصول بحقیقت است زیرا هیچکس بی دلیل بمطالب نظری نخواهد رسید پس ضبط دلیل کار جلیل است و اگر مقصود همین است چون بواسطه علم اصول فقه که جامع ادله احکام و مانع از تعرض ارباب اوهام بشریعت اسلام است مجال این نمانده که معاندین به مقاصد فاسده و اغراض کاسده خود برسند پس هر روز بنوعی و هر ساعت بلمجه این علم با قدر را ذم میکنند چنانکه عادت دشمنان است

(وضرائر الحسنة قلن لوجهها حسداً وبغضاً لها الدمیم) درین صورت هر چه بفرمایید معذورید زیرا ارباب عناد زمام عقل را بدست نفس اماره داده اند - بمناسبه اینکه آقا طعن در علم اصول داده و حال اینکه علم اصول خیلی در ابقای احکام اسلام تأثیر دارد حادثه را یاد کردم که در تاریخ ۱۳۵۰ هجری در بغداد بایک نفر مسیحی غذا گرفتیم - میگفت مسلمان هر چه میگویند بهر حال اما چطور اعجاز قرآن ازوها مسلم خواهد شد چنانکه ادعا میکنند (قرآن) یکی است از معجزه های (محمد صلی الله علیه وسلم و در حیات او مصدق نبوت و بعد از وفات او به همان

ترتیب معجز ارباب بلاغت است و کس نتوانسته و نمیتواند کلام مانند
آن تألیف نماید از لحن عبارتش حالی شدم در حیرت افتاده چطور با ما
مناظره کند و بچه طریق ظفر بجا ببرد (و انگهی) قرآن بر سر کف
اسلام حصن حصین است پس میخواست اولاً سوء ظن به قرآن
شریف باهل مجلس القاء کند بعد از آن هر چه بخیرالش آید بگوید
داعی در اینجا برای زیادی حسرت او با استمداد از فرمایش مفسرین
رحمهم الله گفتیم مبادا این وهم باطل را بواهمه خود راه دهید (علاوه)
از این هر که منصف باشد از استماع آیات قرآن شریف متأثر میشود
و میداند که دخل بشر در آن نیست و از عالم غیب بعالم شهادت نازل شده
دلیل بر اعجاز قرآن بسیار است (۱) قرآن عربی است و فصاحت
و بلاغت عرب غالباً در وصف آلاغ سواری و رم و تیر و شمشیر و سواران
یا در بیان حرب و ضرب و غارت و هیجان یا در تنای خیمه های عالیه
و صفوت هوای بادیه و حل و ارتحال در بیابان و الفت با احباب و یاران
است — و در این موضوعها کلمات بدیع استعمال میکنند (اما)
قرآن با اینکه از اینها خالی است عبارتش بمقامی رسیده که معجب و معجز
زبان آوران است (۲) کلام بشر غالباً بواسطه افراط و تفریط فوق
الحد بمقامی میرسد که در اثناي محاوره معجب باشد (اما قرآن)
با اینکه بدو آ و ختماً طریق حق و صداقت را گرفته بدرجه عالیه از
بلاغت و سیده است (۳) هر زبان آوری فصیح و بلیغ در هر
موضوعی تکلم کند فقط در چند جمله از آن بلاغت را اظهار تواند
کرد (اما قرآن) با وصف وسعتی که دارد هر مقداری از او که باندازه

(فیهت الذی کفر واللہ لا یمہدی القوم الظالمین) غرض اینست چنانکہ کفار اشرار میدانند تا تعلیمات قرآن در عالم اسلامی بنام دین اسلام باقی و بغایہ خود نمی‌رسند (ولذلک) دائماً مشغول تفسیر مسلمین از درس قرآن هستند (بناء علیہ) قسماً مسلمین درس قرآن و تاریخ اسلام و شجاعت مردان دینی را بہ خرافات (اروپائیہ) تبدیل کرده اند کذلک ارباب بغی و عناد کہ وسائل نشر آثار کفارند بدوام اشتغال دارند باینکہ ہر علم در دین اسلام بہکار و ہر کاری برای مسلمین باعتبار باشد ذم و تقرین میکنند تا اینکہ اسلامیان از آنها متنفر شوند و مستمسکاتی دین را از دست بدهند انوقت معاندین حسب المیل بگرام خود برسند پس ای آقای فیلسوف علم اصول علم تحریف نیست و اگر چشم بینا داشته باشید علم تعریف است و حضرات مجتہدین محرفین نیستند بلکہ ﴿ معرفین للحق ﴾ هستند (و اگر) عرض داعی را قبول نمی‌فرمائید (فتعالوا ندع أبناءنا وأبنائکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نمہل فنجعل لعنة اللہ علی الکاذبین)

صحیفہ ۱۷ گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در تفسیر آیات برآی شخصی است انہم حرام و ممنوع زیرا کہم معنی تحریف همین است و غیر ازین معنی دیگر نیست

میگویم امامان مجتہدین رضی اللہ عنہم برآی شخصی محض یعنی بی استمداد از ادلہ و مدارک منقولہ و معقولہ مقبولہ تفسیر آیات قرآن فرمودہ اند پس ذیل عصمت اوہا از لوث تحریف پاک است و حدیث شریف منقول حقیقہ دلالت دارد بر اینکہ انسان از تفسیر

ازین نقل که از عهود عتیقه فرموده بچندین وجه در ضلالت افتاده
 (۱) بنص آیات سوره بقره و سوره نساء که سابقا خودتان نقل
 کرده اید خداوند متعال شهادت داده بر اینکه بنی اسرائیل کتبه
 سماویه را تحریف کرده اند (یسمعون کلام الله ثم یحرفونه . یحرفون
 الکلام عن مواضعه . و اتوا فریقاً منهم لیکتوبون الحق و هم یعلمون)
 (ألا انهم هم المفسدون و لکن لا یשמعون) درین حال چطور شما
 بهمان کتب استدلال خواهید کرد (۲) خداوند عظیم به نص قرآن
 کریم اعتباری برای کتب اسرائیلیه قرار فرموده و استدلال شما
 بانها عین اعتبار است و اعتبار بچیزی که خداوند ردش کرده باشد
 ضلال است — (۳) شما در صحیفه ۷ از نسیم گفتید خداوند
 بابت جهت قرآن را عربی نازل فرموده که هر عرب بدوی و هر عربی
 دانی آنرا بفهمد و دستور دیانت خود را بداند — مع ذلک آیه
 ۸ از فصل ۵۵ اشعیا که درینجا دلیل کرده بر علیه شما جهت
 قاطعه است زیرا نقل ازو کرده که خداوند فرموده (نه افکار من
 افکار شما است و نه طریقه من طریقه شما است زیرا انجنانیکه آسمانها
 از زمین رفیع ترند همچنان راههای من از راههای شما و افکار من
 از افکار شما بالاترند) در صورتیکه این منقول نزد شما مقبول
 باشد باید غیر از خواص عباد حق یعنی انبیای کرام و علمای اعلام
 کسی دگر وحی سماوی را بفهمد مع ذلک شما ادعا کردید غایه از انزال قرآن
 بر عربی آنست هر عرب بدوی و هر عربی دانی آن را بفهمد (فهل هذا
 إلا التناقض لو کنتم تعلمون) و اگر فقط مقصودت ازین نقل تحصیل

اعتبار و وجود برای گریه و پشیمانی و ترضیه ایشان و کسب عزت از التحاق با وها است با اینکه (از محمد رمیده و بعیسی فرسیده میانی) و مغلط برده زیرا عزت ما منحصر در اتباع سید المرسلین است (والله العزة و لرسوله و لالمؤمنین)

صحیفه ۱۸ گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل و سعه در استنباط احکامی است در قرآن وارد نیست انهم اتیان بشرع جدید — میگویم اتیان بشرع تازه اینست انسان از صراط مستقیم منحرف و اتباع فهم سقیم متصف و بدون مدرک شرعی شروع بنفی و اثبات کند همچون آقا که بدون علم و عقل و بلا مدرک معقول یا منقول برای ترضیه نفس اماره بعضی را نجیل و گروهی را تضلیل میکنند در حالی که خودش در گرداب ضلال غرق است (اتیان) بشرع جدید این نیست که امامان دین دقایق کتاب و سنت را بدانند و احکام را از آن اخذ فرمایند مثلاً آیه (أحل لكم ليلة الصيام الرفث إلى نسائكم) بصراحت بیان این میفرماید که در شبهای ماه روزه مباشره حلیه برای شما جائز است — پس اگر امامان بفرمایند اشاره ازین آیه مستفاد است که دوام جنابت تا روز مانع صحت روزه نیست در اینجا غیر از فهم دقایق آیت چه شرعی تازه پیدا میشود — گفته اید مانند رجم شیخ و شیخه که در قرآن نیست — میگویم انسان باقرار خود ماخوذ است و شما در صحیفه ۲۱ از کتاب نسیم نقل از صحیح مسلم کرده و آن را طرف و ثوق گرفته پس بدان که درین عمیل بغلط افتاده زیرا شما مثال برای حکم مستنبط میآورید

در صورتیکه رجم شیخ و شیخه منصوص است و در صحیحین مرویست که حضرت صلی الله علیه وسلم امر برجم مرد محسن وزن محصنه فرموده و جلد و تعریب مخصوص به جوانان غیر متزوج و منع مباح نکرده است با نص مسلم و بخاری چه میخواهی کرد گفته اید و انگهی چه چیزی که برای دیانت لازم است و در قرآن نیست در صورتیکه میفرماید (وزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء) میگویم معلوم است مقصود از این عبارت آن است بگویم چه حکمی با تفصیل شروط و ارکان بدون تبیان حضرت صلی الله علیه وسلم در قرآن است تا اینکه بگوئی پس آیات قرآن غیر صحیح میمانند زیرا غایهات تخریب دین است نه تعمیر آن پس درینصورت میگویم مقصود از (تبیاناً لکل شیء) تبیان کلیات است نه جزئیات و الا با بیان جزئیات حاجت به بیانات حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نمی بود

صحیفه ۱۹ گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در توالید اختلاف و گم کردن حقیقت و ایجاد طرق متناقضه در دین و تفرقه مسلمین است چنانکه برأی العین مشاهده میکنم انهم حرام و منوع است میگویم هر کسی که اطلاع بر دأب و تألیفات امامان داشته باشد میداند هر چه درینجا گفته فقط از بد فکری خودت نشأت کرده (کل یعمل علی شاکلته) شما را کافی (وکل أناء یتشرح بما فیہ) به ترجمه حال شما وافی است (بعد ذلک) عرض میکنم حضرات مجتهدین حقیقی را گم نکرده اند زیرا اگر حقیقت عبارت

از احکام الله منصوصه است امامان دین در برابر آنها غیر از اطاعه کاری نکرده اند و اگر عبارت حکم غیر منصوص است درین صورت حقیقتی واضح نیست تا اوها گم کنند

و کسی قصد تفریق مسلمین میکنند که از انوار اسلامیت محروم و بشیوه (و من یرد آن یضله یجمل صدره ضیقاً حرجاً کانتها یضمد إلى السماء) موسوم باشد و آنچه شما برای العین میبینید محل اعتبار نیست زیرا حاسه علیه بخارا را به بلخ و شیرین را تلخ می یابد

﴿ باری ﴾ امامان با غایت ورع و امنیت و امانت خواهی که بوده اند چه دخلی بعالم هوا پرستهای بدبخت دارند که احکام اجتهادیه را دست آویزی منازعات و مخاصمات خود نمایند (عجیباً) دین اسلام چه گناهی کرده موجب آن باشد شما آن را ویران کنی و من السلف الی الخلف ارباب اورا طعن و دشنام دهی

راجع بآیات شریفه که بی موقع و بدون تقریب درینجا نقل کرده عرض است معلوم میشود در خالیکه شما مانع اجتهاد امامان مجتهدین هستند دری اجتهاد اشتباهیه را بر خاص و عام واز کرده اید و در عالم دیانت محض زندقه و آزادی میخواستی و بقول هیچ مفسری با اینکه امثال ابن عباس و امام علی رضی الله عنهم باشند اعتنا ندارید خلاصه مرا امر با اهل دین سلفاً و خلفاً دشمن هستید و تقافاً تنها با امامان مجتهدین حرف میزنید و الا اگر مراجعه به یکی از تفاسیر موقوف بها میکردی این طور بحال یاوه گوئی برایت نمی ماند (پس) ای آقا اگر آیات منقوله در موضوع منع اجتهاد دلالت می داشتند یکی از

مفسرین غیر مبتدعین تفسیر را بیان و منع اجتهاد را نشان میدادند
یا خود حضرت مبلغ اکرم صلی الله علیه وسلم بموجب (یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک) منع اجتهاد را تبلیغ میفرمود و نمیفرمود
(إذا اجتهد الحاكم فاصاب فله اجران وان اخطأ فله اجر واحد)
درین صورت لازم است بدانید آیات شریفه با مطلبی شما ربط
ندارند و امثال آنها در قرآن کریم در مواضع عدیده مذکور
و مقصد از آنها ای مسلمین با یکدیگر متحد و متفق القول و همه در زیر
علم (إمام المؤمنون اخوة) جمع شوید و بملاحظه اختلاف عنصر
تعصب و تفرق بمیان نیاورید چنانکه حضرت نحر البشر صلی الله علیه
وسلم برای تثبیت این تفسیر در برابر سلمان فارسی به (سلمان منا
آل البيت) و در مقابل صهیب یعنی به (نعم العبد صهیب لو لم یخف
الله لم یعصه) نطق میفرمود و بسلال حبشی را به امین دعوت حق
تعیین می نمود

آی مسلمین در اصول دین مختلف نشوید و در خصوص ذات
وصفات خداوند متعال افکار و عقاید فاسده مخالف به کمال اظهار
نمائید و رعایت شأن و مقام سید انام بکنید و در او امر و نواهی مطیع
باشید و بعد از وفات او غلو و افراط و تفریط در شأن او نکنید
آی مسلمین نسبت به کتاب الله عالم و حافظ باشید و در برابر حق
و حقیقت منصف باشید و بقوه ایمان عقبی را بر دنیا اختیار کنید
و حدود دین را بمداهنه و ریاء ضایع نکنید و هر گاه فساد را دیدند
بدست یا زبان یا دل از آن دفع کنید نه اینکه تفسیرشان بر زعم شما

این است ای عباد من همه جاهل و بی تأمل باشید (و هر طور)
 پیش آمد عمل بکتاب الله بکنید (اگر) ظاهر آیتی با آیتی دیگر مخالف
 بود ملاحظه توفیق و تطبیق نکنید (و اگر) کتاب الله با ظاهر
 احادیث شریفه مخالفه داشت بر وجه مخالفه بهر دو عمل کنید (و اگر)
 حدیث شریف در بین خودشان ظاهر آ اختلاف داشتند تأویل نکنید
 (و اگر) نصوص کتاب الله علی الظاهر مخالف عقل و حس بودند
 چون نص (الله خالق کل شیء) که به ظاهر شامل ذات و صفات
 خداوند میآید و نص (تدمر کل شیء بأمر ربها) که محسوس
 است تدمر و ویران کردن در بعضی چیز نبوده قطعا عقل و حس را
 اعتبار ندهید (نمیدانم) شما چه بد بختی را پیش گرفته اید (اگر)
 از اهل علم و عرفانی آن طور تلبیسات و خرافه خواهی شأن عارفان
 نیست (و اگر) از طبقه عامه الناس هستی و فقط جزئی امتیازی
 دارید و از معانی عبارات واضحه حالی خواهی شد چنانکه تحریرات
 شهادت میدهد حق آنست در خانه خود خاموش بنشین که حکم
 و اصلاح دفتر اسلامی بقلم یک نفر عامی ممکن نخواهد بود
 جناب آیت الله اگر خیال داری بعالم اسلام منتسب باشی بدانکه
 شیوه مردم مسلم کثافت و خرافات و عناد و افساد و وجود و وجود
 و نادانی و ناتوانی نیست بلکه باید لطیف و با معرفت و منصف و طالب
 حقیقت و دانا و توانا باشد با شمشیر و جراب در محراب و با ستایش
 خدای اکبر بر بالای منبر و برای اینای اسلام نافع و از کید و دسیسه
 مفسدین مانع باشد

با عزت نفس و علو همت در تحصیل ترقی اشتغال و اوضاع ماضی
 و حال را اسباب عبرت در استقبال کند (خلاصه) بعملیات مردانه
 جوهر حقیقت خود را آماده ولایت هر انجال و مقام نماید ﴿ قل إنما
 أدعوا إلى الله على بصيرة أنا ومن اتبعني ﴾ از نتیجه این مشق
 و تعلیمات بود آحاد اصحاب کرام هنگام حرب میگفتند ﴿ غایتنا الظفر
 باحمدی الحسینین ﴾ یا در راه خدا شهید یا در دنیا آزاد و سعید
 باشیم همین فهم و استعداد و علو همت است حضرت شافعی را سوق
 کرده باینکه میفرماید اگر عقل با تمکین و بصیرت حق بین باشد
 برای سعادت معاش و معاد سوره (عصر) کافی است زیرا تمام
 سعادت از طینت پاک و نیت خالصه و ایمان ثابت و رفتار و گفتار
 بمنفعت و توصیه به حق و حقیقت و صبر بر آلام و زحمت حاصل خواهد
 شد (و آنها) همه در سوره مذکوره مندرج پس مضمون ﴿ الیوم
 أکملت لکم دینکم ﴾ و مکنون (تبیاناً لکل شیء) بر انموال
 حقیقت سوره عصر است و درینجا فضل اعلم بر عالم و فضل عالم بر
 اعلمی نمایان میشود و درجات فهم اشخاص معلوم خواهد بود ﴿ و تلک
 حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء ان ربک
 حکیم علیم ﴾

صحیفه ۲۰ گفته اید و در سوره نساء میفرماید ﴿ ولوکان
 من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً ﴾ میگویم چون شما این
 آیه را دلیل صریح بر رد اجتهاد کرده اید مناسب است برادران را
 حالی نمایم این آیه شریفه برای دعوای شما استلزام ندارد

(پس) عرض است ان آیه در شأن منافقین نازل و آیات سابقه مربوط است خداوند در بیان مقام سید انام صلی الله علیه وسلم فرموده ﴿ من یطع الرسول فقد اطاع الله ﴾ هر کس بدوام اطاعت امر و نهی رسول عربی قریشی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم میکند انکس اطاعه خداوند متعال کرده زیرا انحضرت مبلغ و در حقیقت امر و ناهی خداوند است (و من تولی) و هر کس از اطاعت حضرت رسول عصیان کند و پشت برگرداند از انخصوص زحمت بدل خود مده ﴿ فما أرسلناک علیهم حفیظا ﴾ که ما شمارا برایشان به محاسب قهرستاده ایم حساب و جزای ایشان عائد بما است

بعد از ان در بیان حال منافقین میفرماید ﴿ ویقولون طاعة ﴾ منافقها بشما عرض میکنند کار ما فقط اطاعه است ﴿ و اذا برزوا من عندک ﴾ و هر گاه از حضور خارج میشوند ﴿ بیت طائفة منهم غیر الذی تقول ﴾ جماعتی از اوها که خیلی در تفاق استحکام دارند غیر از انها که در محضر مبارکت بعرض میروسانیدند در خیال خود تسویه میکردند و این قدر بی فهمند گمان میکردند بتدبیرهای باطله ضرر از عالم رسالت میدهند و در دنیا به استراحت و در عقبی به سادت میباندند نمیدانند ﴿ والله یکتب ما یتیتون ﴾ خداوند در دفتر کردار ایشان انها را ثبت و وسیله عذاب دنیا و قیامتش خواهد کرد پس حال منافقها محل تعجب است که همچون از نور ایمان دورند از عقل و عرفان مهجورند ﴿ افلا یتدبرون القرآن ﴾ آیا بعد از انکه قرآن را میشوند چرا تلخی تأمل نمیکند و ملاحظه نمایند

که بلاغت و صدق و حقیقت کلامی قرآن دلیل آشکار است بر اینکه
 کلام خداوند است و بر رسول او نازل شده (و لو کان من عند
 غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا) زیرا اگر در صورتی قرآن
 شریف از طرف غیر خداوند میبود اختلاف بسیار در آن می یافتند
 یا اینکه همه الفاظش فصیح و بلیغ نمی بود بلکه بعضی از آن نافصیح و نا
 بلیغ میبود زیرا کتابی با آن بسیاری عاده ممتنع و محال است همه با هم
 فصیح و بلیغ و متکلم بشر باشد یا خود اختلافش آن است که
 بعضی از او صحیح و مطابق و بعضی ناصحیح و ناموافق واقع میامد
 که متکلم در صورتی بشر باشد ناقص است و خالی از سهو و جهل
 و نسیان نخواهد بود یا اینکه بعضی احوال منافقین را اظهار میکرد
 و بعضی احوال اوها را به خلاف حقیقت بیان مینمود زیرا بشر
 با اینکه غایت فراست داشته باشد در احوال مردمان مشتبه میشود
 حالا که هر گاه بیان حال منافقین مینماید بر طبق نفس الامر است
 و به اظهار صداقت ازوها تبیانات این متغیر نمیشود (لاشک) کلام
 خداوند عالم الغیب و مقتدر بر همه کائنات است (در این صورت)
 این قدر از آیه شریفه مستفاد است کلام بشر در صورتی طول داشته
 باشد اختلاف درو پیدا و اختلاف دلیل آنست متکلم کما هو الحق
 عالم و مقتدر نیست و ما برای ایمان دین علم کامل و قدرت شامله قرار
 نداده ایم گفته اید زیرا اگر اختلافات مجتهدین همه مستنبط از قرآن
 باشد و رأی همه درست و صحیح باشد پس معلوم میشود که قرآن مملو
 از اختلافات (و خدا) العیاذ بالله دروغ گفته که در قرآن اختلاف

نیست و این کفر محض است و اگر میگویند یکی از آنها حق و باقی
همه باطل خواهیم گفت آن حق کدام است ناچار باید بگویند آن
حق بواسطه کثرت اختلاف کم شده است میگویم آیات و احادیث
شریفه آن چه نص و دلالت قطعی دارند محل اختلاف نبوده و نیستند
و آنچه نص نیست و دلالت قطعی ندارد قابل است اختلاف مجتهدین
در آن پیدا شود (درین صورت) میگوئیم حق یکی و ما عدای
آن باطل و مجتهد مصیب یک است مع ذلک نمیگوئیم حق بواسطه
کثرت اختلاف کم شده زیرا چون اصل آیت یا حدیث احتمال
چندین معنی دارد حق نفس الامری واضح نیست تا اختلاف
مجتهدان را کم کرده باشد و چون هر مجتهدی به ادله و مدارک
مقبوله استدلال میکند و آنچه در طاقت و وسعت دارد سعی میکند
(ولا یکلف الله نفساً الا و سعياً) مجتهد با اینکه اصابعه حق
نکرده باشد موزون نیست بلکه مأجور است و هر کسی از عامیان
عمل بقول هر مجتهدی بکنند مورد هیچ عتابی نمیشود زیرا خودش
ذاتاً عالم نیست پس یا باید آن آیت یا آن حدیث را مهمل و غیر معمول
بگذارد (با اینکه) احتمال ظاهر داشته باشد یا باید تابع بیکی
از مجتهدین باشد و در حال تابع بودن بمجتهد با اینکه تابع بمخطی
باشد عیب ندارد زیرا خطا مجتهد بر هیچکس معلوم نیست بلکه
هر مجتهدی بواسطه ادله که سوق فرموده دعوی اصابعه میکند
مخصوص که خداوند فرموده (ما جعل عایکم فی الدین من حرج) و
فرموده (یرید الله بکم اليسر ولا یرید بکم العسر) پس معلوم شد

که حق در قرآن و حدیث یکی است فقط هر گاه عبارت ظاهر نبود
آن حق واضح نیست و غیر از استدلال و استنباط مجتهد بچاره دیگر
نیست و اتباع مجتهد حق است که شارع اقدس صلی الله علیه و سلم برای
مصیب و مخطی از مجتهدین اجر قرار فرموده (باری) اگر بانصاف
و حق بینی ملاحظه کنید معلوم خواهد شد در صورتی که همه
مجتهدین مصیب باشند باین وجه که حکم الله در محل اجتهاد متعدد
باشد مثلاً برای گروهی از مسلمین لمس زوجه ناقض وضوء باشد
و برای گروهی دیگر غیر ناقض و ازین جهت آیتی محتمله نازل فرموده
و هر مجتهدی یکی از ان معانی محتمله را اعتبار کرده قطعاً هیچ
تناقض پیدا نمیشود و در حقیقت واجب نیست حکم الله در هر حادثه
یک امر شخصی باشد

ملاحظه میکنم از عصر آدم تا دوره خاتم صلوات الله و سلامه
علیهما اصول دیانت یعنی ایمان به خداوند و ملائکه و نبوت و معاد
متحد و در هر عصر احکام فروغیه نوعی دیگر بمناسبت مصلحت
و حکمت بالغه باری تشریع شده و کذلک در نفس دیانت حضرت
خاتم صلی الله علیه و سلم چند فرعی بر شخص آن حضرت نه بر باقی
امت واجب بوده بهمان ترتیب اگر خداوند نسبت به جمعی حکمی
و نسبت به جمعی دیگر حکمی دیگر تشریع بفرماید چه مانع عتیلی
یا نقلی در ان پیدا خواهد شد در صورتیکه چون دین اسلام دین
ابدی و غیر منسوخ است خیلی مناسب و سعت است چنانکه چندین
قواعد مجتهدین که از شریعت و نص (یرید الله بکم الیسر) اخذ

از حضرت علی کرم الله وجهه مرویست (انه قال خطبنا رسول الله
صلى الله عليه وسلم فحمد الله واثنى عليه ثم قال ان الله تعالى كتب
عليكم الحج فقام رجل من بني اسد يقال له عكاشه بن محصن فقال
في كل عام يارسول الله فاعرض عنه حتى اعاد مسئلته ثلث مرات فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم وبحك وما يؤمنك ان اقول نعم والله
لو قلت نعم لوجبت ولو وجبت ما استطعتم ولو تركتم لكم لكرهتم
فاتركوني ما تركتكم فانما هلك من كان قبلكم بكثرة سؤالهم على
انبيائهم فاذا امرتكم بامر فخذوا منه ما استطعتم وان نهيتكم عن
شيء فاجتنبوه) پس مقصود از كثرت سؤال این گونه سؤال بوده
که موجب زیاد شدن احکام تکلیفیه است نه سؤال واستفتاء کردن
عامیان از عالمان در صورتیکه خداوند امر به تفقه فی الدین فرموده
وتفقه بدون سؤال وجواب ممکن نیست و پرسیدن موجب خلاص
شدن از مہلکات است (روي ابو داود عن جابر قال خرجنا في
سفر فاصاب رجلا منا حجر فشجه في رأسه فاحتلم فسال اصحابه هل
يجدون لي رخصة في التيمم قالوا ما نجد لك رخصة وانت تقدر على الماء
فافتسل فمات فلما قدمنا على النبي صلى الله عليه وسلم اخبر بذلك قال
قتلوه قتلهم الله إلا سألوا إذا لم يعلموا فانما شفاء العي السؤال انما كان
يكفيه ان يتيمم ويمصب على جرحه خرقة ثم يمسح عليها ويفسل سائر
جسده) بنسب چطور از حضرت با حقیقت صلى الله عليه وسلم
دوای درد نادانی را در پرسیدن حصر فرموده

(واما) اضاعه مال بدانکه عبارت از صرف مال در کارهای نیست

خداوند یا نه راضی نباشد نه در وجوه ممدوحه مانند اطعام طعام
مساعدۀ فقرا و ایستام بناء مهابت خانه و تمویه پل و راه و معابد
و مدارس و مریض خانه و تأسیس اوقاف عالیہ کہ برای دین و دنیا در
حال و استقبال نافع و بکار است

چنانکہ در صحیح بخاری شریف از عبد الله بن مسعود رضی
الله عنہما مرویست ﴿ قال النبي صلى الله عليه وسلم لا حسد إلا في
اثنتين رجل آتاه الله مالا فسلط على ماله كته في الحق ورجل آتاه الله
الحكمة فهو يقضي بها ويعلمها ﴾ پس اضعاء مال عبارت از صرف
کاغذ و قلم و مرکب و خرج صحافی نیست یقین داریم در مبدء اسلام
تا این دررہ حاضرہ ہر چہ صرف کاغذ و قلم و مرکب و سایر ادوات
تحریر دین شدہ مقدار آن نیست کہ یکسال درین عہد صرف
محرمات خواہد شد کہ علاوہ اضعاء مال اضعاء شرف و ناموس
و حیات است لکن بصیرت کہ نماید بصارت سودی نمی بخشد
﴿ انہا لا تعمی الا بصار و لکن تعمی القلوب التي في الصدور ﴾

صحیفہ ۲۲ گفتہ اید مخفی و پوشیدہ نماید کہ مقصود اصلی در
ارسال رسل و ایزال کتب رفع اختلاف است نہ تولید اختلاف
چنانکہ در سورہ نحل میفرماید ﴿ وما أنزلنا عليك الكتاب إلا
لتبين الذي اختلفوا فيه وهدى ورحمة لقوم يؤمنون ﴾ و باز میفرماید
﴿ ليحكم بين الناس في ما اختلفوا فيه ﴾

میگویم چون از حکمت بحث حرف زدند خوب است از آن
خصوص کہی صحبت کنیم تا برادران بفہمند حقیقت شناسی از

مقامات عالیّه است (آقا) حکمت در بعث انبیای کرام صلوات الله
علیهم اجمعین دو چیز است

❖ اول ❖ اینکّه بنی آدم گروهی مکرم و محترم و مدنی بالطبع
و در زندگانی محتاج به اجتماع و معاشرت یکدیگر میباشند و صحت
اجتماع موقوف بر جریان معاملات و انتظام معاملات مبنی بر عدالت
است زیرا هر کس منفعتی خود را طالب و بر مزاحمتش خشنماک
است درین صورت لاحواله جور و تعدد واقع پس برای انتظام کار
کافیه انام قانون کلی لازم است که محفوظ از خطا و خلل و دور از
اغراض شخصیه باشد و قانونی این طوری غیر از طرف حضرت شارع
اقدس سبحانه و تعالی ممکن نیست

❖ دوم ❖ اینکّه غایه و حکمت از ایجاد عباد معرفت و طاعت
و کسب سعادت است و واضح است برای بجا آوردن عبادات
و طاعات مقبوله فقط عقل کافی نیست زیرا تا عقلی سلیم باشد هزار
سقیم است و چنانکّه مشاهده میشود آنها نکه تابع ارشاد انبیای
کرام نیستند هر يك بخیال خودش چندین آراء و عقاید فاسده را
برپا کرده بناء علیه عقلای عالم محتاج به تعلیم و ارشاد انبیای
کرام هستند پس حکمت در بعث حضرات انبیاء نشر دستور
پرستاری و عبادت خداوند واجب الوجود و رفع اختلاف در معبود
است تا هر گروهی به وهم خود راهی از گمراهی نگیرند و اگر حکمت
بعث این نیست که راه عقل و استدلال در امور عقلیه یا نقلیه سد
شود در صورتیکه خود شارع امر به تفقه در دین و بصیرت و تمکین

فرموده و به منطوق ﴿ لا دين لمن لا عقل له ﴾ تاج اعتبار را بر
مري عقل نهاده و آياتي که نقل کرده اند در موضوع رفع اختلاف
در معبود و اصول دين دلالت دارند و در آيه سابقه امامان مفسرين
تفسير ﴿ الذي اختلفوا فيه ﴾ به اصول دين از قبيل ايمان بوجود
واجب و وحدت و کمال او و تصديق باحوال معاد بيان کرده اند و از
انگونه آيات در قرآن شريف بسيار زياد است نقطه مهمه از بحث حضرت
صلی الله عليه وسلم توحيد اديان و رفع شرك بوده و در عين سوره
نحل ميفرمايد ﴿ ليبين لهم الذي يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا
انهم كانوا كاذبين ﴾

صحيحه ۲۳ گفته ايد اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در
تحصيل ظن است بحکم شرعي چنانکه خود اصوليون ميگويند
(الاجتهاد استفراغ الفقيه وسعه في تحصيل ظن بحکم شرعي والظن
المحصل هو الفقه) اجتهاد باین معنی هم باطل است زیرا منتهی درجه
نتیجه سعي و بذل وسع فقط حصول ظن خواهد بود و خداوند در
مورد مشرکين ميفرمايد ﴿ سيقول الذين اشرکوا لو شاء الله الى قوله
ان يتبعون الا الظن ﴾ که اتباع ظن را براي کفار مذموم و اقبح
از کفرشان شمرده و نیز در سوره انعام ميفرمايد ﴿ وان تطع اکثر
من في الارض يضلوك عن سبيل الله ان يتبعون الا الظن وان هم الا
يخرصون ﴾ و در سوره يونس ميفرمايد ﴿ ان الظن لا يغني من
الحق شيئا ﴾ و در سوره بقره ميفرمايد ﴿ ومنهم اميون لا يعلمون
الكتاب الا امانى وان هم الا يظنون ﴾ که همه جا اتباع ظن را تقبيح

تحقق نخواهد کرد ﴿ ترجمه فرقه ناجیه ﴾ تصدیق بوجود خداوند
و صفات کمالیه سبعه او داریم از موجبات نقص و خلل چوب نفی
صفات و اسناد ظلم و حلول و جسمیت و تحدید او را تزیه میکنیم ایمان
بله که و انبیای کرام و کتب منزله و معاد و قضا و قدر داریم
و قاطبه اصحاب را اعم از افراد آل بیت و غیر اوها عادل میدانیم
و هر حادثه در بین ایشان جاری بر تقاضای اسلامیت و غیرت دینه
و حق خواهی حمل میکنیم و کسی را از اهل قبله بی مدرك شرعی
تکفیر نمیکنیم در برابر اعیان امت از قبیل امامان مجتهدین و اولیای
کاملین و علمای مسلمین متواضع و مؤدب و برای سائر آحاد طالب عفو
و مغفرت ﴿ ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم ﴾

گفته اید اگر گاوی بیفتد در علف زار بیالاید همه گاوان
ده را (میگویم)

بزرگش نخواهند اهل خرد * که نام بزرگان بزرگوار برد
یقین هر عاقلی این عبارت نا مربوط شما را نسبت بحضرات ائمه
ببیند از خاک پاک کردستان و حشت و از نشیمن گاهی با صفایش
نقرت مینماید

زیرا وجود شما ان جا را منتجس کرده اگر بر که پر کنند از
گلاب سگی در وی افتد شود منجلاب
گفته اید رأی که مختلف شد حق کم می شود حق که کم شد
تمام آراء باطل یعنی اتباع همه ممنوع خواهد بود

میگویم اختلاف آراء و تبادل افکار و تنازع نظار بشهادت عقل و عقل موجب آشکار شدن حق است و لذلك شور در احکام غیر معلوم المال در دین منظور و تشکیل مجلس و کلاء در هر دولت دستور است

علاوه اجتهاد مجتهدین در موادی است که حکم شارع معلوم نباشد پس در اینجاها حق واضح نیست تا که ایشان ارا گم کنند بلکه بقوه ادله حق را واضح میکنند (باری) بعد از آنکه شارع اقدس اذن در اجتهاد مجتهد داده باشد و عمل بقول هر کدام جائز فرموده دگر اتباع ایشان چطور ممنوع خواهد بود

گفته اید زیرا عقل مانع از سلوك طرقي است که موصل آنها از مضل نا معلوم و غیر معین است

میگویم ﴿اولاً﴾ استدلال عقلي جناب آقا اگر منتج باشد منتج ظن است و خودتان مضر بوده اید که عمل بظن حرام و ممنوع است ﴿ثانیاً﴾ مشرب امامان مجتهدین و اتباع و مقلدین اوها مشرب اصحاب حضرت است صلی الله علیه وسلم و همان دأب و مشرب علامت نجات است پس اگر طریق اهل نجات محل اشتباه و ضلال باشد طریق که موجب نجات باشد کجا است ﴿ثالثاً﴾ ائمه مجتهدین در تمام اصول دین و در تمام احکام فروعیه منصوصه و اغلب فروعیه غیر منصوصه متفق هستند پس بواسطه اختلاف در بعضی احکام فروعیه که حکمش منصوص نیست و چاره منحصر در اجتهاد است برای چه

طریق ایشان بطریق مصل خواهد شد ﴿ رابعاً ﴾ طریق موصل آنست بر حسب رضای شارع باشد پس در صورتیکه حضرت باری امر به تقه در دین فرمود و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برای مصیب و مخطی از مجتهدین اجر قرار داد معلوم طریق هر کدام موصل است و با لغرض در فرعی خطا کرده باشد طریقش مصل نخواهد شد ﴿ فاتقوا الله ما استطعتم ﴾ کلام خداوند است و خارج از استطاعه تکلیفی واقع نیست

باری بطریق یقین معلوم است که بعد از وفات حضرت صلی الله علیه وسلم عامیان اصحاب در احکام دین مراجعه بعلمای اصحاب مانند ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النور و علی مرتضی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و زید بن ثابت و سایرین میکردند و بعد از دوره اصحاب تا عهد حاضر اسلامیان در کوه زمین مقلد مجتهدین بوده هستند

﴿ پس ﴾ اگر فرقه ناجیه عبارت از مجتهدین و مقلدین اوها نیستند بگو فرقه ناجیه کدام است که بر مشرب و سیرت حضرت رسول و اصحاب او بوده اند و یا خود میگوئید عصور اولیه چون بعالم صحت و سماعت نزدیک بوده اند نباید فرقه ناجیه از ایشان باشد بلکه باید از آحاد این عصر باشد که هر روز دجال گونه بروز و افسانه پیدا و نواب الشیطانی هویدا است ﴿ ان فی ذلك لعمرة لا ولی الا بصار ﴾

گفته اند از تفصیل مذکوره ثابت و میرهن شد که اجتهاد

تشریح عمل بظن فرموده ملاحظه کن بشهادت چار مرد بخش محسن
و محصنه و کشتن معصوم و بشهادت دو مرد یا مرد وزنی حقوق مالی
و غیره بر تفصیل که مقرر شده ثابت خواهد شد و کذاک بشهادت
یکمرد با سوگند مدعی در حدیث صحیح معتبر شده مع آنکه هیچ
مکدام ازین شهادات موجب علم یقینی نیست و باز حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم برای نشر دین و تعلیم احکام احاد اصحاب را
با طراف میفرستاد چنانکه حضرت علی را به یمن و معاذ بن جبل را
به جند و خالد بن سعید را به صنعاء و زیاد ابن لبید را به حضر موت
و ابی موسی الاشعری برید و عدن و ابی سفیان بن حرب به نجران
و عتاب بن اسید بککه و عمرو بن عاص بهمان فرستاده و هکذا در چند
وقت دگر برای قضاوت و ولایت و تسویه امور دین آحاد را با طراف
میفرستاد چنانکه در کتب سیر مفصلاً مشروح است پس اگر در
اخذ و استفاده احکام فروعیه یقین لازم میبود و به ظن اکتفا نمیشد
فرستادن آحاد بی فایده می ماند که خبر آحاد با اینکه آحاد از عدول باشند
موجب علم الیقین نخواهد شد زیرا قاطبه عقلاء اسباب یقین را در سه
چیز حصر کرده اند حواس سلیمه عقل سلیم خبر صادق و خبر صادق دو نوع
است خبر رسول مؤید بمعجزه و خبر متواتر که عبارت از خبری
است راجع بمحسوس که گروهی چنان خبر داده باشند گردد شدن
ایشان بر دروغ عاده ممتنع باشد در صورتیکه شهادت و اخبار سابقه
الدکر از هیچ قسمی از آنها نیستند
گفته اید حضرت رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید (دع ما یرینک

إلى مالا يريكم)

مینگویم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منسحب ریب فرموده
و ریب یعنی شک و تردید است و نتیجه اجتهاد مجتهد استناده ظن
است که اعتقاد راجح و تصدیق است واضح شد که از دانستن
مقولات هم بی بهره اید زیرا فرق در بین تصور و تصدیق
نکرده اید

صحیفه ۲۹۱ گفته اید باتفاق خدا و کتاب خدا و رسول خدا
و عقلاء و ادباء اتباع ظن کلیه مذموم و قبیح است

مینگویم مع الاسف محافظه ندارید ازین پیش ادعا کردی که
شرکت در تشریع کفر است پس چرا درین مطلب ادباء و عقلاء را
شریک فرموده اید عجبا در میدان تشریع ادیب و عاقل کجا
و خداوند کامل کجا (باری) اتباع ظن در اصول دین فقط بحکم
رب العالمین بی شرکت هیچکس ممنوع است و امامان مجتهدین هم در
اصول دین تابع ظن نبوده و نیستند لکن بموجب حکم خدا که
در کتاب خدا و زبان رسول خدا صلی الله علیه وسلم هویدا است
اتباع ظن در احکام فروعیه مستحسن بلکه فرض است

گفته اید از تمام آیات و احادیث روشن میشود که تحریف
و تصرف در آیات و معانی آن و اتباع ظن و بالاخره اجتهاد در دین
مطلقاً مذموم و ممنوع است

مینگویم بر وجه مفصل بیان کردم انچه انجهدین از تهمت تصرف
و تحریف دورند و درجائی حکم الله منصوص باشد با کمال ادب و تواضع

مطیع و در جاهائیکه حکم الله منصوص نباشد نه به برای شخصی
 بی دلیل بلکه بواسطه استدلال بسائر آیات که بعضی برای بعضی
 مبین و استمداد از رفتار و گفتار حضرت صلی الله علیه و سلم که
 مبلغ و مبین کتاب الله است شمشیر ﴿ فلو لا نفر من كل فرقة طائفة
 منهم ليتفقوا في الدين ﴾ بدست عقل سلیم تسلیم و پاسبر (لا
 يكلف الله نفساً إلا وسعها) بکمال اهتمام در میدان (والذين
 جاهدوا فيما آلهديهم سبلنا) عمر را صرف و جان را باخت کرده اند
 و فقط جناب آقا بی اعتماد بر حدیث رسول صلی الله علیه و سلم و بی
 مبالاة باجماع اصحاب کرام و تابعین اعلام و علمای اسلام بمحض
 هواپرستی تصرف ابتداعیه در آیات و تحریف آنها میکنند و آیتی
 که در شأن کفار نازل شده بر آنمه دین تطبیق خواهی کرد
 ﴿ وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون ﴾
 گفته اید حق یکی و ما سوی آن ضلالت و گمراهی و حضرت
 رسول میفرماید فرقه ناجیه یکی و باقی همه هالک اند و یگانه وسیله
 نجات را در آخر حدیث دوم تمسك بکتاب الله و عترت رسول قرار
 داده است نه اجتهاد متأسفانه هم عترت را گشتند و هم کتاب را از
 میان بردند (آقا) ما هم میگوئیم حق یکی است که فرقه ناجیه
 بر آن هستند و ما سوی آن ضلالت و فرقه ناجیه یکی است و سائر
 هالک و لکن باید بدانید فرقه ناجیه بر طبق فرمایش حضرت صلی الله
 علیه و سلم کسانی می باشند که بر اسیرت حضرت صلی الله علیه و سلم
 و اصحاب او هستند و هر منصفی غماها کند میداند این تعریف بر آنمه

مجتهدین و مقلدین ایشان منطبق است که بنام قوت در پیروی
حضرت و اصحاب او می کوشند و نسبت به هیچ کس از اصحاب
غیر از ادب و محبت شیوه دیگر ندارند و علی الدوام بکتاب الله
متمسک بحکم ﴿ فاعلم انه لا اله الا هو ﴾ در اصول دین تابع
یقین و بحکم ﴿ ومن يطع الرسول فقد اطاع الله ﴾ با رفتار و گفتار
او همراه و بحکم ﴿ ويتبع غير سبيل المؤمنين ﴾ معتقد اجماع مسلمان
و به حکم ﴿ اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم ﴾
مطیع او امر خدا و رسول خدا و امرای دین و امامان
مجتهدین و در برابر حضرات آل بیت و عترت اطهار با ادب و محب
و متقاد هستند

(دگر) بواسطه اینکه در موارد احتمالیه عقل را بکار
برند و حکم شرعی فرعی را استنباط کنند مورد قدح نمی شوند
زیرا شارع اقدس امر به تفقه در دین کرده و حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم برای مصیب و مخطی از مجتهدین اجر فرموده
پس هر جسوری در برابر هر یکی از عترت طاهره هر سوء ادبی
را کرده باشد بمالم مجتهدین دخلی ندارد
و در حقیقت دنیا پرستان اگر چه از دنیای ایشان بجهنم افتند
بعقب از جه خود را بجهنم میاندازند که (الدنيا رأس کل خطیئة)
معلوم است (بیداری) امر کردن حضرت اصلی الله علیه و سلم
به تمسک بمرتبه طاهره دلیل صحت اجتهاد است زیرا مقصود تبعیت
عالمان عترت است چنانکه در جواب سائل فرموده (بخیارهم فی

باعث اختلاف است و اختلاف هم حرام و ممنوع است پس اجتهاد
 نیز حرام و ممنوع خواهد بود لان المقضی الی الحرام حرام
 (میگویم) بر ارباب معرفت و انصاف پوشیده نمی ماند که
 تفصیل شما فقط اباطیل است و اجتهاد با این که در بعضی احکام
 فرعیه موجب اختلاف است مورد قدح نخواهد شد (زیرا)
 اختلافی که ازو نشأت میکند چون مایه سهولت طاعت و وسعت
 احکام دیانت است مراسر رحمت است و اختلاف وقتی حرام است
 که در اصول دین و منشأ عقاید نا پسندیده باشد در صورتیکه انچه
 مجتهدین قطعاً در اصول اختلاف ندارند پس اجتهاد نه حرام و نه
 مکروه بلکه در حال تعدد مجتهد فرض کفایه و در حال تفرد فرض
 عین است

(باری) این که گفته اید ﴿ لان المقضی الی الحرام حرام ﴾
 نه نص کتاب و نه سنت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم است
 درین صورت اگر با جهاد خود این استدلال کرده مخالف بدعوائی
 بطلان اجتهاد و استدلال است و اگر از کتب مجتهدین اختلاس
 کرده معلوم میشود که مقام مجتهدین خیلی بالاتر از دست تعرض
 شما است زیرا نهایت درجه استدلالت يك دلیل بود اهم از کلام
 مجتهدین

صحیفه ۲۵ و ۲۶ گفته اید ظاماً طرف داران اجتهاد یعنی
 محرفین قرآن میگویند که خداوند در سوره نساء فرموده (یا ایها
 الذین آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولی الأمر منکم)

تا آخر عبارات که حاصل آنها اینست طرف داران اجتهاد به
آیت و یک حدیث اجتهاد را اثبات می کنند و آنها بطبیعت و معرفت
آقا تقریب ندارند

درین صورت عرض است آیات مومی الیها (و كذلك) احادیث
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دلالت واضح دارند که اجتهاد
صحیح است ﴿ و دعوی ﴾ بی تقریبی آیات و حدیث از بی علمی
نشأت میکنند (و هم اجماع) منعقد شده بر اینکه اجتهاد حق
و وسیله رشاد عبادت است ﴿ درین صورت ﴾ مناسب است تفسیر
آیات شریفه را مفصلاً بیان کنیم و احادیثی که در موضوع اجتهاد
و اثبات آن دلالت دارند تحریر نمائیم تا حالی شوید که از
حقیقت آیات و حدیث حالی نشده اید ﴿ آیات اجتهادیه ﴾ آیت
اول ﴿ یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولى الامر
منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون
بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تأویلاً ﴾ مفسرین کبار در
تفسیر لفظ (اولی الامر) چند وجه موجه فرموده اند (یکی)
اینکه مقصود از ان خلفای راشدین است که ایشان بحقیقت
خلفای سید انام صلی الله علیه وسلم و حکام بالصدق بوده اند پس
اطاعه اوها در حال حیات و پیروی ایشان بعد المات لازم

در صحاح مرویست که حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
﴿ و ان من یمش منکم فسیری اختلافاً کثیراً فعلمکم بسنتی و سنة
الخلفاء الراشدين عضوا علیها بالنواجذ ﴾ فی الواقع در پہلوی امر

باطاعه خدا و رسول خدا امر باطاعه خلفای راشدین خیلی مناسبست دارد که بعد از وفات حضرت صلی الله علیه وسلم جداً مراقب احکام و محافظ حدود دین مبین بوده اند و برای نشر و رواج اسلام کمال جهد و سعی فرموده اند

(وجهی دوم) اینک که مراد از اولی الامر خلفاء و امراء لشکر و حکام و سلاطین است (چنانکه) ابن عباس رضی الله عنهما فرموده این آیه در شأن خالد بن ولید که امیر جیش و عمار ابن یاسر که از لشکریان بود نازل گردید (زیرا) عمار با خالد منافرت و نزاعی داشت فی الواقع همین وجه خیلی معقول است زیرا عالم اسلام بی وجود کسی نافذ الامر منتظم نمی شود بلکه بدوام مغلوب و محکوم اجانب و معول و لعل داخله چون قطع طریق و هب و غارت و غلبه جهل و خرافات و دزدی و غصب و غیره خواهد بود بناء علیه اطاعه شخص مسلم نافذ الامر خواه از خلفای اسلام یا حکام شرع یا ولات ممالک یا امراء جیش باشد لازم است زیرا قوام دین بتسلط و امتثال ارباب نفاذ و تمکین است ازین راه است حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده ﴿ علیکم بالطاعة و ان تأمر علیکم عبد حبشی ﴾ وجهی سیم اینک که مراد از اولی الامر علماء و مجتهدین است که استنباط احکام شرع از ادله مفصله و وظیفه اوها است و بدون جهد ایشان احکام دین دریافت نخواهد شد

و لکن مستنبطه مجتهدین هر چند از قرآن و حدیث مأخوذ است اما چون مجتهدین در اخذ و استنباط آنها زحمت کشیده اند خصوصیتی

بایشان پیدا کرده و با وجود امر باطاعه خدا و رسول خدا امر باطاعه اوها هم فرموده

﴿ وجهی چارم ﴾ مراد از اولی الامر جمیع مجتهدین اسلام است هر گاه که بر حکمی اتفاق کنند

(و این وجه) باز مناسبت زیاد دارد (زیرا) چنانکه حکمی که از نصوص کتاب و سنت اخذ شود قطعی است حکمی که مجمع علیه باشد هم قطعی و محفوظ از خطا است بدلیل اینکه اجماع امت از خطا و ضلال محفوظ است اگر کسی بگوید مجتهدین خواه یکی یکی یا با اجتماع اولی الامر نیستند زیرا اولی الامر کسانی هستند اصحاب تقاضا و ارباب سلطنت باشند در صورتیکه امامان دین غلبه و سلطنت ندارند میگوئیم مجتهدین با اینکه صاحب تقاضا حسی نباشند اصحاب تقاضا شرعی هستند (زیرا) خداوند متعال امر به تفقه فی الدین فرموده و عاقبت و نتیجه تفقه نشر احکام دین است پس اگر مردمان اطاعه امر ایشان نکنند و اتباع اوها واجب نباشد تفقه مجتهدین بی فائده و عبث میماند

درین صورت ﴿ اولی الامر ﴾ بمعنی ارباب تقاضا شرعی است خواه تقاضا حسی هم داشته باشد یا نه

هر گاه در تفسیر لفظ اولی الامر این وجوه مقبوله منقول است باید بدانید آن لفظ بهر معنی ملحوظ باشد مقصود که اثبات اجتهاد است حاصل خواهد شد (زیرا) تفسیر آیه مذکوره بنا بر وجه اول اینست ای مؤمنان اطاعه خدا و رسول او یعنی عمل بکتاب الله

وسنت رسول الله واطاعة خلفاي راشدين بكنيد واگر در حكمي
با يكي از خلفاء نزاع پيدا شد براي دفع آن محل نزاع را بكتاب
وسنت رد نمائيد وبقياس بر احكام منصوصه حكم محل خلاف را
استنباط كنيد

وبنا بر وجه دوم اي مؤمنان اطاعة خدا واطاعة رسول خدا
واطاعة امرا وسلاطين مسلمين بكنيد وهر گاه با ايشان تنازع
كرديد محل نزاع را بكتاب وسنت رد نمائيد

وبنا بر وجه سوم اي مؤمنان اطاعة خدا ورسول خدا واولي
الامر كه مجتهدين هستند بكنيد واگر بقوه اجتهاد در مطلبي
با هم نزاع كرديد كه حكم آن منصوص نبود ان مطلب را بسوي
كتاب وسنت رد وبقياس بر مواد معلوم الحكم حكم آن را
استيضاح كنيد

أخرج ابن جرير وابن المنذر وابن أبي حاتم والحاكم عن ابن
عباس في قوله تعالى ﴿وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ يعني اهل الفقه
والدين واهل طاعة الله الذين يعملون الناس معاني دينهم ويأمرهم
بالمعروف وينهونهم عن المنكر فواجب الله طاعتهم على العباد

وبنا بر وجهي چارم كه ﴿اولي الامر﴾ بمعنى قاطبه اهل اجتهاد
باشد تفسيرش اين است اي مؤمنان اطاعة خدا ورسول خدا بكنيد ودر
احكامي كه مدركشان خفي باشد وعموم مجتهدين اتفاق بران كرده اند
اطاعة اهل اجماع بكنيد كه اجماع ايشان حق است واگر در حكمي
نزاع كرديد كه منصوص كتاب وسنت و محل اجماع نبود ان مطلب را

بطریق قیاس بر اشباه و نظایر بسوی کتاب و سنت رد نمائید
و احتیضاح حکمش بکنید

ازین تفصیل واضح شد که استدلال بآیه مذکوره بر ثبوت
اجتهاد مبنی برین نیست که فقط مراد از ﴿اولی الامر﴾ علمای
مجهدين باشد بلکه در هر صورت و بهر تقدیر مطلب که ثبوت
اجتهاد است حاصل خواهد شد

اگر بگوئید بنا بر آنکه مراد از اولی الامر امرا و سلاطین
باشد اجتهاد ثابت نمی شود زیرا مقصود آن است اگر در کاری
با امر و احکام نزاع گردید آن را بنصوص کتاب و سنت راجع
نمائید (میگوئیم) معلوم است که عوام الناس مجال نزاع در دین
با امرای مسلمین ندارند که صحیح و سقیم را امتیاز نمی کنند پس
منازعه با ایشان بر امور دین صفت علمای عاملین است و پس
که حتی المقدور امر بمعروف و ناهی از منکرند درین صورت حکمی
اگر منصوص کتاب و سنت باشد چه معنی دارد علماء در آن مطلب
با امراء و سلاطین نزاع کنند که اهل امتیاز منصوصات دین خود
میدانند

علاوه کلمه ﴿فی شیء﴾ که مطلق است چه دلیلی بر تقييد آن
بالحکام منصوصه دارید در صورتیکه شما تقييد مطلق را انکار
می کنید

﴿آيتي دوم﴾ واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به
ولوردوه الى الرسول والى اولى الامر لعلهم الذين يستنبطونه منهم

بنا بر تفسیر ائمه مفسرین این آیه شریفه در شأن بعضی از ضعیفان و کار ندیده‌های مسلمان وارد شده که هرگاه خبر از خصوص امن و فتح و ظفر و یا از خوف و ضیقت لشکریان اسلام می شنیدند در میان مردم اعم از صادقین و منافقین مشهور میکردند و چون فاش کردن اسرار حرب مخالف سیاست است زیرا حروب مبنی بر خدعه و حیل است و باز ممکن در اثنای بحث مبالغه کرده شود و بعد از آن خلاف آن ظاهر گردد این هم بد است که موجب سوء ظن با مسلمانان خواهد بود خداوند متعال در منع ایشان این آیه را نازل فرمود

﴿ واصل ﴾ تفسیرش این است هرگاه کار ندیده‌ها و بی تجربه‌های مسلمان خبری از خصوص امن و فتح و ظفر یا از خصوص ضیقت و زحمت می شنیدند آنرا فاش و مشهور میکردند ﴿ پس ﴾ اگر از اخبار را فاش نمی نمودند و حواله بر آیه مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و مردان کار دیده و با سیاست از اصحاب کرام میکردند هر آینه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب او که اهل استنباط هستند دقایق آنرا میدانستند که کتم آن اخبار مناسب است یا فاش کردن آنها نافع است

پس بعد ازین ای مسلمان این طور معامله نکنید و هر خبری که میشنوید کتم و افشای آن را حواله برای مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب با کفایت و معرفت او بکنید که این طور مصلحت عموم است ﴿ و لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبتم

دلیل واضح و جلی است
 ﴿ آتِیْ سُوْم ﴾ (و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم
 فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون) کافران قریش ادعا میکردند
 بشریت و رسالت منافات دارند (پس) بشر نباید رسول خدا باشد
 و خداوند متعال این آیت را بر رد ایشان نازل فرمود که
 تفسیرش اینست ای محمد صلی الله علیه و سلم پیش از تو اقرستاده ایم
 برای رسانیدن احکام الهی الا مردان با کفایت و عصمت که وحی بر
 ایشان می شد

پس ای جماعتی قریش بدانند که رسالت با بشریت منافا نیست
 و اگر خودتان باین مطلب تمیذانید بپرسید از آنها که طرف و توف
 شما هستند یعنی عالمان یهود و نصاری زیرا در تورات و انجیل بحث
 انبیای کرام از بشر ثابت و هویدا است درین صورت خداوند امر
 بپرسش و مراجعه باهل ذکر فرموده و اهل ذکر مطلق است و تا
 شخص عالم تر و با کفایت تر باشد در عنوان اهل ذکر محقق الاعتبار
 تر خواهد بود و امامان مجتهدین کسانی هستند که در مقام علم و فهم
 و ضبط آیات و الحادیت درجه علیا را گرفته اند

پس (اهل الذکر) بر مجتهدین ظاهر الانطباق است - و اینکه
 محل اهل ذکر بر حفاظ کرده اید اگر مقصود از حفاظ کسانی باشد
 که چنانکه حافظ عبارت هستند عالم به معانی و مطلع بر حقایق باشند
 آن عین مطلوب است که ائمه مجتهدین چنانند
 و اگر مقصود کسانی است که فقط لفظ را حفظ کرده اند

بدانکه ان معنی غیر صحیح و حمل عبارت بر ان باطل است زیرا
مراجعه بحافظ جاهل کار عاقل نیست

(علاوه) لفظ اهل ذکر همچنان محتمل حافظ غیر عالم است
باز عالم غیر حافظ و عالم حافظ را شامل و محتمل است و قصر بر حافظ
فقط قصور است (پس) معلوم شد که آیات مذکوره دلالت
واضح بر صحت اجتهاد و تقلید مجتهدین دارند (و در جاهانی)
متعدد در قرآن شریف دلالت بر مطلب مذکور هست که اگر موجب
تطویل نمی بود بمضی از آنها بیان میکردم

اثبات اجتهاد باجماع

و این سه وجه است (اول) تقریر حضرت صلی الله علیه وسلم
برای اجتهاد اصحابها فی در حضور انحضرت اجتهاد کرده اند
(منه) ما روی البخاری رحمه الله عن أبي قتادة الانصاري
رضي الله عنه انه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام
حين فلما التقيا كانت للمسلمين جولة قال فرئيت رجلا من المشركين
قد علا رجلا من المسلمين فاستدرت له حتى أتيت من وراءه ف ضربته
على جبل عاتقه ضربة قطعت الدرع قال وأقبل على فضمنى ضربة وجدت
فيها ريح الموت فادر كه الموت فارسلني فلحقني عمر بن الخطاب فقلت
له ما بال الناس قال أمر الله عز وجل ثم ان الناس قد رجموا فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل قتيلاه عليه بيعة فله سلبه قال
ابو قتادة فقمت فقلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال النبي (من)

مثل ذلك ففقت فقلت من يشهد لي إلى المرة الثالثة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بالك يا أبا قتادة فاخبرته فقال رجل من القوم صدق يا رسول الله وسلب ذلك القتيل عندي فارضه مني فقال أبو بكر رضي الله عنه لاها الله ذا لا يعمد الى اسد من اسد الله تعالى يقاتل عن الله وعن رسوله فيعطيك سلبه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صدق فاعطه قال أبو قتادة فاعطانيه

بنكر چگونه حضرت صدیق اجتهاد فرمود که اسباب وادوات قتیل نباید بغیر قاتل برسد وچطور حضرت صلی الله علیه وسلم تصویب و تقریر اجتهاد او فرمود

(ومنه) ما رواه البخاري من تحكيم سعد بن معاذ في بني قريظة حكم بقتلهم وسي ذراريهم فقال صلى الله عليه وسلم لقد حكمت بحكم الله

بین که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم حکم یهود بنی قریظه را حواله به رأی و اجتهاد سعد بن معاذ فرمود و بعد از آن تحسین و تقریر اجتهاد او فرمود باینکه با حکم الله موافق است

(ومنه) ما أخرجه البخاري رحمه الله من قوله صلى الله عليه وسلم لا يصلين احد العصر إلا في بني قريظة فصلی بعضهم في الطريق حين دخل عليه الوقت وبعضهم راعى اللفظ ولم يعنف واحدا منهم ملاحظه کنید که بعضی از اصحاب رضي الله عنهم فهم کردند مقصود حضرت صلی الله علیه وسلم سرعت و عجله در رفتن و رسیدن خاك بنی قریظه بوده و بعضی ازوها رعایت خصوص لفظ و فرمایش

او کردند و نماز را در خاک ایشان بجا آوردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد هر دو فرقه را قبول فرمود

(ومنه) موافقات عمر رضي الله عنه (فمنها) ما رواه الشيخان عن أنس وابن عمر رضي الله عنه أن عمر قال وافقني ربي في ثلاث قلت يا رسول الله لو اتخذنا من مقام إبراهيم مصلى فزلت (و) واتخذوا من مقام إبراهيم مصلى (و) قلت يا رسول الله يدخل على نساء البر والفاجر فلو أمرتهن أن يحتجبن فزلت آية الحجاب واجتمعت نساء النبي صلى الله عليه وسلم في الغيرة فقلت (و) عسى ربه إن طلقكن أن يبدله أزواجاً خيراً منك (و) فزلت كذلك إلى آخر موافقات عمر رضي الله عنه وقد خصها العلماء بالتأليف .

ملاحظه کن اگر اصحابه در رأی واجتهاد نباشد چطور رأی وفکر بشر با امر خداوند متعال موافقت خواهد کرد

(ومنه) ما أخرج ابو داود في باب (الرجل يتطوع في مكانه الذي صلى فيه المكتوبة) عن أبي رمنة قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم وقد كان معه رجل قد شهد التكبيرة الاولى من الصلوة فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام الرجل الذي ادرك معه التكبيرة الأولى يشفع فذهب عمر اليه فاخذ بمنكبيه فبهزه ثم قال اجلس فانه لم يهلك اهل الكتاب إلا انه لم يكن بين صلواتهم فصل فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم بصره وقال اصاب الله بك يا ابن الخطاب

نما شا کن که فاروق اکبر در حضور خیر البشر صلی الله علیه وسلم

باجهناد خود منع صحابي را از ان نماز كرد و حضرت صلى الله عليه وسلم تقرير اجتهاد و دعا باصا به اش فرمود

(ومنه) ما رواه البخاري عن عائشة دخل علي قائف والنبي صلى الله عليه وسلم شاهد واسامة بن زيد وابوه زيد بن حارثة مضطجعا فقال ان هذه الأقدام بعضها من بعض فسر النبي صلى الله عليه وسلم واعجبه

ملاحظه نمايد كه مرد قائف به محض اطلاع بر تناسب اعضا دانست ان دو نفر خواييده پدر و فرزند هستند و هر چند زيد سفيد واسامه سياه پوست بود مبالاة بخالفت رنگ نكرد و قياس را بجا آورد و حضرت رسالت صلى الله عليه وآله قياس را تقرير فرمود بلكه بقياس قائف مسرور شد

وازين واقعه مستفاد است كه علم قياسه شرعا معتبر و قياس هم صحيح و مقبول است

وجه دويم تقرير حضرت رسالت اجتهادها ني كه در عصر او آورد غيبات واقع شده اند

(منها) ما روى البخارى بعضه معلقا و رواه بتمامه موصولا ابو داود والحاكم عن عمرو بن العاص (قال) احتلمت في ليلة باردة في غزوة ذات السلاسل فاشفقت أن اغتسل فاهلك فتييمت ثم صليت باصحابي الصبح فذكروا ذلك لاني صلى الله عليه وسلم فقال يا عمرو صليت باصحابك وانت جنب فاخبرته بالذي كان وقلت اني سمعت الله يقول (ولا تقتلوا انفسكم ان الله كان بكم رحيا) فضحك رسول الله

صلی الله علیه وسلم ولم یقل شیئا

نیک تأمل کن که عمرو بن عاص باجتهاد خود از خوف هلاک
باستعمال آب سرد در جانی اغتسال تیمم را بجا آورد و حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم با خنده و بشاشت اجتهاد او را تقریر فرمود
(ومن ذلك) مارواه ابو داود والنسائی والدلمی عن ابی سعید
المحدری مرفوعا من طریق عبد الله بن نافع ورواه ابو داود والنسائی
من غیر طریق عبد الله بن نافع عن عطاء بن یاسر مرسلان صحابین
خرجا فی سفر فحضرت الصلوة ولبس معهما ماء فقیما وصلیا ثم وجدوا
الماء فی الوقت فاعاد احدهما ولم یعد الاخر فصوبهما وقال للذی لم یعد
اصبت السنة واجزمتک صلوٰتک وقال للآخر لک الاجر مرتان

ملاحظه کنید چطور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تقریر
اجتهاد ایشان در اعاده وعدم اعاده نماز فرمود

(ومن ذلك) مارواه الترمذی و ابو داود وابن ماجه عن علی
ابن ابی طالب قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الیمن فأتیها
فقلت یا رسول الله ترسلنی وانا حدیث السن ولا علم لی بالقضاء فقال
ان الله سیهدي قلبک ویدبک لسانک اذا تقاضی الیک رجلان فلا تقض
للاول حتی تسمع کلام الآخر فانه احرى ان یتبین لک القضاء قال فما
شککت فی قضاء بعد

معلوم است حضرت علی کرم الله وجهه در وقتی به یمن فرستاده
شده لکن معذرت فرموده باینکه تا حال در قضاوت نبوده ام و بر
استنباط احکام ممارسه ننکرده ام (پس) حضرت رسالت (پس)

دعا با تشریح قلب برای او فرموده تا که در استنباط احکام قلبش
متین و حکمتی مبین و مصیب باشد

﴿ ومن ذلك ﴾ ما رواه ابو داود و الترمذی و الدارمی عن معاذ
ابن جبل أن رسول الله صلى الله عليه وسلم لما أراد أن يبعثه إلى اليمن
قال له كيف تقضي إذا عرض لك قضاء قال أقضي بكتاب الله قال
فإن لم تجد في كتاب الله قال فبسنة رسول الله قال فإن لم تجد في
سنة رسول الله ولا في كتاب الله قال اجتهد برأبي ولا آلو فضرب
رسول الله صلى الله عليه وسلم صدره وقال الحمد لله الذي وفق رسول
رسول الله

بدقت ملاحظه این سؤال و جواب شیرین بنماید که هر کس
انصاف داشته باشد یقین و جزم به حقیقت اجتهاد ازین حدیث شریف
حاصل می کند

﴿ دلیل سوم ﴾ فرمایشات آنحضرت که مفید صحة اجتهادند
﴿ اخرج الشيخان ﴾ و ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن
عبد الله بن عمر بن العاص و ابی هريرة (قال) قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم إذا حكم الحاكم فاجتهد فأصاب فله أجران وإذا حكم
فاجتهد فخطأ فله أجر واحد

سریع این حدیث شریف دلالت دارد که اجتهاد حق است
و مجتهد با اینکه اصابه نکند مأجور است

﴿ ومنها ﴾ ما أخرجه الاسماعيلي في معجمه كما للمحب الطبري
عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يكره

أن بخطأ أبو بكر

﴿ ومنها ﴾ أخرجه أحمد وأبو حاتم والترمذي وصححه عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إن الله جميل الخلق على لسان عمر وقلبه

صريح این دو حدیث شریف دلالت بر اصابت حضرت صدیق و فارق رضی الله عنهما دارد (زیرا) در جای که حکم الله واضح و منصوص باشد اصابت حق مزیتی ندارد

﴿ ومنها ﴾ ما روی بسند صحیح عن العریاض بن ساریة انه قال صلى الله عليه وسلم في جملة خطبة طويلة وعظ بها الاصحاب (من يمش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فطليكم بما عرفتم من سني وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ)

مقصود از سنة خلفای راشدین گفتار و کردار ایشان است اهم ازینکه امور منصوصه یا مستنبطه باشند زیرا اگر مقصود خصوص منصوصات باشد رفتار هر کس حق است و اختصاص بخلفای راشدین ندارد

﴿ وقال الجلال السيوطي ﴾ أخرج النصر المقدسي في الحجة والبيهقي في الرسالة الاشعرية وأورد الحلي والقاضي حسين وإمام الحرمين حديث ﴿ اختلاف أمتي رحمة ﴾

و در حقیقت اختلاف مجتهدین رضی الله عنهم باعث وسعت راه طاعت و سهولت عبادت است زیرا دین اسلام دین جمیع اقوام و دین عام اعوام و ایام است درین صورت تضییق و تحدید مناسب آن

بعد از آنکه این مقدمه را دانستید باید بدانید که اجتهاد
حق است زیرا در مواد متعدده علمای اصحاب به اجتهاد حکم
فرموده اند و با اینکه مائتر اصحاب بر اجتهاد ایشان مطلع بوده
اند اظهار مخالفه فرموده اند پس حقیقت اجتهاد اجماعی است

(فمنها) ما اخرج مالك ومسلم وابن جرير والبيهقي عن عمر
رضي الله عنه قال ما سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن شيء أكثر
ما سأله عن الكلالة حتى طعن بأصبعه في صدري وقال تكفيك آية
الصيف التي في آخر سورة النساء - قد وقع هذا الخبر الذي لا مطمئن
فيه من وجه

ولم يصح عند العلماء العمل في الكلالة إلا بالمرؤى عن أبي بكر
وعمر مع أنه اجتهاد منها

خلاصه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم دانستن کلاله را
حواله آیه آخری سوره نساء فرموده و در آن آیت فقط باجتهاد
حضرت صدیق و حضرت فاروق در اسلام معامله شده و می شود
(پس) اجماع بر صحت اجتهاد ایشان ثابت و واقع است

(ومنها) ما قال الشعبي عن شريح قال قال لي عمر بن الخطاب
اقض بما استبان لك من قضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فان
لم تعلم قضاء رسول الله فاقض بما استبان لك من قضايا الأئمة المهتدين
فإن لم تعلم كل ما قضت به الأئمة المهتدون فاجتهد رأيك وامتثل أهل
العلم والصلاح

(ومنها) ما رواه ابن جرير بسنده المتصل عن ابن عباس أنه

دخل على عثمان رضي الله عنه فقال له لم صار الاخوان يحببنا الام
الى السدس وانما قال الله تعالى (فان كان له اخوة) والاخوان
في لسان قومك ليسا باخوة فقال عثمان هل أستطيع نقض امر كان
قبلي وتوارثه الناس ومضى في الامصار

حضرت ابن عباس از حضرت ذی النورین پرسید لفظ (اخوة)
در آیه شریفه بمعنی جمعی از برادران است بناء علیه اگر کسی مهد
و جمعی از برادران داشت آن وقت مادرش از (ثلث) به (سدس)
نقل خواهد کرد (پس) چرا هرگاه برادران شخص متوفی دو نفر
باشند (سدس) بمادرش میدهند حضرت ذی النورین جواب داد
که اجتهاد سلف چنان بوده دو برادر هم در حکم جمعی از برادران
هستند و این دستور مجمع علیه و در بلاد اسلامیة بدون مخالف
منشور شده و حکم اجماعی قابل تغییر و خرق نیست

﴿ ومنها ﴾ ما أخرجه الداري وابن سعد بسند صحيح ان ابن
عباس إذا سئل فان كان القرآن اخبر به وان لم يكن فان كان عن
رسول الله اخبر به فان لم يكن وكان عن ابي بكر وعمر اخبر به فان لم
يكن قال براه

این روایت بر اجتهاد حضرت ابن عباس و اجتهاد شیخین دلالت
واضح دارد (اگر میگوئید) ابن عباس خودش مجتهد بوده
پس بطور عمل بقول شیخین کرده و حال اینکه مجتهد تقلید مجتهد
نمیکند (میگویم) اولاً ممکن است اجتهاد ابن عباس موافق اجتهاد
شیخین بوده باشد و ثانیاً اجتهاد شیخین مجمع علیه اصحاب شده پس

تابع بودن اجتهاد ایشان تابع بودن اجماع است

﴿ و منها ﴾ ما اجتهد ابن مسعود في المفوضة فقد اخرج الترمذي
وابو داود والنسائي والدارمي عن علقمة عن ابن مسعود انه سئل عن
رجل تزوج امرأة ولم يفرض لها شيئاً ولم يدخل بها حتى مات فقال
ابن مسعود لها مثل صداق نساءها ولا ولس ولا شطط وعليها العدة
ولها الميراث فلما قضى به قال اقرل فيه برأبي فان يك صواباً فمن الله
تعالى وان يك خطأ فمن ابن ام عبد فقام معقل بن سنان الاشجعي
فقال قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم في (بروع) بنت واشق
امرأة منا بمثل ما قضيت به ففرح ابن مسعود لكون اجتهاده كان
موافقاً لحكمه صلى الله عليه وسلم

خوب ملاحظه روایت مذکوره که صراحة دلالت بر اجتهاد
واصابه در آن دارد

﴿ و منها ﴾ ما قال سفیان بن عبد الرحمن الاصبهانی عن عكرمة
قال ارسلني ابن عباس الى زيد بن ثابت اسأله عن زوج وابوين فقال
للزوج النصف وللأم ثلث ما بقي وللأب بقية المال فقال نجده في
كتاب الله او تقول برأيك قال اقوله برأبي ولا افضل اما على اب
بين که زيد بن ثابت رضي الله عنه حصه مادر را باجتهاد تمییز
فرموده و فرموده در اجتهاد خودم دلیل دارم (زیرا) اگر این
چنین نباشد و موافق ظاهر آیه شریفه عمل شود باید دو حصه از باقی
برای مادر و یک حصه برای پدر باشد و حال اینکه در سایر مواد
مقتضیل پدر بر مادر داده شده

(ومنها) انه قالس زید بن ثابت علیا فی المکاتب وبقیه
المقایسة (ناظر زید بن ثابت علیا رضي الله عنهما فی المکاتب فقال
ارجعه ان زنی او تجیز شهادته ان شهید فقال لا قال فبر عبد ما شی
علیه درهم

یعنی حضرت علی کرم الله وجهه رأیش در عبد مکاتب چنان
بود که بعض اینک سید با او عقد کتابت را تمام کرد فوراً آزاد
می شود وزید بن ثابت رضي الله عنه انکار نمود وبصورت قیاس
استدلال کرد که عبد مکاتب پیش از ادا کردن نجوم کتابت چنانکه
در حدود وشهادات عبد است در سایر احکام هم عبد است

دلیل وجوب اجتهاد

بعد از آنکه صحت ووقوع اجتهاد بدلیل کتاب وسنت واجماع
ثابت شد (بدانکه) اجتهاد بر مجتهدین امت حضرت محمد المصطفی
صلی الله علیه وسلم واجب است زیرا خداوند متعال فرموده (فاتقوا
الله ما استطعتم) یعنی تا در طاقت دارید بهمه وجه تقوی کنید
مأمورات را بمثل ومنهیات را مجتنب باشید وعام اطاعة همین است
که هر چه از احکام دین مکنون آیات واحادیث است منصوصاً او
مستنبطاً عمل شود (پس) در حالی که کبھی عالم باشد با اینکه فلان آیت
یا فلان حدیث دلالت بر حکمی دینی دارد واجب است انرا اظهار
نمایند تا مردمان اطاعة کنند وحقیقت تقوی بعمل آید فلهذا مقرر
است که در صورت وحدت مجتهد اجتهاد فرض عین ودر صورت تعدد

عرض کفایه است و جمهور علمای دین برین مطلب اتفاق دارند
و البکری و قدح مبتدعین درین رخنه نخواهد کرد

وجوب تقلید

چون غایه از اجتهاد اظهار احکام و اطاعه اُمام است بر کسانی که
بمقام اجتهاد نرسیده اند تقلید یکی از مجتهدین و اطاعه احکام او
واجب است و کتاب وسنت و اجماع برین مطلب دلالت دارند آیه
(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) و آیه (فَاسْأَلُوا
أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) و آیه ﴿ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ
وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ لَعُودُوا لِمِثْلِهِمْ ﴾ مستنبطونه منهم ﴿ موافق بیانات سابقه
دلالت بر وجوب تقلید دارند

و آیه ﴿ فَلَوْلَا تَقَرُّوْنَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ
وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ ﴾ هم دلیل واضح است (زیرا)
اگر در احکام دین تقلید و اطاعه مجتهدین واجب نباشد فائده در
تحقه و طلب علم و استنباط احکام نمی باشد

و احادیث سابقه که در بیان اجتهاد و حقیقت آن ذکر شدند
هم برای وجوب تقلید دلیل واضحند (زیرا) اگر اجتهاد مجتهدین
واجب الاطاعه نباشد فرستادن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم علمای
اصحاب به ممالک برای چه و سؤال از معاذ بن جبل و استفسار از
کیفیت حکم بی فائده و تقریر حضرت رسول طهر صلی الله علیه و سلم
اجتهاد اصحابی که در عصر او اجتهاد کرده اند تقریر باطل میبود

(و حاشاه) حدیث صحیح ﴿ اقتصدوا بالدين من بعدي ابي بكر وعمر ﴾ حدیث ﴿ اصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم ﴾ حدیث ﴿ هلا سئلوا اذا جهلوا فلما شفاء العي السؤال ﴾ حدیث ﴿ العلماء ورثة الانبياء ﴾ همه بر تقلید دلالت دارند بعد از انكه علمای دین وارث پیغمبران بودند لازم می آید چنانكه اطاعه انبیای کرام واجب اطاعه علمای اعلام در منصوص و مستنبط احکام واجب باشد

﴿ خلاصه ﴾ اهل قرون ثلاثه بشهادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بهترین اهل قرنهای دنیا هستند فی الصحیحین عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ﴿ ورواه الطبرانی ﴾ بلفظ خیر الناس قرنی ثم الثاني ثم الثالث ﴿ ورواه الحاكم ﴾ فی مستدرکه بلفظ خیر الناس قرنی الذی انا فیهم ثم الثاني ثم الثالث

واهل این سه قرن كه اصحاب و تابعین و اتباع تابعین هستند رضي الله عنهم اجماع قولي وفعلي بر تقلید و تمسك بر رأي مجتهد فرموده اند و در هر کدام از قرون ثلاثه انا انكه مجتهد نبوده اند تقلید مجتهدین کرده اند ﴿ مثلاً ﴾ در عصر اصحاب در مسئله كلاله غاطبة تابع رأي ابو بكر وعمر فاروق و در غالب مسائل ارث تابع رأي زيد بن ثابت و در چندی از مواد حدود تابع رأي حضرت علي و در بسی احكام تابع رأي ابن عباس و ابن مسعود رضي الله عنهم بوده اند ﴿ مخصوص ﴾ ابن عباس و ابن مسعود و زيد بن ثابت در

فقه امام و پیشوا بوده اند

﴿ قال مجاهد ﴾ ما سمعت فتياً أحسن من فتيا ابن عباس إلا ان يقول قائل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ودر دوره تابعین در مدینه منوره فقهاء سبعة (عبيد عروة
 قاسم ابو بكر سليمان خارجة سعيد) مجتهد بوده اند و در احكام
 دين فتوى میدادند و تمام مسامین بر طبق فتاوی اوها عمل می کردند
 ﴿ و امام ابو حنیفه ﴾ یکی بود از صفار تابعین که مذهبش مستقر
 و اجتهادش مدون و مشهور شد و در زمان تابعین (امام مالک
 و شعبه و سفیان ثوري و سفیان بن عینه) از کبار اتباع تابعین
 و امام شافعی و احمد بن حنبل از صفار اوها اجتهاد فرموده اند
 ﴿ قال شعيب بن حرب المدائني ﴾ في نعت سفیان الثوري اني
 لاحسب ان يحاء بسفیان الثوري يوم القيمة حجة من الله تعالى على
 خلقه يقال لم تدر كوا نبیکم صلى الله عليه وسلم ولكن ادر کتم سفیان
 الثوري ألا اقتديتم به

﴿ والحاصل ﴾ در قرون ثلثة مبارکه اهل هر قرن عمل بقول
 امامان آن قرن کرده اند و تقلید ایشان در احكام مستنبطه پذیرفته
 اند چنانکه شیخین جلیل بخاری و مسلم استدلال باقوال امام (مالک)
 و امام مالک در کتاب موطاء استدلال باقوال (زهري) و (عمر
 ابن عبد العزيز) و (هشام بن عروة) و (قتادة بن دعامة) و غیر
 اوها از صفار تابعین می کنند و باز استدلال بقول (سعید بن مسیب)
 و (عروة بن الزبير) و (قاسم بن محمد) و غیر اوها از کبار تابعین

فرموده و استدلال تابعین باقوال اصحاب کرام اظهر من الشمس است
(پس) مجتهدین در دین اسلام بسیار و تقلید اوها مجمع علیه بوده
(غایة الأمر) عنایت از لیه با ائمه اربعه موافق و ایشان بر تدوین
و ترتیب ابواب احکام اجتهدیه موفق شدند و بس و اسلامیان از
اقتدار کره بر رأی اوها متفق چنانکه در تمام کره از مسلمین غیر
مبتدع کمی نبوده که بر رأی یکی از مجتهدین نباشد

﴿ خلاصه ﴾ اجماع سلف و خلف بر تقلید امامان مجتهدین
منعقد شده و این مطلب یکی است از بدیهیات دین اسلام و این تقلید
که بیان شد از قبیل این نیست که کفار مشرکین بمعونه ﴿ هکذا
وجدنا آباءنا ﴾ اضالیل و باطیل پیشینان خود گرفته اند (زیرا)
ادله و براهین مقبوله بر طریق اجتهاد و استنباط ائمه مجتهدین در کتب
معتبره ایشان مسطور بطوری هر کسی که رشد و معرفتی داشته
باشد بعد از مطالعات و تدقیقات تامه از درجات فهم و علم ایشان سر
گردان و حیران می ماند ﴿ مع ذلک ﴾ دري درجات علم و اجتهاد بر
کس نبسته اند و مردمان عالم و با مقدرت را در اجتهاد مفوض
فرموده اند و سخن بعد از آن که دلیل و براهان معقول داشته مقبول
است (پس) انکار اجتهاد فقط و فقط عناد و بد بختی و آرزوی
محو معارف و نشر زخارف و میل بر کشته شدن انوار حقیقت است
(یریدون لیطفوا نور الله بافوا هم والله من نوره ولو کره الکافرون)
صحیفه ۲۷ گفته اید خود طرف داران اجتهاد اقرار دارند
که اطاعه قرآن و اتباع احکام او واجب و تخلف از آن کفر و زندقه

﴿ میگویم ﴾ مطیع قرآن شریف در حقیقت منحصر در مجتهدین و مقلدین ایشان است (زیرا) چنانکه مطیع احکام متصوصه اند اطاعة مستنبطات آن هم میکنند

(پس) کفر و زندقه برای کسی میباشد که بحض هوئی سد الباب فهم دقایق و حقایق قرآن میکنند و آنکه اگر استنباط و فهم مجتهدین بعیان نیاید اهل جهل و غفلت هرگز پی بظاهر قرآن نخواهند برد چه جائی اینک دقایق و اسرار آنرا بفهمند و بدیهی است کسی چیزی را نفهمید حکم بآن چیز نخواهد کرد پس بر ایشان بخوانید ﴿ ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون ﴾

گفته اید باز اقرار دارند که منها درجه سعی ایشان در اثبات اجتهاد این است که بگویند اجتهاد جائز است و اتباع آن مباح ﴿ پس ما میگوئیم ﴾ که اگر مقصود از اجتهاد دکان باز کردن در برابر قرآن نیست چه ایجاب کرده که برای يك امر مباح از اتباع قرآن حکیم منحرف شده

﴿ میگویم ﴾ آقا این هم بهتانی دگر است که به خیال برای صرف داران اجتهاد قرار داده اید زیرا ایشان نمیگویند اجتهاد مجتهدین و اتباع آن مباح است و بس بلکه بموجب ادله منقوله و معقوله میفرمایند اجتهاد کردن بر آنانکه اهلیت اجتهاد دارند فرض است اگر مجتهد منحصر فی الفرد بود فرض عین و الا فرض کفایه و باز بمقتضای ادله فاطمه تقلید مجتهدین بر کسانی که بمقام اجتهاد فرسیده اند فرض عین است

(غایة الامر) شخص مقلد در تقلید هر مجتهدی میل دارد

مختار است

گفته اید (اولی) جمع ذی و (ذی) بمعنی صاحب است
یعنی صاحبان امر که امرا و سلاطین میباشند نه علمای مجتهدین
(زیرا) علما و مجتهدین در ضمیمه امرا و سلاطین بمنزله صفراوند یعنی
قدرت و نقاذی ندارند

(میگویم) بیان نمودیم (اولی الامر) بهر معنایی از معانی
سابقه باشد مقصود که حقیقت اجتهاد است حاصل (و اینکه)
علما و مجتهدین را علی العموم در ضمیمه امرا و سلاطین صفر قرار
داده اید باز بهتانی فاحشی است که بر تاریخ تمدن اسلامی کرده اید
(زیرا) در مبدا دین اسلام تا این قرون اخیر به استثنای
ایام انقلاب و هرج چنانکه سلطه تشریع طبعاً در دست علمای دین
بوده قوه تنفیذیه هم بدستور ایشان اجرایی احکام می کردند و جمیع
حقوق و حدود هم بر طبق امر اوها اجراء میشد و اگر فرضاً کمی
از علماء به نهمت اعداء بدست ذی شوکتی گرفتار بوده باشد باقی
علمای دین در غایت اعتبار و احترام بر مسند خود پایدار بوده اند
عجبا اگر از خوف نفوذ اهل دین نمی بود چرا شما با اینکه
سالمات این بدعت و الحاد در دل دارید و هوا خواه نشر فتنه
و بدعت هستید نتوانستید يك صحیفه در این موضوع تحریر
کنید (بلی) امروزه شما آزاد هستید لکن از قوه نظریه
امراء وقت تمنا داریم که بمسئله خطی تفکر فرمایند و درین دوره

که اسلامیان خاصه در شرق که نهایت درجه محتاج اتحاد و اتفاق
و بر جناح نهضت و ترقی هستند امثال شما را از این نوع نشریات
که عزمه اسلامیان سست و درون دین خواهان پشمرده می کند
منع شدید و سد اکید فرمایند ﴿ و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض
لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا
ولينصرن الله من ينصره ان الله لقوي عزيز ﴾

صحیفه ۲۸ گفته اید بعلاوه خود مجتهدین میگویند اطاعه
امر سلطان یا ذی شرکت واجب است ولی اطاعه و تقلید مجتهدین
مباح

﴿ می گویم ﴾ از فرمایش اوها حالی نشده اید (زیرا)
مجتهدین فرموده اند چنانکه اطاعه امرای مسلمین در احکام
شرعیه واجب است تقلید ائمه مجتهدین هم واجب و لکن مقلد در
تقلید هر مجتهدی مختار است

گفته اید دیگر اینکه اطاعه رسول و اولی الامر اعم از اینکه
امر او سلاطین باشند یا مجتهدین وقتی واجب که مطیع او امر الهی
باشند نه اینکه در احکام خدا اجتهاد و اختلاف کنند

﴿ میگویم ﴾ اولاً بحث از رسول صلی الله علیه وسلم درین
بنا خیلی خطا است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم معصوم و علی
الدوام در حقیقت معرفت و طاعت مستغرق بوده

(ثانیا) همه اسلامیان مطابق آیه شریفه اتفاق دارند که امر
اسلام وقتی مطاع است که ذاتا مسلم و بر طبق دیانت دستورات دهد

و باز اطاعه علمای مجتهدین در احکامی است که از آیات و احادیث
استنباط کرده اند و احکام مستنبطه مخالف نص آیت نیستند (ذیرا)
نص از آنها ساکت دیگر بمحض عناد هر افتراءی بکنید جزای آنرا
البته میگیرید

صحیفه ۲۸ و ۲۹ گفته اید حضرت رسول در مدت نبوت
خود عمل با جهاد نکرده مگر در سه مورد که در هر سه مورد از
طرف خداوند مورد و طرف مؤاخذه و تهدید واقع شد ﴿اول﴾
در تحریم ماریه قبطیه ﴿دوم﴾ در قضیه اسرای بدر (سوم)
در اجازه مستأذنین مخالف از غزوه تبوک و اگر روایت تحریم غسل
م درست باشد فقط چهار مرتبه و الا سه مرتبه

﴿می گویم﴾ چون قلم دو زبان را بمقام سید کائنات
صلی الله علیه و سلم رسانیدی بشنو تا شما را بفهمانم که من حیث
الدعوی والدلیل در غلط افتاده (پس) بدانید که اهل تحقیق بر
آن هستند اجتهاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحیح و واقع
و خداوند اجتهاد او را از خطأ محفوظ میفرماید و برای حالی شدن
برادران چند ماده از اجتهادات آنحضرت مینامیم و سایر مواد را بر
مراجعه مصادر موثوقه حواله خواهم کرد

﴿ماده اول﴾ قضیه اسیران غزوه بدر و در آن واقعه که
عدد مسلمانین سیصد و هجده نفر و مشرکین هزار و هفتصد نفر بودند
خداوند متعال بمقتضای وعده خودش نصرت و ظفر بمسلمین داد و از
مردان جنگی کفار هفتاد نفر کشته و هفتاد نفر اسیر شد و حضرت

عباس عموي حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وعقیل بن ابی طالب
رضی الله عنهما از جمله اسیران بودند

وحضرت صلی الله علیه وسلم در کشتن و گذاشتن ایشان مشورت
باصحاب کرام فرمود (رأي) ابو بکر صدیق در فدیة گرفتن
ومرخص کردن ایشان بود ﴿ فقال قومك واهلك استبقهم لعن الله
أن يتوب عليهم وخذ منهم فدية تقوي بها اصحابك ﴾

﴿ ورأي فاروق ﴾ در کشتن ایشان بود ﴿ فقال كذبوك
وأخرجوك فقدمهم واضرب أعناقهم فان هؤلاء أئمة الكفر وان الله
اغناك عن الفداء فكن علياً من عقيل وحمزة من العباس ومكني
من فلان لضرب اعناقهم . فقال ان الله ليلين قلوب رجال حتى تكون
ألين من اللبن وان الله ليشدد قلوب رجال حتى تكون أشد من
الحجارة وان مثلك يا أبا بکر مثل ابراهيم قال فن تبغني فانه مني ومن
عصائي فانك غفور رحيم . ومثل عيسى في قوله ان تعذبهم فانهم
عبادك وان تغفر لهم فانك أنت العزيز الحكيم . ومثلک يا عمر مثل
نوح . قال رب لا تذر على الأرض من الكافرين ديارا . ومثل
موسی حيث قال : ربنا اطمس على أموالهم واشدد على قلوبهم ﴾

پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم رأي صدیق را تصویب
وموافق اجتهاد خود دید وامر فرمود که فدیة از اسیران گرفتند
وايشان را رها کردند

﴿ ودر واقع ﴾ نجات ایشان خیلی با تفع بود زیرا غالب اوها بعد
از ان وقت ایمان آوردند واسباب ترقی وتعالی اسلام شدند

و خداوند متعال درین خصوص عتاب حضرت رسول فرموده
 و قول بعتاب مردود است و تفسیر آیه ﴿ مَا كَانَ النَّبِيُّ أَنْ يَكُونَ لَهُ
 أَمْرٌ حَتَّى يَتَخَنَ فِي الْأَرْضِ ﴾ تریدون عرض دنیا و الله بريد الآخرة
 والله عزيز حكيم لولا كتاب من الله سبق لمسكم في ما اخذتم عذاب
 عظيم ﴿ این طور است برای هیچ پیغمبری اسیر کردن کفار
 و نجات دادن اوها در مقابل فدیة درست نبوده بلکه واجب بوده
 که کفار متمرد بکشند تا وقتی که ان پیغمبر با قوت و شوکت
 شده

(لا یسلم الشرف الرفیع من الاذی * حتی یراق علی جوانبه الدم)
 مگر برای محمد عربی صلی الله علیه وسلم که لطفاً در او ائیل شوکت
 او به محض خصوصیت برای او فدیة گرفتن و نجات دادن اسیر را
 اجازه فرموده ایم

و بقیة آیه یعنی ﴿ تریدون عرض دنیا ﴾ تا آخر بر وجه
 التفات خطاب باصحاب است که میل بر فدیة گرفتن از اسیران داشتند
 و فرمود ای گروه اصحاب شما در فدیة گرفتن میل بر متاع دنیا دارند
 در صورتیکه لایق برای شما این است همواره جانب عقبی را بردن
 ترجیح دهید (پس) اگر حکم از طرف ما سبقت نمیگردد به اینکه
 فدیة اسیران برای اصحاب بدر مباح است در گرفتن فدیة عذاب
 سخت بر شما نازل می شد لکن همان حکم سبقت کرده لذلك مورد
 عذاب نخواهید بود

دگر اجتهاد حضرت صلی الله علیه وسلم درین ماده ابدأ خطأ نبوده

والا امر برد فديه مي فرمود و انگهي در رد آن اصراري وارد نشده
 ﴿ ماده دوم ﴾ اذن متخلفين از غزوه تبوك و خلاصه اش اين
 است جمعي از منافقين طلب رخصت از حضرت صلى الله عليه وسلم
 كردند كه به غزا نروند و آن حضرت صلى الله عليه وسلم از انجاني
 كه ميدانست بودن اوها در آن حرب چه جاني اينكه نافع باشد
 ضرر دارد زيرا دائما مشغول ست كردن عريمه اسلاميان بودند
 و قبل از خداوند متعال به آيه ﴿ فاذن لمن شئت منهم ﴾ حضرة
 را در اذن و منع ايشان مختار كرده بود انحضرت اذن ايشان داد
 كه در جاني خود باشند و بجهاد مقدس نروند

بعد از اذن ايشان در تخلف اين آيه نازل شد ﴿ عفا الله
 عنك لم اذن لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا وتعلم الكاذبين ﴾
 و اين خطاب خيلي در مقام تفخيم شأن حضرت نجر بشر صلى الله عليه
 وسلم و احترام او نازل شده و مقصود از آيه اين نيست كه چرا اذن
 ايشان دادى و اذن دادن ايشان كارى بد بود (زيرا) سابقا
 حضرت را در اذن و منع مختار فرموده بود بلكه مقصود آنست
 اگر اذن اوها هم نميدادى بجهاد نمي آمدند چونكه منافقين براي
 نصرت دين اسلام جنگ خواهند كرد بلكه طالب احاي دين
 هستند درين صورت كه طبعاً تخلف مي كردند كذب و تفاق ايشان
 تمام واضح و از صادقان جدا مي شدند

﴿ ماده سوم ﴾ در صحيح مسلم و بخاري مرويست انه صلى الله
 عليه وسلم قال في بيان تحريم مكة ﴿ لا يعصد شجرها ولا يجلى خلاها

فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ لَا الْأَذْخَرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنَّا نَحْتَاجُهُ لِدَوَانَا فَقَالَ لَا الْأَذْخَرَ
یعنی وقتی که حضرت صلی الله علیه وسلم بیان حرمت ارض مکه
میکرد فرمود درخت مکه مکرمه و گیاه انجا بریده نمیشوند
در آن وقت (عباس) عموی حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود الا گیاه اذخر نباشد ای رسول خدا که برای الاغی خود
به آن گیاه محتاج هستیم و حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود خوب
إلا اذخر نباشد واضح است حضرت صلی الله علیه وسلم در آن جا
به اجتهاد استثنای گیاه اذخر فرمود (زیرا) وحی در آن صورت
وارد نشده

﴿ ماده چهارم ﴾ در صحیح بخاری از جابر بن عبد الله رضي
الله عنهما روایت میفرماید که حضرت صلی الله علیه وسلم باجم غفیر
از اصحاب کرام رضي الله عنهم عازم حج شدند و احرام به حج
بستند و حضرت صلی الله علیه وسلم با چند کس از اصحاب اشران
هدی با خود برده بودند که در مکه مکرمه ذبح کنند وقتی بمکه
مکرمه رسیدند باصحابی که حیوان هدی نداشتند فرمود احرام
حج را به (عمره) فسخ کنید بعد از آنکه عمره تمام کردید در
موسم حج احرام بحج ببندید و حج را بجا آورید (و اما) خودش
و چند کسانی که هدی با خود برده بودند میبود بر همان احرام
باقی بماتند تا روز نحر که حیوان هدی را سر می برند آن وقت
(عمره) بجا آورند (پس) اصحابی که حیوان هدی نداشتند
خیلی متأسف شدند ازینکه ایشان هم حیوان هدی ندارند تا موافق

حضرت صلی الله علیه وسلم احرام حج را بسر برند چون حضرت
صلی الله علیه وسلم تأسف ایشان درک کرد فرمود ﴿لو استقیلت
من أسری ما استدبرت ما احدثت﴾ یعنی اگر حالا شروع میکردم
به کاری که زودتر بآن شروع کردم یعنی کاری حج (حیوان)
هدی را سوق نمیکردم تا که من هم مانند شما (عمره) را بجا
آورم و بعد از آن احرام تازه به حج ببندم

معلوم است مانند همین فرمایش استقامت ندارد الا در کاری که
به اجتهاد کرده شده باشد

ومن أدلة اجتهاده صلی الله علیه وسلم ما رواه ابو داود عن
عبد الله بن رافع قال سمعت ﴿أم سلمة﴾ رضي الله عنها تقول قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انما اقضى بينکم برأیی فیما لم ينزل علی
فیہ وحی

﴿ومنها﴾ ما رواه احمد وابن ماجه عن طلحة انما انا بشر
مثلکم وان الظن یخطی ویصیب ولکن ما قلت قال الله تعالی فلن
اکذب علی الله تعالی

﴿ومنها﴾ ما رواه مالک واحمد والستة عن أم سلمة ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال انکم تختصمون إلی ولعل بعضهم ان
یکون الحن بحجته من بعض فاقضی له علی نحو ما اسمع منه فمن قضیت
له بشئ من حق أخیه فلا يأخذنه فانما اقطع له قطعة من النار

این احادیث شریفه دلالت قطعیه دارند بر اینکه حضرت
صلی الله علیه وسلم در کارهای که وحی در آنها نباشد اجتهاد فرموده

و اینکه در حدیثین اخیرین اشعار بخطاً در اجتهاد میفرماید مقصودش تنبیه بر حالت بشریه است که بشر علم غیب نمی داند و ممکن است اگر از طرف ذات حق اخبار نشود اصابه نکند

﴿ و لکن ﴾ در خارج معلوم و مبرهن است که اجتهاد آنحضرت از خطاً محفوظ خواهد بود و خداوند نمی گذارد که در احکام بر خطاً بماند

﴿ و اما ﴾ ماده تحریم ماریه قبطیه رضی الله عنها ابداً ماده اجتهاد نیست زیرا چیزی خداوند حلال کرده باشد بقول هیچکس حرام نخواهد شد و چه جانی حضرت صلی الله علیه و سلم بلکه کسانی که جزئی امتیاز داشته باشند آنرا میدانند و مقصود حضرت صلی الله علیه و سلم از تحریم (ماریه) حرام کردن ابدی نبود بلکه مقصود سوگندی بود بر اینکه مجاوره (ماریه) نفرماید و کلمه (حرمت علی تقبی) در حال اطلاق سوگند محض است

بعد از آن خداوند متعال بصورت بیدار کردن آیه ﴿ یا ایها النبی لم تحرم ما أحل الله لك ﴾ تا آیه ﴿ قد فرض الله لكم تحلة إيمانكم والله مولیکم وهو العليم الحکیم ﴾ نازل فرمود که مآل تفسیر آیه اخیره این است خداوند برای شما کفارت سوگندها قرار داده پس کفارت را بدهید و بر محلف علیه عود کنید ﴿ و روایت شده ﴾ که آنحضرت صلی الله علیه و سلم عیدی را در کفارت آزاد و بر محلف علیه عودت فرمود

و بدانند چنانکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اجتهاد

کرده سائر انبیاء هم اجتهاد فرموده اند چنانکه در صحیح مسلم
از ابی هریره رضی الله عنه مروی است . قتی بود دو زن با پسران
خود در راه میرفتند ناگاه گرگ آمد بچه زنی بزرگ را برد
(پس) آن زن به زنی کوچک گفت که پسر ترا گرگ برد
و این پسر که مانده پسری من است (وحا که را) بحضور حضرت
(داود) علی نبینا وعلیه السلام بردند و حضرت داود بعد از
مذاکرات فتوای برای زنی بزرگ فرمود و حکم و تنفیذی مطلب را به
حضرت سلیمان علیه السلام حواله کرد (چون) بحضور سلیمان
علیه السلام رفتند امر فرمود کاردی برایم بیاورید تا این پسر را
در بین شما دو نصف کنم هر یک نصفی از آن ببرید چون کارد را
آوردند و حضرت سلیمان علیه السلام نمایش داد که پسر را دو
پارچه میکند زنی بزرگ هیچ متأثر نشد (فقط) زنی کوچک فغان
و زاری کرد و گفت یانبی الله دخیل دخیل پسر را دو پارچه نکنید تملق
بمن ندارد و پسری آن زن بزرگ است بعد از آن که حضرت سلیمان
(ع) تاثرات و ملال زن کوچک را درک کرد جزم حاصل فرمود که
آن پسر پسری او است و برای او حکم نمود

(پس) از این تفصیل برای اهل دین و انصاف معلوم شد که
اجتهاد برای انبیای کرام علیهم السلام جائز و واقع است چنانکه
محققین از علمای اسلام تصویب کرده اند بلی ابو علی جبائی از
ممنزه منکرری اجتهاد انبیاء است و بیعضی ادله واهیة اشتباه کرده
و علمای دین بر وجه بلیغ آنها را رد و صحت وقوع اجتهاد انبیاء را

اثبات کرده اند

گفته اید ﴿ دوم ﴾ اینکه رسول حق اجتهاد ندارد (نادر)
اگر در حال نزول وحی اجتهاد میکنند از دو حال خارج نیست یا
اجتهاد موافق با وحی است درین حال اجتهاد عبث و با مخالف
وحی است مخالفت با وحی کفر و ممنوع و اگر در غیر حال وحی اجتهاد
می کنند در صورت عدم وحی آن حضرت يك نفر نمی تواند خوانده
پیش نیست و نمی تواند خوانده صلاحیت اجتهاد ندارد

﴿ میگویم ﴾ تا حال کسی نگفته اجتهاد آنحضرت وقت نزول
وحی است تا بگوئید اگر موافق است عبث و اگر مخالف است
کفر بلکه مطلب اجتهاد در غیر حال نزول وحی است و این که
گفته اید آن حضرت يك نفر نمی تواند خوانده صلاحیت اجتهاد ندارد
خیلی عبارت بی جا و مملوء از ضلال است عجیباً کسی که خداوند
در مبدء ایجاد عالم جوهر وجود مبارك او را منظور نظر مرحمت
کرده و پیش از خلق آدم روحی مقدس او را بر نبوت مطلع گردانیده
و در تطورات وجودی پشت به پشت و رحم به رحم در پشت و رحم
اخیر و اطهار او را حفظ کرده و بعد از ظهور شخص او را
در عالم جسمانی و انسانی با صورت و سیرت شیرین و آداب و تمکین
نمایش داده

و پیش از نبوت بر ویای صادق و الهامات فائده قلب او را برای
قبول فیض ربانی و وحی آسمانی مهیا نموده
و بعد از بعث او با انواع و اصناف شدت و زحمت از دست مشرکین

ادعای کردند بشریت و رسالت منافات دارند (پس) بطریق
ارضاء العنان الزاما لاخصم بامر خداوند فرمود (یٰی من بشرم و رسول
م هسم) و شما بد فهمیده اید که بشریت و رسالت منافات دارند آیا
نمی پرسید تا بدانید که پیغمبران سابق علیهم السلام همه بشر
بوده اند

و آیه ﴿ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيْ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴾ هم در
رد ایشان وارد شده که میگفتند وقتی ما رسالت شما تصدیق می
کنیم که کارهای از عقل خارج اظهار کنید مانند این که خداوند
و ملئکة های او با خود بیاورید تا بر نبوت گواهی دهند یا آسمان را
پارچه پارچه کرده بر ما فرود آورید ازین قبیل ترهات و خرافات
(پس) خداوند متعال امر فرمود بگو که من بشری هسم رسول
و پیغمبر خداوند مانند پیغمبران سابقه و غیر از کاری که خداوند
بمحض لطف و فضل برای ما خلق کند هیچ کاری نمیتوانیم کرد
دگر هیچ کدام ازین دو آیت دخلی بعالم اجتهاد و معارف از
ان ندارند

و حدیث ﴿ أَنْتُمْ أَعْرَفُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ ﴾ که امور دنیائی را
باهل دنیا حواله می کند هم دخلی باین موضوع ندارد که ما سخن
از اجتهاد و استنباط احکام دین میکنیم نه از باغ و بوستان

و آیه ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ
الَّذِي اختلفوا فيه ﴾ و آیه ﴿ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَلَ
بِهِمْ ﴾ و آیه ﴿ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي

اختلفوا فيه ﴿ هیچکدام مانع اجتهاد نیستند (زیرا) همین آیات دلائل بر این می کنند که غایه از بعث رسل بیان دین حق و رفع اختلافات مردمان در معبود و بیان و تفسیر وحی منزل است دگر مقصود منع اجتهاد و استنباط از حضرت صلی الله علیه و سلم نیست .

وحدیث ﴿ من فسر القرآن برئیه ﴾ هم بیان نمودیم که مضمونش نهی از اتباع اهواء و آراء باطله است بطوری که مدبری از دین نداشته باشد

صحیفه ۳۱ گفته اید سرور این که اجتهاد مصون از خطا نیست چنانکه خود مجتهدین می گویند که مصیب یکی است (پس) اگر اجتهاد برای رسول جائز باشد از وجوب اطاعت او لازم می آید وجوب عمل بخطا تا آخر

﴿ می گویم ﴾ باید بدانید هر چند اجتهاد ذاتاً ممکن است خطا باشد اما خداوند اجتهاد انبیاء را از خطا معصوم و یا خود تنبیه ایشان میفرماید و نمیگذارد بر خطا بمانند

مادام اجتهاد حضرت از خطا محفوظ بود دلیل چارم شما هم منقوض می شود (زیرا) اطاعت حضرت رسول واجب و از عمل کردن باجتهاد محفوظ انحضرت صلی الله علیه و سلم غیر از اطاعت مشروع چیزی حاصل نخواهد شد پس جمع التقیضین ابدلاً لازم نمی آید صحیفه ۳۲ گفته اید رسول نمیتواند در امور دین و احکام مذهبی برای خود یا برای دیگران رفتار کند

﴿ میگویم ﴾ بلی عمل کردن حضرت صلی الله علیه وعلیه برائی
و مذهبی غیر باطل که مقلدی هیچکس نبوده (و اما) برائی و اجتهاد
مفرد عمل میتوان کرد

و بعد از آنکه ملاحظه ادله صحت اجتهاد کردی واضح میشود
که حضرت صلی الله علیه و سلم اجتهاد فرموده و بواسطه اینکه هم
المحضرت خاصه در احکام دینی از همه عالمان عالم بالاتر بوده
اجتهاد باو لایق تر است

و آیه ﴿ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ نهی از اتباع هوای
آنان است که خداوند نمیشناسند و در جهات بت پرستی بوده اند
نه از اتباع ادله و استنباط احکام دین و اینکه خداوند متعال
فرموده ﴿ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبْدِلَهُ مِنْ تِلْكَ قِسْمٍ ﴾ معنایش این
است بگو برای من نمیشود که آیات قرآن آنچه بحث از بت و واب
و عقاب میکنند تبدیل دهیم یا در جائی قرآن کتاب دگر یاورم
(زیرا) کفار میگفتند ﴿ ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ ﴾

و موضوع ما که اجتهاد است نه تبدیل و نه مستلزم تبدیل است
و آیتی که در معنایش چند وجوه ممکن باشد و مجتهد بیان آنها بکند
چه دخلی به تبدیل دارد

و آیه ﴿ يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴾ امر به
تبلیغ وحی است و در واقع بلاغ مبین و طیفه انبیای مرسلین است
و معاشر مسلمین شهادت میدهم که انحضرت آیات الهی را تبلیغ
فرموده و اینکه خدا فرموده ﴿ بَلِّغْ مَا نُنْزِلُكَ ﴾ منشأ آن است که

خداوند در صدد امر به تبلیغ آیات است نه چیزی دیگر
(بعلاوه) کلمه تبلیغ برای رسانیدن کلام گمی بکمی دیگر
مستعمل است نه در مقام رسانیدن فکر و قول شخص

(پس) این آیه هم ربط به منع اجتهاد ندارد (علاوه)
حضرت صلی الله علیه وسلم که مأمور به تبلیغ احکام الله است چه
مالعی هست کاری خیر دیگر بکنند

عجبا اگر کسی مأمور به نصیحت مردمان باشد ممنوع
می شود از اینکه اطعام طعام یا باقی حسنات دیگر بجا آورد (حاشا)
و آیه (ان يتبعون إلا الظن) نهی از اتباع ظن در ذات خدا
و وحدت معبود و سائر اصول دین است نه در احکام فروعیه چنانکه
بیان شد

و اینکه در سوره مائده میفرماید ﴿ومن لم يحكم بما انزل الله
فالئك هم الظالمون﴾ بدان تفسیر ﴿ومن لم يحكم بما انزل الله﴾
من لم یصدق بما انزل الله است و تصدیق نکردن بما انزل الله شیوه
کفار است نه شیوه حضرات انبیای اخیار و امامان ابرار
که اوها اعلی درجه تصدیق یعنی علم بما انزل الله داشته اند و عمل
بآن هم کرده اند

و فهم دقایق کلام و استنباط احکام قرین حکم بما انزل الله است
صحیفه ۳۳ گفته اید خود حضرت میفرماید ﴿ما جائکم منی
فلعرضوه علی کتاب الله﴾ تا آخر معنایش آن نیست که هر چه من
گفته ام لفظاً باللفظ تکرار آیات قرآن است بلکه معنایش

آنست احادیثی من مبین آیات خدا واز دقایق و معنویات آن خارج نیست (پس) اگر حدیثی را شنیدید که با کتاب الله بهیچ وجه موافق نمی آید بدانید آن حدیث من نیست (زیرا) احادیثی حضرت صلی الله علیه وسلم همه با آیات توفیق و تطبیق خواهند شد واز احادیثی او حدیثی را نمی بینم که منافی با آیات باشد و با آیات تطبیق نشود

و اگر زندیقی برای تنفیر مسلمین از دین اسلام حدیثی را افتراء و اختراع کرده باشد حفاظ احادیث بر آن مطلع و آن را رد کرده اند (و برای) حفظ احادیث شریفه کتب صحاح عدیده تدوین کرده اند (که) صحاح از آنها خارج نیست

(پس) حدیث سابق البیان هم دلالت بر این می کند هر چه حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده ضمناً داخل آیات است و مطابق موافق حق و حقیقت (و لکن) اگر هر کسی بی علم طریق تطبیق آن را تفهمد چه شد ﴿ یختص بر حمته من یشاء ﴾ گفته اید حضرت رسول هنگامی رحلت میفرماید ﴿ ائتونی بقلم و قرطاس لا کتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدی ﴾ خلیفه ثانی میفرماید ﴿ ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله ﴾ و در آن مجلس قاطبه اصحاب حضور داشتند و رأی حضرة فاروق را تصدیق کردند که با بودن کتاب الله نوشتن کتاب ممنوع و هتایان است در جائیکه پیغمبر اکرم که اکمل مخلوقات و مبین مجملات و منشأ بهات است حق اجتهاد و نوشتن کتاب نداشته باشد ما دون او چگونه حق اجتهاد

و نوشتن کتاب خواهند داشت

﴿ میگویم ﴾ حاصل مقصود شما این است که این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه حضرت صلی الله علیه وسلم و باقی مسلمین حق اجتهاد ندارد (زیرا) آن حضرت صلی الله علیه وسلم در آنسانی مرض موت خواست با جهاد خود کاغذی بنویسد و خلیفه ثانی عمر فاروق رضی الله عنه ممانعت فرمود و در صورتی برای حضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد ممنوع باشد برای سائرین هم (بالأولی)

﴿ ولکن ﴾ پنبه از گوش بیرون کن تا شما را حالی نمایم عین حدیث شریف دلیل صحت اجتهاد است و اجتهاد از غیر حضرت هم جائز و واقع است

﴿ أولا ﴾ اصل حدیث مروهی از بخاری شریف این است ﴿ عن ابن عباس رضي الله عنهما ﴾ قال لما اشتد بالنبي صلی الله علیه وسلم وجعه قال اتوني بكتاب اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده فقال عمر رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم غلبه الوجع عندنا كتاب الله حسبنا فاختلقوا و كثر اللغط فقال صلی الله علیه وسلم قوموا عني ولا ينبغي عندي التنازع

یعنی هنگامی آیش و الم ناخوشی بر حضرت صلی الله علیه وسلم شدت گرفت و آگاه شده بود بأن مرض وفات خواهد کرد

و بعضی آقایان مردمان از خصوص خلافت شنیده بود فرمود چیزی از آنها که خط برو نوشته شود بر ایم بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم بطوریکه بعد از آن کتاب در خصوص خلافت راه حق را

و نوشتن کتاب خواهند داشت
 ﴿ میگویم ﴾ حاصل مقصود شما این است که این حدیث شریف
 دلالت دارد بر اینکه حضرت صلی الله علیه وسلم و باقی مسلمین حق
 اجتهاد ندارد (زیرا) آن حضرت صلی الله علیه وسلم در آنسای
 مرض موت خواست با جهاد خود کاغذی بنویسد و خلیفه ثانی عمر
 فاروق رضی الله عنه ممانعت فرمود و در صورتی برای حضرت صلی
 الله علیه وسلم اجتهاد ممنوع باشد برای سائرین هم (بالأولی)
 ﴿ ولکن ﴾ پنبه از گوش بیرون کن تا شما را حالی نیامد
 عین حدیث شریف دلیل صحت اجتهاد است و اجتهاد از غیر حضرت
 هم جائز و واقع است

﴿ أولاً ﴾ اصل حدیث مروی از بخاری شریف این است
 ﴿ عن ابن عباس رضي الله عنهما ﴾ قال لما اشتد بالنبي صلی الله علیه
 وسلم وجعه قال ائتوني بكتاب اكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده
 فقال عمر رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم غلبه الوجع عندنا
 كتاب الله حسبنا فاختلفوا وكثر اللغط فقال صلی الله علیه وسلم
 قوموا عني ولا ينبغي عندی التنازع

یعنی هنگامی آیش و الم ناخوشی بر حضرت صلی الله علیه وسلم
 شدت گرفت و آگاه شده بود بأن مرض وفات خواهد کرد
 و بعضی اقوال مردمان از خصوص خلافت شنیده بود فرمود چیزی
 از آنها که خط برو نوشته شود برایم بیاورید تا برای شما کتابی
 بنویسم بطوریکه بعد از آن کتاب در خصوص خلافت راه حق را

بیاید چون حضرت فاروق عجز و سختی مرض حضرت را درك کرد
و میدانست قرآن شریف در آن موضوع کافی است فرمود
(کتاب الله) نزد ما است و کفایت ما میکند

(پس) زحمت دادن بحضرت در این حالت غلبه ایش و زحمت
مناسب نیست و در اینجا که میان اصحاب حاضرین صدا و سخن پیدا
شد بعضی گفتند کاغذ بیاورید تا بنویسد و بعضی گفتند نیاورید
و حضرت صلی الله علیه و سلم اجتهاد فاروق را صواب دید فرمود
(قوموا عني ولا ينبغي عندي التنازع) یعنی پاشوید و بروید
که در مجلس من تنازع مشروع نیست

(توضیحاً میگویم) بر اهل معرفت مخفی نماند غایه و مقصود
حضرت صلی الله علیه و سلم نوشتن امر خلافت بود بچند دلیل
(اول) کلیات احکام حرام و حلال و غیره به آیات و احادیث

اکمال شده بود

(دوم) يك پارچه تخته یا پوستی مقداری چندان از احکام
دین نمی گیرد

(سوم) شدت ناخوشی از تفصیلات احکام تنگ است
(چهارم) در آن اثناء مقوله نیابت و خلافت دائر و به قرینه
مقام از گفتار ناس هم مستفاد بود (زیرا) چنانکه بر اهل سیر
معلوم است ابو بکر صدیق در بده ناخوشی حضرت صلی الله علیه
و سلم داخل افراد اشکر أسامه بود و چون مرض حضرت صلی الله
علیه و سلم شدت گرفت صدیق را دعوت کرد و در جایی خود به امام

مسلمین او را نصب فرمود

(و درین خصوص) که بالاخره خلافت برای او می شود

بعضی سخن به حضرت صلی الله علیه وسلم رسید

(پس) برای دفع آقا زیل ناس میل داشت امری بنویسد که

کسی مخالفه و سخن ننکند و از انجائیکه حضرت فاروق رضی الله عنه

میدانست در قرآن شریف امر باطاعه رسول صلی الله علیه وسلم شده

(و کسیکه) حضرت صاحب الامر اکبر در جایی خودش به امامت

که اعم و وظائف دینی است نصب کرده باشد هیچکس نمی تواند

او را عزل کند و هم در قرآن شریف امر باتباع طریق مؤمنین هست

و بالطبع والدلیل چون افراد مسلمین امام حضرت را قبول خواهند کرد

اجماع بر خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه منعقد خواهد

شد با جهاد و رأی خود عرض کرد با وجود کتاب الله و سهولت اخذ

مطلب درین وقت سختی کتبات و زحمت لازم نیست و حضرت

صلی الله علیه وسلم چون اجتهاد و رأی فاروق را حق دید تصویب

و تقریرش نمود و امر بسکوت اصحاب حاضرین فرمود

(درین مقام) چند مطلب ظاهر میشود (اول) اینکه

امر حضرت صلی الله علیه وسلم با آوردن اسباب کتبات رأی خود

بود نه به وحی (دوم) امر بر سبیل ارشاد بود نه وجوب حکم

و الا اگر امر او موافق وحی یا امر وجوب می بود لابد چیزی

می نوشت و فاروق هم هیچ عرض نمی کرد (سوم) عرض فاروق هم

به اجتهاد بود (زیرا) اکتفا بکتاب الله در خصوص خلافت

منصوص آیت یا منصوص حدیث نیست

﴿ چارم ﴾ صحت اجتهاد یعنی استنباط احکام از مدرک شرعی
بر امنشاً اجتهاد حضرت فاروق آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ)
و آیه ﴿ وَتَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ و سنت حضرت صلی الله علیه
و سلم که ابو بکر صدیق را با امامت نصب کرده بود

﴿ پنجم ﴾ اینکه اجتهاد در حضور حضرت صلی الله علیه
و سلم جایز و واقع است چنانکه حضرت فاروق اجتهاد کرد و آن
حضرت تصویبش فرمود

(پس) معلوم شد این حدیث شریف مثبت اجتهاد و بر ضد
اهل عناد است

صحیفه ۳۴ گفته اند در تجهیز جیش اسامه جمعی خواستند که
در مقابل امر نبی عمل بر آید و اجتهاد نمایند که حضرت فرمود
﴿ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَافُ عَنْ جِيشِ اسَامَةَ ﴾ اگر عمل با جتهاد جایز بود
آن جماعت مورد لعن نمیشدند پس معلوم میشود که هر جا اجتهاد
شروع شود فوراً لعن وارد میشود خواه در مورد سجده بر آدم
و خواه در مورد جیش اسامه و خواه در هر مورد دیگر

﴿ میگویم ﴾ فرمایشات سید کائنات در موضوع جیش اسامه
بمراحل از مطلب شما که منبع اجتهاد است دور و اسکن برای اینکه
برادران دینی موضوع را مفصلاً بفهمند خوب است آن را بیان
و بعد از آن مطلب شما را رد کنیم

بدانید حضرت صلی الله علیه و سلم روزی پیش از مرض و فاقش

لشکر را برای ملک روم تجهیز فرمود و اسامه بن زید که خیلی با ضبط و کفایت بود امیر آن جیش فرمود چون کبار مهاجرین و انصار رضی الله عنهم از قبیل ابو بکر صدیق و عمر فاروق و ابی عبیده بن الجراح از افراد جیش بودند بعضی از اصحاب میل داشتند که یک نفر سال خورده و کار دیده امیر جیش باشد (زیرا) با وصف این که اسامه بن زید عبد بود خورده ساله و در آن وقت هجده سال عمر داشت چون حضرت صلی الله علیه وسلم به خیال اوها دانست در اثنای ناخوشي که داشت به منبر رفت و خطبه بر اصحاب خواند و فرمود : —

﴿ أَيُّهَا النَّاسُ فَمَا مَقَالَةٌ بَلَّغْتَنِي عَنْ بَعْضِكُمْ فِي تَأْمِيرِي أَسَامَةَ وَلَئِنْ طَعَنْتُمْ فِي تَأْمِيرِ أَسَامَةَ لَقَدْ طَعَنْتُمْ فِي أَمَارَتِي أَبَاهُ مِنْ قَبْلِهِ وَإِيمَ اللَّهِ أَنْ كَانَ خَلِيقًا بِالْأَمَارَةِ وَأَنْ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيقٌ بِالْأَمَارَةِ وَأَنْ كَانَ لِمَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَيَّ وَآمَهَا مِظْنَةً لِكُلِّ خَيْرٍ فَاسْتَوْصُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ خَيْرِكُمْ ﴾

یعنی ای مردمان چیست سخنهايي که از خصوص امیر کردن

اسامه از طرف بعضی از شما بمن رسیده آیا اصل دارند یا نه

و اگر درین وقت تعجب از امیر کردن اسامه میکنند که خورده ساله است ازین پیش هم در امیر کردن پدرش تعجب میکردید و الحال قسم بخدا که (زید) به امارت لایق بود و پدرش هم بعد از او بامارت لایق است و هر آینه اسامه از محبوب ترین ناس است نزد من و خود و پدرش جای فضل و خیر اند (پس) با اسامه خوب معامله کنید که او از مردان بهتر شما است

بعد از آن اصحاب کرام هر کس در جایی خود در جیش با اطمینان

اطاعت استقامت کرد

و بواسطه اینکه مرض حضرت صلی الله علیه وسلم سخت شد

در جای خود مانده منتظر شفای حضرت بودند

و آن حضرت صلی الله علیه وسلم ابو بکر صدیق را از میان لشکر

دعوت و به امامت در جای خود نصب فرمود

(قضاء) حضرت صلی الله علیه وسلم بآن مرض در دوازدهم

ربیع الاول متوفی شد

و از آنجائیکه منافقین در انتظار انقلاب و اجاب هم مترصد ضعف

مسلمین و بعضی از اعراب هم ضعیف الایمان بودند شورش غوغا در

اطراف اسلام پیدا و اعراب منع حقوق اسلامی کردند

بعد از آنکه بیعت به حضرت صدیق کردند و بر مسند خلافت

مستقیم شد بعضی از اصحاب با او گفتگو کردند که امروز

اطراف ما آتش شده و مخالف در هر سو در تعرض و تفرقه هستند

خوب آنست که لشکری آسامه را تا مدتی دگر توقیف کنیم بدانیم

نتیجه چه میشود که خالی بودن پای تخت اسلام مصلحت نیست

هر چند این فکر خیلی معقول بود (اما) حضرت صدیق

بقوه ایمان و شجاعت قبول فرمود و گفت والله اگر جسمم افتاده

و طیر مرا با آسمان ببرند در نزد من خوش تر است از آنکه جیش

که حضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز فرموده من تفرقه دهم

(پس) امر فرمود (علم) را بخانه آسامه بردند و لشکر را

جمع و ایشان بدرقه فرمود و در وقت بدرقه کردن که اسامه سوار شده بود به پیاده در پیش او می‌رفت و امور حرب با او می‌فرمود هر چند اسامه عرض می‌کرد یا باید شما هم سوار شوید یا من پیاده می‌شوم

(صدیق) می‌فرمود: والله نه شما پیاده می‌شوید و نه من سوار می‌شوم

(خلاصه) با توفیق خداوند رفتند و ظفر بردند و غنیمت گرفتند و سلامت باز گردیدند

(و درین حادثه) بدو آ و ختا چندین حکمت بود یعنی اینکه حضرت صلی الله علیه و سلم مسلمانین نشان داد که ریاست و اداره امور به عقل و کمال است نه به زیادی سال

(دوم) اطاعه امیر لازم است یا اینکه امیر از عبید و افراد از سادات باشند

(سوم) اینکه منافسه کردن در ریاست حرام است که موجب تعقیب اغراض شخصیه می‌شود و اغراض شخصیه پرستیدن موجب خرابی ملت و دین است

(چهارم) در آن وقت غوغا و شورش چون اعداء دیدند لشکر اسلامیان بولایات دور رفتند و با فتح و نصرت باز گردیدند بحال برای بعضی آمال و اخلال ایشان نماند و تمام اسلام را با قوت درک کردند (الی غیر ذلک)

بعد از آنکه واقعه را حالی شدند (بدانید) این مطلب

به مدعی (مردوخی) که منع اجتهاد است هیچ ربط ندارد
 ﴿اولاً﴾ حدیث ﴿لعن الله من تخلف عن جيش أسامة﴾
 نزد محدثین ثابت نیست

و در موضوع مذکور فقط به خطبه سابقه اکتفا شده و از
 خطبه مانع اجتهاد نیست

﴿بالفرض﴾ حدیث مذکور ثابت باشد اصحاب کرام رضی
 الله عنهم پیش از استدلال صدیق اکبر رضی الله عنه در این
 موضوع مذاکره داشتند و بعد از استماع فرمایش و دلیل (صدیق)
 اطاعت فرمودند

﴿بفرض اینسکه﴾ اصحاب کرام بعد از استماع حدیث اجتهاد
 کرده باشند قطعاً مقابله با حدیث نکردند و فرموده اند نباید
 این لشکر برود بلکه میفرمودند صلاح آنست در فرستادنش صبر
 کنیم تا عاقبت مخالفین معلوم میشود

﴿بفرض اینسکه﴾ در برابر حدیث گفته باشند نباید این
 لشکر برود باز مورد تهدید حدیث نمی شوند (زیرا) آنحضرت
 هر چند فرموده باشد ﴿لعن الله من تخلف﴾ اما مقصود کسانی
 رده که بی عذر شرعی تخلف کنند

(پس) اگر مانعی پیدا شود مانند مرض و کسالتی کسی یا مانند
 شورش و غوغائی منافقین و اعراب و آجانب (درین صورت) عیبی
 در تخلف نیست

نمی بینی چون حضرت صلی الله علیه وسلم خودش سخت ناخوش

شد ابو بکر صدیق را در میان جیش دعوت و در جانی خود
نصب فرمود

﴿ بالفرض ﴾ تهدید در برابر هر متخلف باشد بهر شکل
و ترتیب فقط تهدید مخصوص بایشان است نه برای هر کس که بعدرکی
شرعی اجتهاد کند

﴿ در صورتیکه ﴾ خود حضرت به چند حدیث صحیح تقریر
اجتهاد فرموده

دگر لعن از کجا و تعمیم در کجا تا بگویند در هر جا اجتهاد
وارد شود لعن وارد میشود بلی بر حسب قواعد اسلام و قرآن
عظیم الشان لعن قرین منافق است خداوند میفرماید ﴿ لئن لم یفته
المنافقون والمرجفون فی المدینة لنعزینک بهم ثم لا یجاورونک فیها إلا
قلیلا مامونین اینما ثقفوا أخذوا وقتلوا تقتیلا ﴾

﴿ گفته اید ﴾ الحاصل ما از آقایان علما بانهایه احترام سؤال
می کنیم که آیا خدا و رسول خدا و خلفای ابرار و ائمه اطهار درست
گفته اند که سوی قرآن چیزی دگر و کتاب دگر مقبول و متبع
نیست یا مجتهدین و محرفین کلام خدا درست می گویند که اتباع غیر
اجتهاد و کتاب ایشان اعم از قرآن یا حدیث جائز نیست

﴿ می گویم ﴾ اولاً شما غیر از کلام خدا و بعضی احادیث رسول
خدا که مبین جماعات هستند به چیزی دگر اعتبار ندارید

(پس) خلفای ابرار و ائمه اطهار چرا بمیان می آوری فرمایش
اوها اگر آیت و احادیث است بعد از آنکه خدا و رسول گفته

بگر تمام است

و اگر با جهاد سخن فرموده اند در صورتیکه شما اجتهاد را
انکار میکنید با قول ایشان چه کار

﴿ باری ﴾ ما الحمد لله اهل سنت و جماعتیم و همچون بکتاب
سنت اعتبار داریم با اقوال امامان ابرار هم تصدیق داریم

﴿ فقط ﴾ باید بدانید در اینجا دو افتزای خیلی بد بر حضرت
رب العالمین و سید المرسلین و امامان دین کرده

﴿ اما ﴾ افتزایت بر خدا و رسول خدا این است که ایشان
این لجه و لحن فرموده اند غیر از قرآن چیزی دگر و کلام دگر متبع
نیست تا اینکه احادیث حضرت را از مقام اعتبار خارج کنید
در صورتیکه قرآن مصدق او است بلکه خداوند فرموده و حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم تبلیغ فرموده و مسلمین همه تصدیق و ایمان
داریم باینکه کلام سماوی و وحی منزل با جبریل امین به حضرت
سید المرسلین غیر از قرآن مبین و معجز متین چیزی دگر نیست و این
قرآن ناسخ جمیع کتب منزله است

و بعد از آنکه قرآن عظیم الشان کلامی باری و سر ساری بود
باید هر چه بفرماید بآن تصدیق و اطاعت کنیم

(پس) چون میفرماید (من یطع الرسول فقد أطاع الله)
و میفرماید ﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ﴾ و میفرماید ﴿ مَا أَمَّاكُمْ
الرَّسُولُ نَخْذَوْهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأْتُوا ﴾ واجب است مطیع حضرت
رسول و فرمان بردار احادیث شریفه او باشیم و هر چه بفرماید باید

تصدیق کنیم

و چون قرآن شریف میفرماید ﴿وینبع غیر سبیل المؤمنین﴾
نوله ما تولى ونصله جهنم ﴿باید راه و رسم کافهٔ مسلمین و اجماع
مجتهدین دین حجت و واجب اطاعه باشد

و چون میفرماید ﴿فاعتبروا یا اولی الابصار﴾ باید اعتبار
و قیاس مطایبی بر مطایبی دیگر بشرط اینکه صاحب قیاس عالم و متفقه
و صاحب دیده و دل باشد معتبر

و چون میفرماید ﴿فلو لا نفر من کل فرقة طائفة منهم
لیتفقوا فی الدین ولینذروا قومهم إذا رجعوا الیه﴾ باید اشخاص
غیر عالم تابع فتوی و احکام متفقهین فی الدین باشند
(پس) به حکم قرآن که واجب اطاعه است سنت
و اجماع و قیاس معتبر و مقتدی به

﴿وبر آحاد مسلمین﴾ تقلید مجتهدین واجب است
(اسلوب دیگر) قرآن شریف ناطق است باینکه اتباع
حضرت واجب و باعث محبت الله است « قل إن کنتم تحبون الله
فاتبعونی بحببکم الله »

(پس) اطاعه و اتباع رفتار و گفتار او مایهٔ محبت و رضای

خدا است

و چون در صحاح مروی و ثابت است که حضرت صلی الله علیه
وسلم فرموده « إذا اجتهد الحاكم فاصاب فله اجران . وإذا اجتهد
فاخطأ فله اجر واحد »

و فرموده ﴿لَنْ نَجْتَمِعَ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ﴾ باید اجتهاد مجتهد
در استنباط احکام حق و اجماع مجتهدین بر امر دینی حجت و واجب
الاتباع باشد

و بموجب ﴿أَلَا سَأَلُوا إِذَا لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شَفَاءُ الْعَمِيِّ السَّوَالُ﴾
آنانکه بدرجه فقه و اخذ احکام رسیده اند باید تابع و مقلد
مجتهدین باشند

(پس) وحی سماوی و کلام الهی که بر حضرت محمد عربی
صلی الله علیه وسلم نازل شده و سرچشمه دین اسلام است
﴿قرآن﴾ است و قرآن برای کافه مسلمین کافی است
﴿بشرط اینکه﴾ بدستورات او معامله نمایند و احادیث
صحاح حضرت رسول که بموجب قرآن معتبر است و اجماع امت
اخیار و استدلال و اجتهاد اولی الابصار که در قرآن مقرر هستند
تابع باشیم نه هر چه موافق طبیعت باشد گرفته و هر چه مخالف با
نفس باشد ترك کنند ﴿ذلکم وصیکم به لعلکم تذكرون﴾
﴿و اما﴾ افترایت بر امامان و مجتهدین این است که اوها
نفرموده اند اتباع غیر اجتهاد و کتب ایشان اعم از قرآن و احادیث
جائز نیست

و کتاب ایشان بر قرآن و خبر ترویج دارد (معاذ الله) بلکه
فرموده اند هر مسلمی که عاقل و عالم است و تحصیل قرآن شریف
و تفسیر و حدیث کرده و بر علم لغات و سائر علوم عربیه که اسباب
معرفت قرآن و حدیث هستند اطلاع دارد

حجرات آبی (درینجا) مقدما بیان می کنم
خداوند متعال در خصوص حل و حرمت اطعمه چند آیتی نازل

فرموده است

در سوره بقره فرموده ﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَازِرِ وَمَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ ﴾ که مدلولش حرامی چار چیز است
(مردار . خون . گوشت خوک . ذبیحه مشرکین)

و در سوره مائده فرموده ﴿ أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُنْتَلَى عَلَيْكُمْ ﴾ و پس از آن مستثنی را بآیه ﴿ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَازِرِ وَمَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ ﴾ و المنخقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما أكل السبع إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ ﴾ بیان کرده که محرمات
این آیه عین اصناف اربعة سابقه هستند

(زیرا) ﴿ منخقه ﴾ و ما بعد آن همه از اقسام میده

هستند

و در سوره نحل فرموده ﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَازِرِ وَمَا أَهْلَ لغيرِ اللَّهِ بِهِ ﴾ که اینها هم عین اصناف سابقه هستند
و در سوره انعام فرموده ﴿ قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَازِرٍ فَإِنَّ رَجْسًا أَوْ فَسَقًا أَهْلَ لغيرِ اللَّهِ بِهِ ﴾

درین آیه زیاد از بیان اصناف سابقه اعاده فرموده که منشأ
حرامی گوشت خوک نجاست است

و در سوره اعراف میفرماید ﴿ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي

مجدونه مکتوباً عندهم في التوریه والانجیل یا امرهم بالمعروف وینہام
عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم
إصرهم والاغلال الی كانت علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصره
واتبعوا النور الذی أنزل معه اولئک هم المفلحون)

درین آیه با قدر و قیمت خداوند متعال نص بر حل طیبات
و حرمت خبائث فرموده

و علمای اسلامی هم موافق این آیه شریفه اتفاق و اجماع دارند
بر اینکه هر چه در نزد طبیعت سلیمه پاک و مرغوب باشد حلال
و هر چه در نزد آن مستقذر و نامرغوب باشد حرام است

و چون مراجعہ بکتاب معتمدہ مذاهب ائمه اربعه میکنیم معلوم
می شود خبائث و مستقذرات حیوان بری مانند (سگ . و خوک
و سنگ پشت . و خار چنگ . و قورباغه .) و باقی خبائثی که
به اتفاق خبیث باشند حرام است حتی علامه عدوی نقل از بعضی
علمای مالکی مذهب میکنند که هر کس نسبت حلالی گوشت سگ
بمذهب مالک بدهد تغیر و تأذیب خواهد شد

(پس) ازین اختلاف در حل و حرمت هر حیوانی راجع
باختلاف در طیب و خبائث آنست

یعنی هر امای بفرماید فلان حیوان حلال است منشأ آنست آن
را موافق و مرغوب طبیعت سلیمه میداند و اگر بگوید حرامست
منشأ آنست که آن را غیر مرغوب و مستقذر طبایع سلیمه
قرار می دهد

بلی در حیوانی بحری بموجب آیه (وأحل لكم صید البحر)
 اہل مالک میفرماید ما عداہی (قور باغہ) بہ سائر انواعش کہ باجماع
 حرام وما عداہی (خوگ) کہ بہ نص آیت حرام است باقی
 حلال هستند

وسائر امامان بر خلاف او دلیل دارند و اگر شما راست
 می گوئی کہ بقرآن عظیم الشان عمل میکنی باید مذهب مالک را
 تحمیل نمائی کہ موافق ظاہر قرآن عمل کردہ (والحسن ما حسنہ
 الشارع والقبیح ما قبحہ الشارع)

﴿ فقرہ دوم ﴾ مباشرہ مبیحہ ومستأجرہ للزنا (این مطلب)
 از اخش افترایات است

(زیرا) بعد از تحقیق ومراجعہ کتب معتمدہ مذہب واضح
 می شود کہ عقد نکاح بغير لفظ اندکاح وتزویج نزد امام شافعی
 وامام احمد باطل ولفظ استأجار در مذهب ابو حنیفہ واباحہ در مذهب
 مالک بنا بر روایتی ضعیفہ کہ از ایشان مروی است استعمال می شود
 فقط بشرط اینکہ نکاح مؤبد وسائر شرائط معتبرہ بجا بیایند
 ﴿ بناء علیہ ﴾ اباحہ واستأجار برای زنا ﴿ العیاذ باللہ ﴾ بر
 تمام مذہب اسلامیہ باطل است

﴿ فقرہ سوم ﴾ شرب ما سوی خمر از مسکرات در جمیع
 مذہب ودر نزد قاطبہ علمای دین ہر چہ مسکر باشد حرام است
 وبعکس خلاف درین ندارد
 ﴿ فقرہ چارم ﴾ اقرار مرد وزن بزواجیت (باید بدانید)

اِنَّه فرموده اند بعضی اقرار ایشان در نفس الامر زب برای
مرد حلال می شود بلکه فرموده اند در صورت مرد وزن آمدند
اقرار بچریان عقد کردند و تفصیل آن را دادند بر طبق اقرار و توافق
خودشان به ظاهر شرع تصدیق شان میکنیم
اگر در نفس الامر صادق بودند خوب و الا وبال خودشان بر
خودشان است

دگر علی الاطلاق هیچکس نگفته اقرار ایشان موجب انعقاد
نفس الامر و رفع جرح میشود
(گفته اید) از بیانات و تفصیل فوق الذکر ثابت می شود
که رسول و غیر رسول مطلقاً حق اجتهاد و اظهار رأی در برابر
قرآن ندارند

﴿می گویم﴾ اصلاً شما دلیلی نداشتند فقط بعضی شبهه ها
آوردند که ماده و صورت سقیم بودند
وداعی به أدله ساطعه اثبات کردم در جائی حکم منصوص نباشد
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و هکذا علمای مجتهدین اعم از
اصحاب و تابعین و تابع تابعین و هکذا غیر ایشان حق اجتهاد و استنباط
حکم دارند

(زیرا) دین اسلام تا قیامت باقی و به اندازه وقائع احتیاج
بحکم شرعی داریم

﴿و امروزه﴾ مجتهدی اگر باشد هم حق استنباط دارد و این
مطلب مقابله و برابری کردن قرآن نیست بلکه فهم دقایق آنست

(گفته اید) پس معلوم می شود که مقصود از (اولی الامر) در آیه فقط امرا و سلاطین است تا آخر

(میگویم) سابقاً در رد صحیفه ۲۶ برایت بیان نمودم که مقصود از (اولی الامر) خواه سلاطین باشد یا مجتهدین به آیت مذکوره اجتهاد اثبات خواهد شد

(زیرا) رد (الی الله والی الرسول) همچنان به رد الی النص صادق است به استنباط حکم محل نزاع هم صادق خواهد بود و قصور در مدلول قرآن شیوه قاصران است

صحیفه ۳۶ گفته اید قال تعالی ﴿ من یطع الرسول فقد اطاع الله وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی بوحی ﴾ اگر مقصود از آیه مذکوره اطاعه اجتهاد و اتباع آراء شخصیه رسول یا اولی الامر باشد با آیات واحادیث سابقه تناقض پیدا کرد

(می گویم) یعنی بمقتضای آیت ثانیه حضرت صلی الله علیه وسلم هر چه بفرماید وحی خدا است درین صورت اطاعه حضرت رسول باید اطاعه در وحی باشد
اجتهاد

(پس) گوش بگیر تا شمارا حالی کنیم که آیه ثانیه مانع اجتهاد آن حضرت نیست و اطاعه او خواه در نصوص مبلغه یا در اجتهادیات شخصیه واجب است

(زیرا) لفظ (وحی) بمعنی کتاب منزل و بمعنی ارسال و الهام و کلام و اشاره و افهام آمده

و در قرآن شریف بغالب آنها استعمال شده و مورد آیت
این بود مشرکین اوقات که قرآن می شنیدند که ذم بت پرستی و عادات
جاهلیه میکرد میگفتند این شخص یا مجنون و مخبل است که این نوع
عبارات بر ما میخواند

یا اینکه عاقل است و فقط راه غی و عناد گرفته و عن قصد و عمد
همین عبارات را بما القا میکنند

(پس) خداوند باین آیه رد ایشان فرمود که حاصل مضمونش
این است سو گند به آفریننده ستارها در حالی نزدیک زمین هستند
و آن وقتی است که بخط نصف النهار رسیده اند و قسم بنجومی
که رجومی شیاطین میداشند

صاحب شما که حضرت (محمد) عربی است صلی الله علیه وسلم
ضال و گمراه نیست تا سخنان یهوده کند و راه غی و عناد هم نگرفته
تا بافتراء دین شما را مذمت نماید و از آرزوی نفس خود نطق نمی
کند ﴿ ان هو الا وحی یوحی ﴾

(پس) اگر ضمیر (هو) راجع بقرآن شود که بحسب مقام
معلوم است یعنی نیست این قرآن که بان نطق میکنند الا کتاب
سمای و منزل با جبرئیل و اگر ضمیر راجع به نطق گردد که از
(ینطق) مأخوذ است و مصدر است درینصورت تفسیرش اینست
که نیست نطق و گفتار او الا بارسال خداوند اگر منظوق کتاب
منزل است و الا بافهام و الهام او اگر منظوق از امور اجتهادیه باشد
و معلوم است اجتهاد مجتهد مخصوص که مجتهد حضرت احمد (ص)

باشد ناشی از افهام و الهام خداوند است نه از هوا و نفسانیت
در صحاح مرویست ﴿من برد الله به خيراً﴾ بفقهِه فی الدین
و یلمه رُشده ﴿که واضحاً دلالت دارد فقه فی الدین قرین الهام
رب العالمین است

﴿زیرا﴾ تا خدا الهام و افهام دایمل و مسدّد نکند و قوه
استنباط ندهد اجتهاد حاصل نخواهد شد
اگر میگوئی در صورتیکه منشأ اجتهاد الهام خدائی است می
بود اجتهادات همه بر یک نبط باشند

﴿میگویم﴾ اساساً حکمت از نص تفرستادن خداوند توسیع
طرق دین است مادام حکمت آن باشد معلوم هر مجتهدی را طوری
دگر الهام میفرماید تا وسعت در دین حاصل گردد
اگر میگویند ما باین توسیع راضی نیستیم که موجب اختلاف
در فروع است

عرض می نمایم ﴿یهدی به من یشاء ویضل به من یشاء و ما یضل
به إلا الفاسقین﴾

از انجائیکه وحی در آیه ثانیة چنانکه بمعنی کتاب منزل آمده
بمعنی ارسال و الهام و افهام هم آمده و خداوند امر با طاعة او فرموده
فرمان برداری آنحضرت چه در وحی سماویة و چه در مواد اجتهادیة
لازم و واجب خواهد بود قطعاً تناقض و محذوری پیدا نخواهد شد
گفته اید افراد اسم جلاله و جمع رسول و اولی الامر بام نیز
دلیل دیگری است بر ترتیب مذکور

(یعنی) مقصود اصلی فقط اطاعه امر الله است یا مستقیماً اگر سواد دارد و یا بواسطه رسول و اولی الامر یا اهل ذکر اگر بی سواد است یعنی از آنها سؤال نماید

﴿ میگویم ﴾ بهتر از آن وجه که شما گفته اید اینست (چون) در میدان حضرت رسول و علمای دین خیلی از مردمان بد اخلاق خیال بی اطاعه میکنند برای اتمام و تکمیل در اطاعه اوها حضرت رسول را با اولی الامر گرد فرموده و اطیعوا با ایشان هم تکرار نموده

اگر میگویند پس خوب چنان بود که لفظ (اطیعوا) با اولی الامر مخصوصاً هم ذکر شود

﴿ میگویم ﴾ در اختیار همین ترتیب اشاره بآن است که اطاعه رسول صلی الله علیه و سلم با اطاعه اولی الامر هم در یک وادی هستند که هر دو در حقیقت مبلغ من الله اگر چه تبلیغ حضرت رسول بالذات و تبلیغ علمای دین بالواسطه است

بعد از آنکه خداوند تأکید در اطاعه ایشان فرموده مناسب است که قدرت استنباط احکام هم باوها داده باشد که رسول خدا باید اعلم الناس و انما دین باید راسخین فی العلم باشند

گفته اید ذکر اولی الامر خواه بمقتیده ما سلطان یا بمقتیده طرفداران اجتهاد مجتهدین باشد قابل مراجعه نیست چنانکه در سوره انفال میفرماید (واطیعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا فتذهب ربکم)

﴿ می گویم ﴾ امر باطاعه خدا و اطاعه رسول مانع از مراجعه برای اولی الامر که مجتهدین باشند نیست

(زیرا) در سوره نساء نصاً میفرماید (واولی الامر منکم) که بر تقدیر اینکه لفظ (اولی الامر) عبارت از مجتهدین باشد آن آیت دلالت واضحه باطاعه علمای مجتهدین میکند

و از انجائیکه فرمایش ایشان مأخوذ و مستنبط از کتاب و سنت است در حقیقت اطاعه ایشان هم اطاعه خدا و رسول خدا است

(پس) چنانکه مجتهد و غیر مجتهد مأمور باطاعه خدا و رسول صلی الله علیه و سلم هستند غیر مجتهدین هم مأمور باطاعه مجتهدین خواهند بود ﴿ باری ﴾ مقصود از آیه شریفه (ولا تنازعوا فتشوا) همتی از نزاعی است که از تفاسیت و هوی نشأت کند و موجب تباعض و تنافر گردد تا اینکه عزیزه ایشان منحل و بباد نصرت و نسبت قدسیه که در انبای جهاد در مواد عدیده بر اصحاب کرام نازل میشد فوت شود نه منع اصحاب کرام و امامان اعلام از اجتهاد و استنباط احکام بطوری که در مواد احتمالی هر کس از ایشان هر سخنی کرد خواه حق باشد یا باطل دیگران خاموش و حق را فراموش کنند

در صورتیکه وقتها می بود که ابو بکر با عمر و علی با ابو بکر و عمر با علی و علی با زید بن ثابت و ابن عباس با عثمان و ابن مسعود با ابی الدرداء رضی الله عنهم اجمعین برای تحقیق و استنباط حکمی از احکام مناظره با هم میکردند بالاخره حکم شرعی در بعضی صورت متفق

والرسول رفع خواهد شد

(زیرا) در حال نزاع با سلاطین اگر محل نزاع حکم

منصوص است هر چند درین حال تنازع وجه ندارد

واضح است که بمراجعه بسوی آن نص اکتفا و نزاع رفع نمی

شود و اگر منصوص نیست باید بطریق رد بکتاب و سنت (یعنی)

قیاس بر نظائر و اشباه معلوم الحکم نزاع دفع شود

و در صورتیکه نزاع در بین خود (اولی الامر) باشد

که مجتهدین هستند (و معلوم است) درین صورت نباید که

حکم محل نزاع منصوص باشد

(زیرا) خلاف مجتهدین در منصوصات معقول نیست باز باید

محل نزاع را بکتاب و سنت رد و قیاس همان ماده بر یکی از مواد

معلوم الحکم کنند خواه مدرکی چنان پیدا کنند که بالکل

حکم ماده نزاع کنند و اتفاق حاصل شود مانند بعضی از مواد

اجماعیه یا خود برخلاف یکدیگر باقی بمانند

(بهر حال) نزاع بهر نوع باشد اکتفا برد الی الکتاب

والسنة خواهد شد

(بعلاوه) در سابق بیان کردم تنازع حق عامی نیست و باید

در برابر سلطان یا در برابر مجتهدین مطیع باشند

(پس) مقصود از آیه (فان تنازعتم) نزاع علماء است

خواه نزاع ایشان با سلطان اسلام یا در میان خودشان باشد چنانکه

علامه طبري رحمه الله که ملزم استدلال بمحض احادیث شریفه است

در تفسیر ﴿ فان تنازعتم ﴾ فرموده یعنی بذلك جل ثناؤه ﴿ فان
اختلفتم ايها المؤمنون في شي من أمر دينكم انتم في ما بينكم أو
انتم وولاة أمرکم فاستجروا ﴾ (فردوه الى الله والرسول)
(پس) در اینجا وجهی دیگر برای اسقاط (واولي الأمر)

ظاهر گردید

صحیفه ۳۸ گفته اید مرجع اختلافات و منازعات کتاب الله
است نه مراد و مرجع کتاب الله اختلافات و منازعات
﴿ می گویم ﴾ کس نگفته که مرجع کتاب الله منازعات است
که بحر در قطره جا ندارد

بلکه میگوئیم مرجع^۱ جمیع اختلافات کتاب الله و سنت حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم است بلکه بالآخره مرجع سنت هم کتاب
است چنانکه ظاهر آیه (وما اختلفتم فيه من شي فحکم الى الله)
آن را افاده میکند

﴿ أما ﴾ چنانکه غیر از مجتهدین از کتاب و سنت استنباط
تواند کرد غیر از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم کسی تمام
احکام از کتاب الله استنباط نخواهد کرد

و این که در سوره یونس میفرماید ﴿ ان الحكم إلا لله ﴾
مهم علمای دین بآن اعتراف دارند

(زیرا) مجتهدین حاکم نیستند بلکه مظهر حکم الله چنانکه
میگویند قیاس مظهر است نه مثبت

گفته اید چنانکه حالا کس نمیداند حکم الله درین اختلافات

کدام است

﴿ می گویم ﴾ در جانی که حکم مخصوص نباشد ما مکلف بدالستن حکم نفس الامری نیستیم

(زیرا) دانستن مغیبات مخصوص به خداوند است و مع ذلك بر طبق فرمایش حضرت صلی الله علیه وسلم بجهتد و مقلدان او مأجورند ﴿ چون ﴾ بجهتد با اهل بیت اجتهاد تمام قدرت و طاقت خود صرف کرده دگر اصابه بدست او نیست

﴿ علاوه ﴾ دین اسلام مبنی بر سهولت و یسر است پس معقول است حکم الله متعدد و همه بجهتدی مصیب باشد و در حل چیزی بر کسی و حرمتش بر دیگری بأس و قدحی نیست

﴿ گفته اید ﴾ با این حال دگر نمیدانم که چه موردی برای اجتهاد یا قیاس یا استحسان یا امتصالح باقی میماند

﴿ می گویم ﴾ اصلا قیاس و استحسان و غیره ناشی از اجتهاد هستند نه مقابل آن

(پس) یا ترك اجتهاد یا ترك ما بعد آن باید کرد بعد از آن بیان می نمایم علمای دین در قیاس و استقراء و استصحاب و استصلاح و استحسان نهایت درجه عقل متین با نقل مبین مربوط کرده اند که اینها در استفاده احکام خیلی بکارند

﴿ قیاس ﴾ مثلا شارع نمی از شرب خمر کرده و باقی مسکرات به قیاس بر خمر حرام

نمی از حکم قاضی در وقت خشمناکی کرده به قیاس آن حکم

در وقت فرح و حزب و جوع و عطش و سایر مشوشات قلب حرام است نهی از خوردن مال ایتام فرموده به قیاس آن سوزانیدن و بدست ظالم دادن و سایر اتلافات آن هم حرام است

و هكذا ﴿ استقراء ﴾ خداوند متعال فرموده ﴿ ویسئلونک عن المحیض قل هو أذی فاعزلوا النساء فی المحیض ﴾ و هم برای اداء عبادات و انقضای عده و تیقن برائت رحم دانستن احوال و مقدار حیض اوها لازم

(پس) اگر استقراء و تتبع مفید نباشد معرفت اقل قدر حیض و اکثر و غایب آن و امکان شروع به حیض و سن یأس بجه دلیل ممکن خواهد بود

﴿ استصحاب ﴾ کسی مدتی مدیده غائب می شود با استصحاب حکم به حیات او میکنیم و مال و ثروتش تسلیم و رتبه نمی نمائیم ﴿ صغیری ﴾ مجهول البلوغ با استصحاب (صغر) تمام عقود تصرفاتش را الفأ می نمائیم با اینکه ممیز هم باشد

﴿ متطهری ﴾ در حدث شك پیدا میکنند با استصحاب حال سابق متطهرش میدانیم

﴿ مشروبی ﴾ که حاکمش معلوم نیست با استصحاب برائت اصلیه آن را حلال میدانیم

﴿ و كذلك ﴾ استصلاح و استحصان هر يك در جانی خود بکار (پس) انکار شما غیر ازینکه از جهل نشأت میکند که ﴿ المرء عدو لما جهل ﴾ چیزی نه

صحیفه ۳۹ گفته اید چنانکه حالا ما نمیدانیم که حکم الله در گوشت سگ حل است یا حرمت . یا در نکاح صغیره حکم الله صحت است یا بطلان . یا نماز کسی که لمس نسوان کرده باشد صحیح است یا باطل . یا وطی مستأجره الزنا مباح است یا حرام ﴿ میگویم ﴾ اصلاً موجب ندانستن شما اجتهاد مجتهدین نیست مجتهد هم نباشند اشخاص غیر فقیه احکام دین اخذ نمیتوانند کرد ﴿ باری ﴾ حکم گوشت سگ و وطی مستأجره الزنا حرامی است نکاح صغیره بشرائط خود صحیح . و لمس نسوان برای مقلدین ابو حنیفه ناقض نیست و برای مقلدان باقی امامان ناقض بتفصیلی که در محل خود بیان شده

گفته اید اگر مجتهدین حکم الله را می دانستند در آن اختلاف نمیکردند

﴿ میگویم ﴾ منتهای اجتهاد ایشان هر چه بود در ظاهر شرع حکم الله است که شارع اذن در اجتهاد داده و ندانستن خصوص حکم نفس الامری اگر مسلم باشد هم عیب نیست

﴿ گفته اید ﴾ اتباع و اختلاف مستلزم کفر و ضلال است ﴿ میگویم ﴾ ضلالت کسی را سزد که جاهل و غافل باشد و بدون مدرک نسبت ضلال به امامان و علما دین بدهد در صورتیکه اجتهاد ایشان موجب توسیع راه دین و سهولت اخذ احکام است

صحیفه ۴۰ گفته اید مراد از اهل ذکر هم در آیه ﴿ فاستأوا
 اهل الذکر ﴾ حفاظ قرآن و مطلقین بر آیات احکام میباشد که
 ضایارای توانند با آیات تطبیق کنند

﴿ می گویم ﴾ حفاظ اگر اهل فقه و اطلاع نباشند از رساله
 که بآب آیات قرآنی پیدا شود معتبر تر نیستند

و اگر اهل اطلاع و فقه باشند چنانکه بالاخره مجبور به اقرار
 شدند ان عین مطلب است که حل اشکالات و جواب اسئله کسانی
 میتوانند بر معانی و تفاسیر آیات و احادیث مطلع باشند و اوها مجتهدین
 هستند هر گاه اهل ذکر این درجه داشتند بیان ما انزل الله و استنباط
 احکام برای مکلفین هم میتوانند کرد

﴿ گفته اید ﴾ اگر اجتهاد جائز بودی یا برای رفع نزاع اجتهاد
 مفید بود دگر سؤال از اهل ذکر لازم نیست

﴿ می گویم ﴾ اگر اجتهاد جائز نمیبود سؤال کردن از اهل
 ذکر تقع و نائده چندان نمیداشت که چنانکه سؤال عامیان برای
 اخذ احکام مطلب است سؤال کردن از مجتهدین که در طبقات
 ﴿ اهل ذکر ﴾ درجه اول اند برای تحقیق و ایضاح خفیات
 و استنباط احکام غیر منصوصه مفید تر و مهم تر است

صحیفه ۴۱ گفته اید مقصود از مستنبطین در آیه ﴿ لعلمه
 الذین یستنبطونه ﴾

محققین اراجیف و کاشفین اخبار و انتشارات است بدلیل اول آیه
 که میفرماید ﴿ و اذا جاءهم امر من الامن أو الخوف ﴾

﴿ می گویم ﴾ در ردّ صحیفه ۲۶ بیان نمودم آن آیه در شان ضعاف مسلمین وارد بود نه منافقین

﴿ و بهر حال ﴾ چون استنباط صفت اولی الامر است با اینکه مورد نزول امن و خوف از دشمن و امور دنیوی باشد بهمان قوه استنباط بمعونه مدرک و دلیل احکام دین را هم استخراج خواهند نمود

﴿ گفته اید ﴾ (اختلاف امتی رحمة) هم بفرض اینکه حدیث نبوی باشد محمول بر اختلاف در مکاسب و حرف

﴿ میگویم ﴾ اختلاف در مکاسب و حرف مخصوص به امت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیست تا اینکه فقط اختلاف ایشان در مکاسب رحمت باشد

(زیرا) بشر علی العموم برای زندگانی خود کسب می کنند ﴿ علاوه ﴾ این عبارت در مقام اعتنا و تشریف برای امت ذکر شده (پس) اگر مقصود اختلاف در طرق استنباط و توسیع فروع دین نباشد شرافتی از آن پیدای خواهد شد و قدماء تفسیر حدیث را به اختلاف در مکاسب نکرده اند بلکه بعضی از ایشان تفسیر باختلاف همت در کسب علوم دینیه که یکی در تفسیر و یکی در احادیث و یکی در اصول دین و یکی در فروع سعی کرده اند بعد از آنکه اختلاف امت مقید به طرق استنباط احکام بود آن حدیث شریف خیلی معقول و هیچکس بحال رد آن ندارد و با آیات و احادیث دیگر موافق و موجب آن نیست که هیچ قسمتی از آیات و احادیث

در مذهب امام مالک و باقی امامان حرام
و جمع دف و نی در مذهب شافعی و ائمه باقیه غیر جائز و رقص
و غنای مخمّین در دین اسلام ممنوع

﴿ بهر حال ﴾ هر کاری در ذات خود حلال باشد در مجلس
اهل طب و اهل مذموم و گرد کردن آرزوهای نفسانیه برای هیچ
مؤمنی مقلد روا نبوده و نیست

(پس) الواتی و هرزه کاری فسقه را بر فرمایش امامان
مسلمین و مقتدایان دین چرا تمام خواهی کرد که ایشان از اقوال و افعال
جهال بری هستند

﴿ باری ﴾ اگر امروزه زیاد تر ازینکه گفته بگوئید مجال
دارید که کسی نیست ملت و دین را غم خواری کند و الا شما
و ارباب کتب مذاهب مجتهدین را در مجلسی جمع مینمود

(پس) اگر شما راست میگفتی ورقه آزادی میگرفتی و الا
نشانه چنانست می داد که بهر جا بروید بر سرت بخوانند ﴿ یعرف
المجرمون بسیما یم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام ﴾

صحیفه ۴۳ گفته اید اگر اجتهاد کاری خوب است چرا
خلفای راشدین و ائمه اطهار و اصحاب ابرار و تابعین در مدت صد
و بیست سال و کسری تقریباً که از رحلت گذشت احدی از ایشان
اقدام باین منکر نکردند و کوچکترین کتابی درین موضوع
تألیف ننمودند

﴿ میگویم ﴾ کتب طبقات اصحاب و تابعین شهادت می دهند

که دورهٔ اصحاب کرام و تابعین اعلام پر از اجتهاد و استنباط احکام بود ﴿ من حفظ حجة علی من لم یحفظ ﴾

وفقه و اجتهادات حضرت عمر و علی و ابن عباس و ابن عمر و ابی ابن کعب و زید بن ثابت و عبد الله بن مسعود و ابی الدرداء افهر من الشمس هستند

و كذلك اجتهادات تابعین مخصوص فقهای سبعة مدینه چون روز روشن است

ثما که بر طبقات اعیان دین خبر دار نیستی چه عرض کنم انصاف چنان بود تا کاربرا تحقیق نکنی از آن حرف نزن و منشأ بر تألیف نکردن فروع اجتهادیه چند چیز بود

﴿ اول ﴾ کتابت و اسباب کتابت در صدر اسلام در خاک حجاز متداول نبود

﴿ دوم ﴾ چون وجوه اصحاب در مقام اجتهاد بودند سایر ناس در احکام دین بمراجعه اوها اکتفا میکردند

﴿ سوم ﴾ اصحاب فرصت و یارای تألیف نداشتند (زیرا) بعد از وفات حضرت صلی الله علیه وسلم دانما در کشاکش حرب و فتوحات و دفاع أجاناب بودند

﴿ چارم ﴾ در صدر اسلام میل خدا چنان بود که اهتمام آنان به حفظ باشد تا اینکه خوانده و نا خوانده در حفظ آیات و احادیث و اجتهادیات اصحاب جهد و شرکت کنند و الا اگر فقط مبالغت به تألیف و نوشتن میبود از انجائیکه مردمان دورهٔ اول کاتب نبودند

قسمي مهم از احكام دين از دست ميرفت
 دگر منشأ تأليف نكردن اين نبوده كه نوشتن بد باشد و تأليف
 فقه و احكام مذموم نمي داني حضرت علي كرم الله وجهه كه يكي بود
 از كبار علماي اصحاب چون بشنيد يك نفر اعرابي كلمه از قرآن
 غلط خواند فوراً براي دفاع از اغلاط و باقاي ديانت شروع به
 تدوين قواعد عربيه كرد

و (ابو أسود) را بر زياد كردن بر آن مأمور فرمود
 (عجبا) نوشتن قواعد دين باندازه لغت اهميت ندارد
 و اينكه گفته ايد در مدت صد و بيست سال و كسري تقريباً
 از رحلت يعني صد و مي سال و كسري تقريباً از هجرت حضرت
 صلي الله عليه وسلم گذشته كه كوچك ترين كتابي درين موضوع
 تأليف نمودند اين هم غير صحيح كه در مبدء دوره تابعين عبيد
 الملك بن عبد العزيز . و ربيع بن صبيح مشهور به ربيعة الرأي و سعد
 ابن ابی عروبه

چون ميدانستند توفيق براي حفظ متـنـزل شد شروع به
 تدوين فقه فرمودند تا اينكه احكام دين باقي و محفوظ بماند
 (پس) اجتهاد و استنباط احكام كاري خوب بودند كه قدايمي
 مسلمين از اصحاب و تابعين و تابع تابعين كردند
 و تدوين كتب با اينكه اصحاب بوجوه سابقه پرداخت آن
 نداشتند

(أما) با ماندن اشخاص عديده از يـشـان تابعين بآن شروع

فرمودند و کس از بقایای اصحاب و جمهور تابعین نمرودند این کار بد است بلکه روز بروز توسعه به ضبط معارف دادند

(پس) تألیف و اجتهاد تابع تابعین متصل به تألیف و اجتهاد تابعین و تألیف و اجتهاد ایشان مصدق به تقریر و اجتهاد اصحاب سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیهم

(پس) وظیفه مجتهدین در قرون مشهود لهم بالخیر بوده و اتباع سایر مسلمین بسلف خودشان از قبیل اطاعه جاهلین و تبعیت غافلین نیست

که الله الحمد أمت مجتهدیه و علمای ایشان که متخرجین مدرسه سعادت ابدیه هستند با معرفت و بصیرت مشغول کاری خود بودند و خیلی متعلم و مهیا و در هر قرن آتش مبتدعان گمراه را کشته اند ﴿ کما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله ﴾

﴿ گفته اید ﴾ (نحن لا تتبع ما وجدنا علیه آبائنا)

﴿ می گویم ﴾ ﴿ ومن یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین ﴾

﴿ گفته اید ﴾ حق باید ظاهر شود اگر چه دیر ظاهر شود

﴿ می گویم ﴾ حق گم شده در مجلس اهل حق پیدا می شود

چنانکه حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده

﴿ ان الله عند کل بدعة کید بها الاسلام و اهله و لیا صالِحاً یذب عنه و یتکلم بعلاماته فاغتموا حضور تلك المجالس و توكلوا علی الله

و کفی بالله وکیلاً ﴾

(گفته اید) یعنی اگر ما جمع بین الاختین را حرام بدانیم
ولس نسوان را ناقض وضوء بشماریم . و بگوئیم استئجار للزنا
حرام است . و احکام مصاهره در زنا جاری نیست . و طلاق قبل
المیس والفرض موجب متعه است نه نصف مهر المثل و هکذا سایر
احکام را کلیه مطابق قرآن عمل کنیم هیچ گناهی نکرده ایم

(میگویم) کسی نا بلد باشد چنان میدانند همین احکام
بر این منوال که شما اعتبار کرده سخن شما است و باین ترتیب
رأی مجتهدین را رد میکنی

آقا ائمه اربعه که مذهب شان مدون و معتبر است بر طبق آیات
شریفه میفرمایند جمع بین الاختین در نکاح حرام . و استأجار للزنا حرام
و بمجرد عقد زوجه مادر او حرام . و طلاق قبل المسیس والفرض
موجب غیر متعه نیست

(بلی) متعه مطلقه قبل المس والفرض نزد فقهای سابعه مدینه
مستحب است نه واجب

و میفرمایند (و متعوهن) امر ندبی است بقرینه (حقاً علی
المحسنین) که وجوب مربوط به قید احسان نخواهد بود
(و امام مالک) اجتهادش موافق ایشان است

(و دیگر نمیدانم) آقا که بظاهر آیات معامله میکنند چه میفرماید
ولس در آیه (اولا میسم النساء) جمعی تفسیر بمباشره کرده
اند (و امام اعظم) هم اجتهادش موافق ایشان و بی دلیل سخن
نکرده اند

﴿ عجبا ﴾ اگر لمس و مس فقط ملاقات بشرتین باشد مذهب آقا در آیه ﴿ وَإِنْ طَلَقْتُمْوهنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ ﴾ منقوض می شود

و در ثبوت و عدم احکام مصاهره در زنا معلوم است که نهی چنان وارد نشده تا مخالف را بخلال نسبت بدهید

دگر اگر مقصود آقا اخلال نیست با اقوال اشخاص غیر مدون المذهب و روایاتی ضعیفه چه کار دارد

صحیفه ۴۵ گفته اید پس ما اگر عمل باجتهاد غائب ممکن است بر خلاف اراده خدا و منافی حکم الله عمل کرده باشیم درین صورت هالک و فی النار خواهیم بود

﴿ میگویم ﴾ از اجتهاد کردن و اتباع اجتهاد عمل بمنافی حکم الله لازم نمی آید

چون شارع اذن در اجتهاد داده (پس) حکم الله متعدد باشد یا واحد و مجتهد مجتهد اصابه به آن بکنند یا نکنند مجتهد و مقلدانش مأجورند و هیچ کس هالک نخواهد بود که هالک آنست بر خلاف راه و امر حضرت صلی الله علیه و سلم سالک باشد

﴿ باری ﴾ عمل کردن بخلاف اراده خدا چه معنی دارد

﴿ عجبا ﴾ از اصول دینت هم بی خبری که ﴿ لا یجری فی ملکه

إلا ما یشاء ﴾ نشنیده حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده

﴿ ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ﴾ (پس) فرقه ناجیه

بیروان قرآن عظیم اند اما چون قرآن امر به اتباع حضرت رسول

صلی الله علیه وسلم فرموده
باید فرقه ناجیه هم پیرو حضرت او باشند و چون آنحضرت امر به
اتباع عامای دین خود فرموده باید تابع حکم ایشان هم باشند
(پس) فرقه ناجیه تابعان خدا و رسول خدا و ائمه هدی
هستند

(پس) اشعار شما بر شما مقلوب و بهتر از آنها اشعار حقیقت
شعار حضرت مولانا علی است کرم الله وجهه
ما الفضل إلا لأهل العلم انهم * علی الهدی لمن استهدی ادلاء
ووزن کل امرء ما کان بحسنه * والجاهلون لأهل العلم اعداء
فقر بعلم ولا تجمل به ابدآ * الناس موتی وأهل العلم احياء
در آخری صحیفه ۴۵ و ۴۶ گفته اید اول کسی در اسلام
منشأ این بدعت شد و باب اجتهاد و قیاس و استحسان را درین باز
کرد (ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی بود)

تا آخر عبارات پوچ و بیهوده که در آن جا صرف کرده
(میگویم) به ادله قاطعه در رد صحیفه ۲۶ بیان نمودم که
حضرت خیر البشر صلی الله علیه وسلم خودش اجتهاد فرموده و تقریر
اجتهاد مجتهدین هم کرده و اصحاب کرام رضی الله عنهم هم مخصوص
بعد از وفات سید کائنات صلی الله علیه وسلم اجتهاد بسیار کرده اند
و کذاک تابعین رضی الله عنهم بسیار احکام دین استنباط کرده اند
چنانکه سابقاً اسامی مجتهدین ذکر کردم با این خیال مجال
انکار اجتهاد و نسبت فتح الباب آن بامام ابو حنیفه نمی ماند

وبارها قیاس در دورهٔ اصحاب استعمال شده است و تخصیص
عام و تقیید مطلق و عدول از حقیقت بجانب مجاز در هر لغت عربی
یا غیر عربی امر حتمی و لابدی است
بلکه کسی نمیتواند در يك مجلس یکساعتی بکلمات حقیقت فقط
تکلم کند

و خودتألف در صحنهٔ ۴۱ به تقیید مطلق مجبور شدید چه
عرض کنم (که محافظه نداشتید)

و با این همه اغلاط و اضطرابات که گفتید ورد شدند باید چه
اعتباری برای جرح و تعدیل آقا بماند

بفرما کدام حدیث شریف عاملاً اذعان بصحت آن داشته و امام
ابو حنیفه بی مدرک آن را قبول نکرده

بلکه فرمایشت صحیح باشد ﴿ ان الکذب قد یصدق ﴾

﴿ باری ﴾ چطور معقول و مقبول است در صدر اسلام

و دورهٔ تابعین در بین جمهور علما و مسلمین که حرب و جهاد برای

نصرت دین طبیعت ایشان بود یکنفر بی ثروت و بی طائفه و بی لشکر

مانند ﴿ ابو حنیفه ﴾ بیچاره در گوشهٔ مسجدی بنشیند مشغول

رد نصوص آیات و احادیث و انشای بدعت های قبیحه و تحریف دین

اسلام باشد و علناً مردمان را دعوت به قبول احکام باطله بکند

و کسی مدافعه و مقاومه او نکنند و زیاد از آن مذهب قبول نمایند

و كذلك قرن به قرن در حریم شریفین و عراق و مصر

و هندوستان و ما وراء النهر مذهب متداول و حکومت های با اهمیت

مانند عباسیه . و ساجوقیه . و خوارزمیه . و عثمانیه . آن را تابع
و مطیع باشند

﴿ بلکه ﴾ مرد به انصاف تصدیق به شرافت و دیانت و اهمیت
امامی چنان میکنند

و فرمایش حضرت امام جعفر رضی الله عنه نسبت بان امام همام
جوابشرا در رد صحیفه ۱۷ عرض نمودم

﴿ باری ﴾ بر همه عاقلی واضح است که غایه ات از ابراز
جسارت و سوء آداب نسبت به حضرت ابو حنیفه رضی الله عنه
چیست

﴿ در صورتیکه ﴾ اگر بدقت ملاحظه شود این اسلوب
نا مرغوب نسبت قدح و طعن به تمام طوائف اسلامیان است
﴿ قد بدت البغضاء من أفواههم وما تخفي صدورهم أكبر قد بینا لكم
الآیات إن كنتم تعقلون ﴾

صحیفه ۴۷ از سفیان ثوری . و داود ظاهری . و امام مالک
رضی الله عنهم چند عبارتی نقل کرده اید که به خیال موجب
تنقید امام ابو حنیفه اند

﴿ می گویم ﴾ اصلاً چون سفیان ثوری . و امام مالک .
و داود ظاهری رضی الله عنهم خودشان از علمای دین و کبار مجتهدین
بوده اند معلوم است هر عبارتی از خصوص منع اجتهاد از ایشان نقل
شود غلط است

ما که از افترا کردن بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم امین

بوده و نیستیم از افترا بر امامان دین چطور این خواهیم بود
و بر فرض ثبوت آنها عبارت سفیان نوری گنایه از کثرت
اطلاعات ابو حنیفه است یعنی میتواند تمام اصول احکام فروعیه اسلام
حل کند

و عبارت امام مالک با ولید بن مسلم معنایش این است مادام ابو
حنیفه در مملکت شما است آن مملکت بشما حاجت ندارد و بجای
دیگر بروی خوب است

و داود بن علی بن خلف الاصفهانی خودش مجتهد و جم غفیر از
مسلمین مقلد او بودند و اند (قضاء) مذهبی متفرق و نحو گردید
(پس) چطور رد اجتهاد و قیاس میکند

(بهر حال) مقصود شما که بطلان اجتهاد است حاصل
نخواهد شد که با اینکه منکر ابو حنیفه بوده باشند منکر خودشان
نبوده اند و ایشان ذاتا مجتهد بوده اند

و ابن عبدان علی الاطلاق قیاس را منع نکرده بلکه می گوید
در وقت که حاجت به قیاس نباشد قیاس کردن بی فائده است
و علی ابن سعید بن حزم اندلسی اساساً خودش مقلد و در اول
مقلد شافعی بود بعد از آن از تقلید او انتقال به تقلید داود ظاهری
کرد

(پس) نوشتن او رساله در رد اجتهاد و قیاس معقول نیست
(مع ذلك) ابن حزم هر چند عالم با معرفت بود (اما)
چون مذمت مسلمین بسیار میکرد در میان عقلا سخنان او از درجه

اعتبار ساقط شد

حتی در ترجمه حال او گفته ﴿ شمشیر حجاج بن یوسف ثقفی
وزبان ابن حزم برادر پدر و مادری هستند ﴾ غفر الله لنا ولهم ولسائر
المسلمین احتیاج موجب بحث از ایشان شد و الا حضرت صلی الله علیه
وسلم فرموده ﴿ اذکروا موتیکم بالخیر ﴾

﴿ باری ﴾ آن دو دلیل که از ایشان نقل کرده اید هر دو

غلط هستند

﴿ اما ﴾ دلیل اول که گفته اید اجتهاد مصون از خطاء نیست

و عقل مانع از سلوک طریقی است که در آن وله و خطاء باشد

﴿ می گویم ﴾ مسلم نیست که اجتهاد مصون از خطا نیست

شاید حکم الله متعدد باشد

﴿ سامنا ﴾ که حکم الله یکی است شاید این مجتهد اصابه آن

کرده باشد

﴿ سامنا ﴾ اصابه نکرده است اما بفساد خصوص اجتهاد

عموماً مردود و خطاء نخواهد بود

﴿ باری ﴾ وقتی عقل مانع از سلوک طریقی چنان است که راه

اسلم تر ممکن باشد و حال اینکه پس از نصوص که با حکام وافی

نیستند راه دیگر غیر از اجتهاد نیست

﴿ بهر حال ﴾ با اینکه عقل مانع باشد اما نقل به اتباع

و سلوک طریقی چنان اذن فرموده است و سلوک طریقی که شارع در

آن اذن داده باشد مرا امر اجر و خیر است

﴿ واما دليل ثاني ﴾ كه گفته ايد نصوص مستوعب جميع حوادث است و احتياج باجتهاد و قياس نيست از اول غلط تر است (زيرا) با اينكه نصوص كلمات احكام را شامل باشند لكن بطوري نيست كه تمام احكام بي زحمت از آنها اخذ بلكه محتاج بزرحت اجتهاد است و هر كس جزئي علمي داشته باشد اين مطلب را ميداند و گمان ندارم امثال ابن حزم مانند اين دليل عليل را استعمال كنند يقين اينست هم از مفتريات شخصيه است كه ﴿ سخن قباله اصل خود در گردن دارد ﴾

راجع به كشته شدن (النفس الزكيه) و ابراهيم برادرش رضي الله عنها

گويا آقا ميفرمايد ابو حنيفه خدعه هواي امامت را به كاه اوها انداخت تا بر امام خروج كنند و كشته شوند
خيلى محل حيرت است فيلسوف خطير و مستشرق كبير اين جور از سياسات سابقه و لاحق بداند
آقا ظهور ائمه اطهار و ادعاي امامتي ايشان محتاج به القاءات هيچكس نبوده

(زيرا) بعد از ايام اصحاب اكرام رضي الله عنهم عالم اسلامي معترف بودند باينكه افراد ائمه آل بيت استحقاق مسند خلافت دارند و زياد از اينكه قريشي بوده اند و هاشمي منبع فضائل و فوائد هم بوده اند و مردمان بر ايشان ازدحام ميكردند
(پس) بزبان حال يا مقال ادعاي خلافت ميكردند و اسراء

وقت از خوف خراب شدن اداره و سیاست خودشان ائمه آل

یت را یا حبس یا تبعید یا قتل می کردند

دگر چه حاجت به القاء و اغواء کسی خواهد بود در صورتیکه

امثال ابو حنیفه رضي الله عنه اعیان مصلحین و انسان عیون هستند

صحیفه ۴۸ گفته اید ابو جعفر منصور بابی حنیفه نامه نوشت

که شنیده ام قیاس را مقدم بر نص میدارید

﴿ در خاتمه ﴾ جواب او می نویسید (لیس بین الله و بین

خلقه قرابة)

﴿ میگویم ﴾ در تقدیم قیاس بر نص در حقیقت تقدیم نص

بر نص است

(زیرا) آن قیاس که بر نص مقدم می شود مستند و دلیل

حکم مقیس علیه آن باید نص باشد

و اینکه در جواب خلیفه نوشته است (لیس بین الله و بین

خلقه قرابة)

﴿ اولاً ﴾ این مطلب دلالت واضح بر کمال رشادت و غیرت

دینی او دارد که مبالغات به عتاب خلیفه ننکرده

﴿ ثانیاً ﴾ در بین خدا و عباد قرابتی نیست چه معنی دارد

ابو جعفر بی دلیل و مسدرك استدلالات ائمه را رد و طرف دار نص

باشد اگر دلیل دارد (فیهما) و إلا معرفت و علم آزادند

و امثال ابو عباس طوسی در برابر امام ابو حنیفه چیزی نیستند که

میدان جوهر و رشد اشخاص است نه ثروت و نفوذ لباس

و مسموم شدن ابو حنیفه اگر راست باشد منشأش عناد با اجتهاد نبوده و الا بعد از وفات او ابو یوسف . و یحیی . و زفر که تلامذه ابو حنیفه بودند هم کشته میشدند

و امام مالک . و شافعی . و احمد بن حنبل رضي الله عنهم در ذات خود اهل فقه و اجتهاد و صاحب علم و مقدرت بوده اند و چند احادیث در شأن ایشان وارد و ان احادیث به اعلام نبوت محسوب هستند

(پس) و فور علم اوها را سوق باجتهاد کرده نه غایه دیگر نمیدانم این خرافات چیست که درینجا نشر کرده اید انسان که خود را با اهل علم حساب کرد باید از خرافات و لا یعنی احتراز کند

(علاوه) چنان هم برده اید اگر سفسطه و اوها م اجتهاد این چار امام را قدح دهی
 دیگر بی زحمت به مقصد خود که بطلان اجتهاد است می رسی
 در صورتیکه اگر اوها هم اهل اجتهاد نبوده باشند مجتهدین از قدماء بسیار می مانند

(گفته اید) برای اینکه همه کس بدانند که اجتهاد مجتهدین بمسخره و ماعبه شبیه تر است تا مذهب چند فقره از اختلافات آنها را ذیلا ذکر میکنم تا همه بدانند که ما تحریر این رساله بی حق نبوده ایم

(می گویم) ازین فقرات خلافیه که در صحیفه ۴۹ و صحیفه

و مسموم شدن ابو حنیفه اگر راست باشد منشأش عناد با اجتهاد نبوده و الا بعد از وفات او ابو یوسف . و محمد . و زفر که تلامذه ابو حنیفه بودند هم کشته میشدند

و امام مالک . و شافعی . و احمد بن حنبل رضي الله عنهم در ذات خود اهل فقه و اجتهاد و صاحب علم و مقدرت بوده اند و چند احادیث در شأن ایشان وارد و ان احادیث به اعلام نبوت محسوب هستند

(پس) و فور علم اوها را سوق با جهاد کرده نه غایه دگر نمیدانم این خرافات چیست که درینجا نشر کرده اید انسان که خود را با اهل علم حساب کرد باید از خرافات و لا یعنی احتراز کند

(علاوه) چنان وهم برده اید اگر سفسطه و اوهام اجتهاد این چار امام را قدح دهی دگر بی زحمت به مقصد خود که بطلان اجتهاد است می رسی در صورتیکه اگر اوها هم اهل اجتهاده نبوده باشند مجتهدین از قدماء بسیار می مانند

(گفته اید) برای اینکه همه کس بدانند که اجتهاد مجتهدین بمسخره و ملامه شبیه تر است تا مذهب چند فقره از اختلافات آنها را ذیلا ذکر میکنم تا همه بدانند که ما تحریر این رساله بی حق نبوده ایم

(می گویم) ازین فقرات خلافیه که در صحیفه ۴۹ و صحیفه

۵۰ نوشته اید جوست ملاحظه می شود (شش) فقره از آنها در قرآن شریف موجود و باقی در ظاهر آن مفقودند

لمس نسوان . صید بحر . فساد نکاح ام الزوجه بعد از عقد زوجه . جمع بین الاختین . طلاق قبل المسیس والفرض . نکاح زانیه . وازین قرات غیر از ماده اخیره همه را هر یک در جانی مخصوص درین کتاب بیان محل اتفاق واختلاف آنها بادلّه تفصیل دادم که هر عاقلی ملاحظه آنها بکنند میدانند امامان مجتهدین به ادله معتبره و مقبوله در چیزهای احتمالیّه فرمایش کرده اند

و راجع بنکاح زانیه عرض می شود (سبب) نزول آن آیه این بود

وقتی اصحاب کرام بمدینه هجرت فرمودند خواستند از زنان باغیه نکاح کنند که موجب تمتع و امتناع ایشان از بغی خواهد بود از انجائیکه نکاح آنها موجب نقص شرف اصحاب میشد آیه ﴿ الزانی لا ینکح الا زانیه او مشرکه والزانیه لا ینکحها الا زان او مشرک و حرم ذلك علی المؤمنین ﴾ نازل شد

﴿ و جدآ ﴾ ایشان را از نکاح باغیات منع فرمود (فقط) بعد از آن آیه شریفه به آیه ﴿ وانکحوا الایامی منکم ﴾ منسوخ شد چنانکه حضرت صلی الله علیه وسلم هم حدیثی را در آن موضوع فرموده

کما روی انه علیه الصلوة والسلام سئل عن ذلك فقال اوله سفاح و آخره نکاح والحرام لا یحرم الحلال

(پس) امام احمد رضي الله عنه که منسوخیت آیه مذکوره
 ﴿ و همین ﴾ حدیث شریف نزد او ثابت نشده بر حرمت نکاح
 زانیه باقی و سائر ائمه قول باباحه آن فرموده اند

و در سائر فقرات هر خلافتی که در آنها باشد مبنی بر ادله است
 اگر امید بامتدای آقا می داشتم کاملاً ادله طرفین را نقل می کردم
 بعد از آن که سخن مبنی بر دلیل است و محل اختلاف غیر منصوص
 دیگر هر چه بگوئید زائد است که راه دلیل نقلی و عقلی باز است
 صحیفه ۵۰ گفته اید اگر حضرت رسول مراجعت می فرمود
 که دین اسلام این طور مختل شده قطعاً همه را تقرین می کرد

﴿ میگویم ﴾ در صورت مراجعه اول بلا اول خداوند متعال
 بر نیات فاسده امثال شما آن حضرت را مطلع میگردانید که
 ذاتاً خودت گمراه و میخواهی ضعفای مسلمین را هم با خود همراه
 کنی

و با وضوح حق از جاده صواب منحرف و مطیع دستورات
 ﴿ مبشرین اروپائی ﴾ شده اید که چون باد پنهان در عراق
 و ایران . جولان و نفوس و نفیس را در راه اغوای مسلمین و تفریق
 وحدت و اتفاق ایشان صرف میکنند تا ازین زیاد تر که مسلمین
 ضعیف و نحیف شده اند بالکل بجان بیایند آن وقت بآرزوی خود
 شان آب و خاک وطن اوها را مستعمره و مردان با وجدان اسلام را
 غلام خود سازند

﴿ خلاصه ﴾ بذری که (فرانسه) در غرب اقصی و انگلیسها

در هندوستان پاشیدند بتوسط امثال شما درین خاك پاك هم پياشند كه
به منتوجات سابقه اكتفا نميكنند و براي بدست آوردن زمین حاصل
خیز پيشوا ميخواهند كه بلديت تمام ندارند

در ينصوت ان حضرت بصوت عالي امر بمسلمين مي فرمود
(قاتلوا ائمة الكفر انهم لا ايمان لهم لعلهم ينهون)

(واما) راجع به ائمه مجتهدين چيزي غي فرمود
(زیرا) معذرت بصرف مقدرت در استنباط احكام و اذن
و اجازه بر اجتهاد از حضرت سيد انام صلی الله علیه وسلم ميگردند
و طبعاً ان معذرت قبول خواهد بود

صحیفه ۵۱ به آیات امام رازی . و ابی العلاء معری استدلال
كرده اید

(می گویم) اصلاً امام رازی عمر خود را در تحقیق استدلال
مجتهدین صرف نموده

(پس) هر چيزي كه فرموده باشد با ایشان نبوده بلكه با
جاهلان در زي علماء رفته حرف زده

و ابی العلاء معری بچكي بود از فيلسوفاني بد عقیده كه بوصيت
خودش پس از مردن كلمات فاسده بر سنگ مزارش نوشته اند

حقیقه مستند شما باید امثال او باشد كه (گواه رو باه
دم) (و همراه ویرانی بوم) باید بود

إذا كان الغراب دليل قوم * سيهديهم طريق الها لكينا
صحیفه ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ — چند سؤالي از علمای دین کرده

ایده یسین جواب آنها ازین قرار است

ج ۱ — آیه ﴿ و نزلنا علیک الکتاب ﴾ نص صریح است درینکه در قرآن هر چیزی است به تفصیل یا به اجمال نه اینکه حکم هر چیزی واضحاً در آن باشد

ج ۲ — گوشت سگ . خرچنگ . سنگ پشت . سائر خبائث بریه . جمیع مسکرات . تزوج بدون شاهد و ولی . جمع بین الاختین در یک عقد . وطی مستأجره للزنا بر تمام مذاهب ائمه اربعه مجتهدین حرام اند

ج ۳ — حکم الله در هر قضیه ظاهراً یکی است و در صورت تعدد تناقض هم پیدا نخواهد شد

ج ۴ — اجتماع النقیضین در یک قضیه ممتنع و بنا بر اجتهاد جمع النقیضین حاصل نیست که به قیود امتیاز دارند

ج ۵ — اختلافات مجتهدین متناقض نیستند و با تعدد و حکم همه مطابق حکم الله اند و در صورت وحدت حکم الله یکی از آنها مطابق و به دانستن آن مکلف نیستیم

ج ۶ — حکم الله صحیح و متبع است

ج ۷ — اختلاف در اصول دین حرام و در فروع دین جائز و تشتمل مسامین اگر از روی عناد است حرام و اگر از روی دلیل است بامی ندارد

ج ۸ — شرکت با خدا در تشریع حرام است و مجتهدین اظهار حکم الله کرده اند نه تشریع آن

ج ۹ — تفسیر و تحریف آیات مطلقاً حرام است و امامان از آن برب هستند

ج ۱۰ — آیات و احادیث متخالفه را ما امکان تأویل و تطبیق اگر تطبیق ممکن نشد حدیث صحیح را ناسخ قرآن شریف میدانیم که آن حضرت مبین ذکر منزل است

ج ۱۱ — در وقت اختلاف آراء مجتهدین در آئینی باید حکم آن آیت منصوص نباشد درین صورت کسی که بمقام اجتهاد نرسیده باشد باید متبع رأی یکی از مجتهدین باشد که مجتهد در آراء خود شان دلیل از آئینی یا حدیثی دیگر دارند ﴿أما﴾ عابی فقط تابع هوی است

ج ۱۲ — منکر اجتهاد را تکفیر نمیکنیم (زیرا) با اینکه ثبوت اجتهاد مجمع علیه فی الدین است ﴿أما﴾ به حد بداهت نرسیده ولیکن منکر را تفسیق و تضلیل خواهیم کرد

ج ۱۳ — گشتهائی حروب در صدر اسلام همه مأجور بوده اند اتباع امام علی رضی الله عنه دو اجر و اتباع سائرین یک اجر دارند رضی الله عنهم اجمعین

ج ۱۴ — اجتهاد متقاتلین از یک طرف مصیب و از آخر خطاء است چنانکه بیان شد

ج ۱۵ — هر کسی میخواهد دین اسلام قبول کند بهر فرقه از اهل سنت و جماعت داخل می شود مختار است که تمام ایشان از فرقه ناجیه اند

﴿گفته اید﴾ در خاتمه عرض می کنیم اگر حضرت رسول
مراجعت فرماید

﴿میگویم﴾ این جور عرائض صراحة و ضمنا مگر رند و در
رد صحیفه ۵۰ جواب را مفصلا تقدیم نمودم

صحیفه ۵۵ گفته اید اگر اجتهاد جائز است الناجی واحد چیست
و اگر الناجی واحد صحیح است اجتهاد دیگر چه موردی دارد

﴿میگویم﴾ معنای (الناجی واحد) این است فرقه ناجیه
یک فرقه هستند و ایشان آنهاست که در اصول دین بر دأب و سیرت
اصحاب حضرت صلی الله علیه و سلم هستند

دیگر اختلاف در فروع که رکن ایمان نیستند با استقامت
بر سیرت اصحاب موجب عدم نجات نیست

بلکه در اجتهاد و اختلاف در فروع کثرت اتباع و آحاد فرقه
ناجیه حاصل خواهد شد

﴿گفته اید﴾ پس از نشر این رساله مسموع شد که
بعضی از آقایان علما فرموده اند فلانی در بطلان کلیه ادیان عالم
رساله نوشته تا آخر

﴿میگویم﴾ حضرات علمایان محترمین بی التفاتی فرموده اند
که ابطال ادیان را بشما نسبت داده اند که به سفسطه و خرافات
نه باطل حق و نه باطل می شود

صحیفه ۵۶ گفته اید پس ما هم اگر بانباع قرآن و رسول
بگوئیم که تمام ادیان و مذاهب دنیا همه باطل اند و فرقه ناجیه فقط

﴿گفته اید﴾ در حاققه عرض می کنیم اگر حضرت رسول
مراجعت فرماید

﴿میگویم﴾ این جور عرائض صراحة وضعنا وکررند ودر
رد صحیفه ۵۰ جواب را مفصلاً تقدیم نمودم

صحیفه ۵۵ گفته اید اگر اجتهاد جائز است الناجی واحد چیست
و اگر الناجی واحد صحیح است اجتهاد دیگر چه موردی دارد

﴿میگویم﴾ معنای (الناجی واحد) این است فرقه ناجیه
یک فرقه هستند و ایشان آنهاست که در اصول دین بر دأب و سیرت
اصحاب حضرت صلی الله علیه وسلم هستند

دیگر اختلاف در فروع که رکن ایمان نیستند با استقامت
بر سیرت اصحاب موجب عدم نجات نیست

بلکه در اجتهاد و اختلاف در فروع کثرت اتباع و اتحاد فرقه
ناجیه حاصل خواهد شد

﴿گفته اید﴾ پس از نشر این رساله مسموع شد که
بعضی از آقایان علما فرموده اند فلانی در بطلان کلیه ادیان عالم
رساله نوشته تا آخر

﴿میگویم﴾ حضرات علمایان محترمین بی التفاتی فرموده اند
که ابطال ادیان را بشما نسبت داده اند که به سفسطه و خرافات
نه باطل حق و نه حق باطل میشود

صحیفه ۵۶ گفته اید پس ما هم اگر بانباع قرآن و رسول
بگوئیم که تمام ادیان و مذاهب دنیا هم باطل اند و فرقه ناجیه فقط

یکی است خطائی نگفته ایم
﴿ میگویم ﴾ بلی بأمر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
فرقه ناجیه یکی است

﴿ اما ﴾ نه بر طبق زعم شما ﴿ زیرا ﴾ شما چنان ادعا دارید
(فرقه ناجیه) باید از آحادی ترکیب و ترتیب شود که سواد اعظم
اسلامی را تضلیل و نسبت به گمراهی بدهند

و اعتقاد داشته باشند که قرون اول اسلام که به نص حدیث
آن حضرت صلی الله علیه وسلم خیر القرون هستند
شر القرون باشند باین دلیل که شما اجتهاد را اسباب گمراهی
و از دین بیرون شدن قرار داده اید

در صورتیکه همین اجتهاد در قرن اصحاب و در قرن تابعین
و اتباع تابعین بسیار متداول و بعد از آن سه قرن منقطع شد
﴿ و چون ﴾ آحاد فرقه ناجیه بزعم شما باید منکر اجماع
و اجتهاد باشند باید منکر ﴿ کنیم خیر امت اخراجت للناس و كذلك
جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ﴾

و منکر ﴿ ان تجتمع امة علی ضلالة ﴾ باشند بالاخره سرشان
از خانه سیاه کفر برون بیاید

و کفار ناجی از نار نخواهند بود که تذکره ایشان ﴿ ان
الفجار لفي جحیم ﴾ است

ولکن ما که اهل سنت و جماعت هستیم معتقدیم که ﴿ فرقه
ناجیه ﴾ جماعتی هستند اقرار دارند که خداوند جل شأنه از عیوب

مژده و به کمال موصوف و انبیای معصومین را بمحض لطف بمت
فرموده و به توسط ملک مقرب و حی بر ایشان فرستاده
و در کائنات هر چه باشد باراده او است و روز جزاء عقاب
و ثواب ابدی محقق

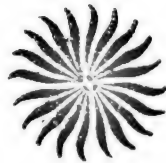
و هر چند عالم حادث و نفوس حادث هستند (أما) ابدی می
باشند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و سائر مرسلین علیهم
السلام آیات خدا را تبلیغ کرده اند
و اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و سلم همه عادل و امین
و اهل قرن اصحاب و تابعین و تابع تابعین از اهل خیر القرون
هستند

و ایمان مجتهدین مأجور و قاطبه امت از اجتماع بر ضلال
معصوم و علما و اولیاء و صالحان امت دوستان خدا
و علی العموم امت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از بهترین امت
جمیع انبیاء

و در روز قیامت مقدم تر از همه فصل قضاء در بین همین امت
می شود

و از سائر اُمم پیش تر به بهشت ابدی می روند و گویند
(لا إله إلا الله و محمد رسول الله) با تصدیق به معتقدات دینی
از آتش بیرون و به بهشت داخل میشود
و شفاعت کبری مخصوص به حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه
و سلم است

واز آن شفاعت امت سائر انبياء هم استفادہ می کنند
﴿ وسبق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً حتى إذا جاءوها وفتحت
ابوابها وقال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين ﴾
﴿ وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الأرض نقباء
من الجنة حيث نشاء فنعم أجر العاملين ﴾
﴿ وترى الملائكة حافين من حول العرش يسبحون بحمد ربهم
وقضى بينهم بالحق وقيل الحمد لله رب العالمين ﴾
تم تسويد هذه الرسالة يوم السبت الثامن عشر من ذى الحجة
الحرام في مدرسة بيارة المباركة المحروسة سنة ١٣٥٦ هجرية
وأنا الداعي المحرر المدرس بالمدرسة المرقومة
﴿ عبد الكريم ﴾



جدول خطا و صواب تفسیر طبری

صحیفه	سطر	خطا	صواب	صحیفه	سطر	خطا	صواب
۷	۱۴	قرارداده	قرارداده	۳۱	۱۸	نماز	نماز صبح
۳	۱۲	اول دوم	ابی ابن	۳۲	۲۱		
۴	۱	در ودر	در بعض بعضی	۳۷	۱۶		
۵	۱۸	براینکه است اینکه	و کلیه و حوادث (کلیه	۳۹	۱		
۶	۱۶	بعض بعضی	(حوادث				
۸	۷	در مسائل (در مسائل	ندارند	۳۹	۲۰		
۱۰	۱۷	بنامید بنامید	المهمل المحصل	۴۰	۲۰		
۱۳	۱۵	وبهانه بهانه	درشانی درشان	۴۳	۱۱		
۱۴	۱۳	من کنند میکنند	و برسانیدن (و برسانید	۴۴	۷		
۱۵	۲۱	عنه عنه	گفته گفته اید	۴۹	۱۲		
۱۸	۹	وز نادقه (وز نادقه را	عالم و شامل (عالم عام و شامل	۵۰	۹		
۱۸	۱۱	فریضه فریفته	من دانید میدانید	۵۳	۴		
۱۹	۱۵	انقطاع انقطاع وحي	بأتحریف بأتحریف	۵۶	۱۰		
۲۱	۷	وفور زیرا و فور	و بأتحریف و بأتحریف	۵۶	۱۱		
۲۱	۱۹	وحسنش حسنش	ورد اینجا (و در اینجا	۵۷	۱۵		
۲۳	۱۷	طبقه اول (طبقه دوم	در آیه تلافی (در آیه	۵۸	۲۰		
۲۴	۲۱	بها بهام	(تلافی				
۲۷	۱۹	با اینکه است (با اینکه است	آمانه آمانه	۵۹	۱۷		

صحیفه سطر خطاً صواب				صحیفه سطر خطاً صواب			
۱۱۴	۱۲	بر حقیقت	بر حقیقت	۶۲	۲	احادیثی	احادیث
۱۱۴	۲۰	میدانند	میدانند	۶۳	۸	یازید اربك	(زیاد اربك)
۱۱۵	۹	فوله	فوله	۶۳	۲۱	وزائع	وزائع
۱۱۶	۴	حقیقت	حقیقت	۶۴	۱۸	بمذاكر	بمذاكره
۱۱۶	۱۳	آخري	آخر	۶۷	۱۸	مضى	محض
۱۱۸	۱۱	مذكوره	(مذكوره كنيد)	۷۳	۱۸	گفته	گفته ايد
۱۱۹	۱۷	با اينكه	با اينكه	۷۳	۲۱	حقيقي	حقيقي
۱۲۰	۹	اولی الامر	(اولی الامر مهم)	۸۱	۳	استدال	استدلال
۱۲۱	۲	اقتدينا	اقتدينا	۹۱	۱۰	ميكنيد	ميكنند
۱۲۲	۱۷	جلين	جليلين	۹۸	۱۰	تحرير	تحرير
۱۲۷	۱۶	مينمايم	بيان مينمايم	۱۰۲	۹	بامرواحكام	(بامرواحكام)
۱۳۲	۳	ما اهتديت	ما اهتديت	۱۰۶	۸	ايشان ميشد	(ايشان)
۱۴۵	۱۸	منبع	منع			(نازل مى شد)	
۱۴۸	۹	يعنى	يكي	۱۰۶	۱۳	بيرسش	بيرسش
۱۴۸	۱۲	يا اينكه	با اينكه	۱۰۷	۱۴	فالما التقيا	(فالما التقينا)
۱۵۰	۶	چند	چند	۱۰۷	۱۸	تم	تم
۱۵۰	۱۵	سوي	سواي	۱۱۱	۲۰	شده لکن	(شده عالم)
۱۶۶	۷	مراد	مراد			(بوده لکن)	
۱۶۸	۱۴	الفاء	الفاء	۱۱۴	۷	علما	علماء
۱۷۱	۱۵	خواهد	نخواهد				

صواب	خطأ	سطر	صحيفة
عليهم اجمعين است	عليهم	٥	١٧٧
ان الله	ان الله	١٩	١٧٧
تنقيذ	تنقيذ	١٦	١٨٢
گفته اند	گفته	٢	١٨٤
ما در تحرير	ما تحرير	١٩	١٨٧
تعد حکم	تعد وحکم	١٣	١٩١
اما نفوس ابدی	اما ابدی	٥	١٩٥

بيان

قد وقع الفراغ من طبع هذا الكتاب مع كمال الدقة
في تصحيحه إلا أن هذه الأغلاط قد وقعت

بالرغم من العناية المبذولة وانها لا تخفى

على الماييب . في يوم السبت

٢٣ جمادى الثاني

سنة ١٣٥٧

هجريه

على مهاجرها آلاف الشاء والتحية

